

# حط ۱۸۳

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵

پرونده‌ی ویژه

## استاندارد زندان

بررسی حداقل استانداردهای

رفتار با زندانیان

Prison Standards  
Minimum Standard Rules  
for the Treatment of Prisoners



گفت‌وگو با حقوقدان و وکیل دادگستری

دکتر محمدحسین آقاسی



گفت‌وگو با رئیس پیشین کانون وکلای دادگستری مرکز

دکتر علی نجفی توانا

ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح  
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سر دبیر: سیمین روزگرد  
دبیر ویراستاری: علی کلائی  
دبیر حقوقی: سینا یوسفی  
دبیر زنان: الهه امانی

ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی و مریم امشاسپند  
صفحه‌آرایی: نسترن توکل  
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: دیاکو مرادی، مجید شیعه‌علی، مرضیه محبی، لهراسب کوهستانی،  
سمیره حنائی، مینا جوانی، مریم عابدی، شبنم معینی‌پور، پردیس پارسا، هرمینه هورداد، پدram  
تحسینی، رها ثابت سروستانی و مرتضی هامونیان.



اطلاعات تماس با ما:

Address:  
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911  
Fairfax VA 22033  
United State

Phone: +1 (833) 233-7900 &  
+1 (833) 236-7222  
E-mail: editor@peace-mark.org  
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.  
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « شما چه گفته‌اید / ۳  
« برگزیده‌ی اخبار خرداد ماه / ۴  
« جامعه و امنیت ملی: بازاندیشی در بنیان‌های اجتماعی امنیت در ایران / مینا جوانی / ۶  
« آیا می‌توان در جهانی ناعادلانه زندگی خوبی داشت؟ / سمیره حنائی / ۱۱  
« چگونه زنان بیش‌ترین هزینه‌ی بحران اقتصادی و جنگ را می‌دهند؟ / الهه امانی / ۱۴  
« مادری، زیر بار اوتیسم / پردیس پارسا / ۲۱  
« پرونده‌ی ویژه: «استاندارد زندان» / ۲۷  
« حقوق زندانیان در حقوق بین‌الملل؛ از استانداردهای جهانی تا واقعیت زندان‌های ایران /  
سینا یوسفی / ۲۸  
« دادرسی عادلانه از بازداشت تا محاکمه / لهراسب کوهستانی / ۳۲  
« قواعد بانکوک و زنان زندانی در ایران / مریم عابدی / ۳۶  
« حقوق متهم در مرحله‌ی بازداشت / رها ثابت سروستانی / ۴۴  
« سلول انفرادی؛ جایی برای شکستن انسان / مرضیه محبی / ۴۷  
« وکیل‌آباد، زندان فراموش شده / مجید شیعه‌علی / ۴۹  
« ناکارآمدی زندان در کشور؛ گفتگو با دکتر نجفی توانا، رئیس پیشین کانون وکلای  
مرکز / پدram تحسینی / ۵۲  
« مرگ در بازداشت و مسئولیت دولت / دیاکو مرادی / ۵۷  
« قانون و خشونت پشت دیوارهای زندان / مرتضی هامونیان / ۶۷  
« زندان بی‌چشم، قانون بی‌اثر / شبنم معینی‌پور / ۷۲  
« چرا هیچ دادگاهی نباید به اعتراف اجباری استناد کند / هرمینه هورداد / ۷۷  
« بررسی وضعیت زنان زندانی در گفتگو با محمدحسین آقاسی، وکیل  
دادگستری / علی کلائی / ۸۶

## □ شما چه گفته‌اید...

فرزندآوری در ایران؛ بحران اعتماد، اقتصاد و سیاست‌های جمعیتی ناکارآمد/ پروانه احمدی

آرش موسوی: آن رشد عمودی نرخ جمعیت در دهه‌ی شصت، امروز رو به کاهش گذاشته و ما دهه‌ی شصتی‌ها هم تا چند سال آینده پیر خواهیم شد. در این وضعیت تکلیف فردای این مملکت چه خواهد شد؟ آیا با جامعه‌ای پیر شده روبه‌رو خواهیم بود؟ کسی در این شرایط گرانی و جنگ جرأت بچه‌دار شدن ندارند. یعنی به صورتی، همه چیز قفل شده. معلوم نیست آینده‌مان چه خواهد شد.

برنا بابازاده: یک راهش مسئله‌ی مهاجرت است. سیاست‌های مهاجرتی باید تغییر کند تا بتوانیم از نیروی کار جوانان مهاجر استفاده کنیم. آن دسته از جوانانی که شرایطش را دارند، یا مهاجرت کرده یا می‌کنند. بماند که هم ما و هم آن‌ها که مهاجرت می‌کنند، همه قربانی سیاست‌های غلط حکومت هستیم.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

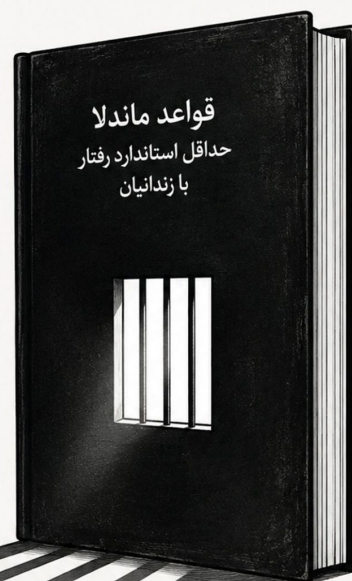


بازخوانی تراژدی مدرسه‌ی ابتدایی میناب از زبان شاهدان/ پردیس پارسا

زهره گلی: گزارش بسیار تلخی بود. فقط می‌توانم برای پدر و مادرهای این بچه‌ها آرزوی صبر بکنم. فکر کنید انفجار در چه حد بوده که آن اسلکت بتونی نابود شده. فکر کنید این انفجار که این بلا را بر سر اسلکت بتونی آورده، با تن نحیف بچه‌های خردسال چه کرده.

جلال کرمزاده: مسبب این فاجعه و آن بلایی که در دی‌ماه سر مردم آمد و در واقع تمام فجایع جمهوری اسلامی است. حتی اگر واقعاً موشک‌های تاماهاوک آمریکایی به مدرسه برخورد کرده باشند هم باز مسبب این فاجعه جمهوری اسلامی است که از روز اول به فکر گردن‌کشی و جنگ‌افروزی بوده.

صیقل



در ایران

کارتون ماه

کاری از مطهره جعفری

## □ برگزیده‌ی اخبار

- احکام اعدام «بهروز زمانی‌نژاد» و فرزندش، «کورش زمانی‌نژاد»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴، در دیوان عالی کشور نقض شد.
- حکم اعدام «علی فتاح (کمالی)»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴، در دیوان عالی کشور نقض شد.
- در پی اعمال عفو مناسبتی، احکام حبس ابد چهار زندانی عرب به نام‌های «ناظم بریهی»، «یحیی ناصری (نواصری)»، «زهیر هلیچی (عبدالزهره هلیچی)» و «عبدالامام زائری»، به ۲۵ سال حبس کاهش یافت.
- یک واحد فروش پوشاک در بازار تهران به دلیل آن‌چه «انتشار محتویات تبلیغاتی جهت عرضه‌ی پوشاک نامتعارف» عنوان شده، پلمب شد.
- عمارت «خانه‌ی محسنی‌ها» (چهل‌دری) در شهرستان بهبهان، به دلیل آن‌چه عدم رعایت حجاب اجباری و پخش موسیقی عنوان شده، پلمب شد.
- شماری از کافه رستوران‌های واقع در خیابان‌های سنایی و ایرانشهر تهران، به‌دلایلی چون عدم رعایت شئون اسلامی، پلمب شدند.
- حدود ۱۰۰ دانشجوی دانشگاه الزهرا تهران پس از اعتراضات اسفندماه سال گذشته در این دانشگاه با ممنوع‌الورودی، پرونده‌های انضباطی و اخراج از خوابگاه مواجه شده‌اند.
- رئیس کل دادگستری استان همدان اعلام کرد که حدود دو هزار پرونده‌ی مرتبط با اعتراضات دی‌ماه سال گذشته در محاکم قضایی این استان رسیدگی شده و برای آن‌ها حکم صادر شده است.
- دادستانی تهران از صدور کیفرخواست برای شاهزاده رضا پهلوی، آخرین ولیعهد ایران و تعدادی از عوامل شبکه‌های ایران اینترنشنال و من‌وتو به اتهام

### صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

- زمینه‌سازی برای اعتراضات روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۱۴۰۴، خبر داد.
- «یونس نبی‌زاده»، شهروند ساکن ارومیه توسط شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب این شهر به ۱۰ سال و یک روز حبس محکوم شد.
- «شیده توکلی»، شهروند بهائی، به ۱۱ سال حبس، محرومیت دائم از اشتغال در خدمات دولتی و عمومی، پرداخت جزای نقدی و مصادره‌ی بخشی از اموال محکوم شد.
- «محمد عابدرفنار»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ توسط دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، به ۲۱ سال حبس و دو سال منع اقامت در استان اصفهان محکوم شد.
- رئیس دادگستری نوشهر از توقیف تمامی اموال و حساب‌های بانکی «محمد ساعدی‌نیا»، بازرگان و کارآفرین در این شهرستان خبر داد.
- یک دختر نوجوان ۱۶ ساله اهل شهرستان الشتر به نام اسما، اقدام به خودکشی کرد و جان خود را از دست داد.
- یک پسر نوجوان ۱۴ ساله در شهرستان سراوان اقدام به خودکشی کرد و جان خود را از دست داد.
- مردی در تهران توسط برادر خود در رابطه با اختلافات شخصی و ملکی بر سر ارثیه، هدف اسیدپاشی قرار گرفت و دچار سوختگی شدید شد.
- یک پسر جوان، در منطقه‌ی سعادت‌آباد تهران مردی را با انگیزه‌های ناموسی به قتل رساند.
- یک جوان ۱۸ ساله در تهران پس از خواستگاری از یک دختر ۱۴ ساله توسط برادران آن دختر با انگیزه‌های ناموسی به قتل رسید.
- یک کولبر به نام زانیار (نام خانوادگی نامشخص)، در

پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی هورامان، کشته شد.

● یک کولبر به نام «صلاح خوشنمک»، در پی تیراندازی نیروهای نظامی در ارتفاعات منطقه‌ی مرزی «ویسه» مریوان، کشته شد.

● یک کولبر به نام «وزیر رحیمی» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی نوسود، کشته شد.

● در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای مرزبانی به سمت یک خودرو در منطقه‌ی مرزی هورامان کردستان، یک کودک ۱۳ ساله کشته شد.

● در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در جاده‌ی بم به زاهدان، یک شهروند ۶۹ ساله به نام «واحد شهنوازی» کشته و دو تن دیگر زخمی شدند.

● «مسعود وظیفه»، زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ، در اعتراض به عدم رسیدگی پزشکی و بی‌توجهی مسئولان نسبت به وضعیت نامناسب جسمانی خود، دست به اعتصاب زد.

● «محمد معیدی شکیب»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، در اعتراض به عدم رسیدگی پزشکی و بی‌توجهی مسئولان نسبت به وضعیت نامناسب جسمانی خود، دست به اعتصاب زد.

● زندانیان واحد دو زندان قزلحصار کرج، در تیرماه طی ده روز متوالی (که تا لحظه‌ی تنظیم این گزارش نیز ادامه دارد) در اعتراض به اجرای احکام اعدام در این زندان، تحصن و از دریافت جیره‌ی غذایی خودداری کردند.

● «حمیرا شریفی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۴، که در زندان اوین محبوس است، اقدام به خودکشی کرد و به بیمارستان منتقل شد.

● حکم ۶۰ ضربه شلاق یک شهروند با اتهامات سیاسی، بر اساس اتهام «اخلال در نظم عمومی» در تهران اجرا شد.

● «ارغوان فلاحي»، زندانی سیاسی ۲۴ ساله‌ی محبوس در زندان اوین، از بابت اتهام بغی به اعدام محکوم شد.

● «مهنام نواب صفوی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان دستگرد اصفهان محبوس است، به اتهام «محاربه» به اعدام محکوم شد.

● «وحید خان صنمی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان تهران بزرگ محبوس است، به اتهام «محاربه» به اعدام محکوم شد.

● «کمال خان‌بابایی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان چوبیندر قزوین محبوس است، از بابت اتهام «محاربه» به اعدام محکوم شد.

● «محمی‌الدین عبداللهی» و «حسین پالانی» به اتهام «قیام مسلحانه علیه نظام (بغی)» در زندان دیزل آباد کرمانشاه اعدام شدند.

● «عارف خوشکار»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات سراسری ۱۴۰۱، به اتهام «محاربه» و قتل یک بسیجی در زندان قزلحصار کرج اعدام شد.

● «مهدی خانکی»، از بازداشت‌شدگان مرتبط با اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ در کرج، به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق اعدام شد.

● «محمد امینی دهاقانی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، به اتهام «آتش‌زدن فرمانداری و کلانتری دهاقان از طریق پرتاب کوکتل مولوتوف و تخریب اموال عمومی در میدان امام حسین این شهرستان» در اصفهان اعدام شد.

● «عرفان اسفندیاری» و «گل‌محمد محمدی»، دو تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در اصفهان، از متهمان پرونده‌ای موسوم به «میدان علیخانی اصفهان» اعدام شدند.



عکس از گیتی ایمنیج

اجتماعی

□ جامعه و امنیت ملی:

## بازاندیشی در بنیان‌های اجتماعی امنیت در ایران

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

مینا جوانی  
روزنامه‌نگار



آزادی‌های مدنی اغلب با استناد به «ضرورت امنیت» توجیه می‌شود. این منطق بر پیش‌فرضی استوار است که امنیت ملی را کالایی مقدم بر سایر ارزش‌های سیاسی و اجتماعی می‌داند؛ گویی با تأمین امنیت، امکان تحقق سایر حقوق و آزادی‌ها نیز فراهم خواهد شد. با این حال، این پیش‌فرض کم‌تر خود موضوع پرسش قرار گرفته است.

ادبیات جدید مطالعات امنیت و جامعه‌شناسی سیاسی نشان می‌دهد که امنیت ملی تنها محصول انباشت قدرت سخت یا گسترش ظرفیت‌های امنیتی دولت نیست، بلکه بر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی و سیاسی نیز استوار است. دولت‌ها امنیت را نه در خلأ، در بستر جامعه تولید می‌کنند. اعتماد عمومی، سرمایه‌ی اجتماعی، مشروعیت سیاسی، مشارکت مدنی و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان، فقط ارزش‌هایی هنجاری نیستند، بلکه ظرفیت‌هایی‌اند که توان یک جامعه را برای مواجهه با بحران‌ها، بسیج منابع و حفظ انسجام در شرایط تهدید افزایش می‌دهند. از این منظر، جامعه صرفاً موضوع امنیت نیست؛ یکی از منابع بنیادین امنیت ملی است.

مسئله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که منطق تهدید به چارچوب غالب حکمرانی تبدیل شود. در این وضعیت، مرز میان «حفاظت از جامعه» و «امنیتی‌کردن جامعه» به تدریج کم‌رنگ می‌شود و این پرسش مطرح می‌شود که آیا گسترش منطق امنیت، همواره به تقویت امنیت ملی می‌انجامد یا ممکن است از طریق فرسایش اعتماد عمومی، محدود شدن عرصه‌ی عمومی و تضعیف سرمایه‌ی اجتماعی، بخشی از بنیان‌های اجتماعی امنیت را نیز تضعیف کند. به بیان دیگر، امنیت ملی تا چه اندازه به ظرفیت دولت برای اعمال قدرت وابسته است و تا چه اندازه به ظرفیت جامعه برای تولید اعتماد، همکاری و انسجام؟

این پرسش برای ایران، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی استثنایی، تجربه‌ی مستمر سرکوب و تهدیدهای خارجی اهمیتی مضاعف دارد. هدف این نوشتار نه انکار ضرورت امنیت ملی، بلکه بازاندیشی در بنیان‌های اجتماعی آن است. استدلال اصلی این نوشتار آن است که امنیت ملی پایدار، افزون بر بازدارندگی و توان دفاعی، نیازمند جامعه‌ای برخوردار از اعتماد، مشارکت، حقوق مدنی و احساس تعلق به نظم سیاسی است؛ زیرا امنیت، پیش از آن‌که صرفاً در مرزها تولید شود، در کیفیت رابطه‌ی دولت و جامعه شکل می‌گیرد.

امنیت ملی به‌مثابه گفتمان، سوژگی و منازعه بر سر «جامعه»

در این نوشتار، امنیت ملی نه به‌عنوان یک واقعیت پیشینی و تثبیت‌شده، بلکه به‌مثابه یک برساخت گفتمانی و تاریخی در نظر گرفته می‌شود؛ برساختی که در آن، تمایز میان «امنیت» و «تهدید» درون شبکه‌ای از گفتارهای سیاسی، نهادی و کارشناسی شکل می‌گیرد و در هر دوره‌ی تاریخی به‌صورت موقت تثبیت می‌شود. در این معنا، امنیت ملی نه یک مفهوم خنثی یا بدیهی، بلکه نتیجه‌ی فرایندهای مداوم معناپردازی و منازعه بر سر تعریف وضعیت‌های خطر، اولویت‌های بقا و شیوه‌های مداخله است.

در امتداد این رویکرد، دولت دیگر به‌عنوان یک کنشگر عقلانی در برابر تهدیدهای بیرونی فهم نمی‌شود، بلکه به‌مثابه یک رژیم تولید معنا در نظر گرفته می‌شود که از خلال آن، جهان اجتماعی در قالب مقولات امنیتی بازنویسی می‌شود. در این روند، آن‌چه «امنیت ملی» نامیده می‌شود، همواره حاصل نوعی گزینش و حذف است؛ برخی پدیده‌ها به سطح تهدید ارتقا می‌یابند، برخی دیگر در وضعیت طبیعی و غیرمسئله‌مند باقی می‌مانند، و برخی اشکال کنش اجتماعی در مرز میان این دو قرار می‌گیرند. به همین دلیل، امنیت نه وضعیت، بلکه نوعی شیوه‌ی دیدن و سازمان‌دهی امر اجتماعی است.

در این چارچوب، جامعه نیز یک کلیت یکپارچه و ثابت نیست، بلکه مجموعه‌ای از موقعیت‌های متکثر سوژگی است که در میدان گفتمانی امنیت به‌طور نابرابر دیده و بازنمایی می‌شوند. «جامعه» گاه در مقام منبع انسجام، همبستگی و سرمایه‌ی اجتماعی ظاهر می‌شود و گاه در مقام حوزه‌ای بالقوه مسئله‌زا که نیازمند مدیریت، کنترل یا بازتنظیم است. این دوگانه نه بازتاب یک واقعیت اجتماعی خنثی، بلکه محصول تثبیت موقت یک نظم گفتمانی خاص است که در آن، برخی اشکال زیست اجتماعی امکان ظهور می‌یابند و برخی دیگر به حاشیه رانده می‌شوند.

از این منظر، مسئله‌ی «جامعه در نسبت با امنیت ملی» را می‌توان به‌عنوان مسئله‌ای معرفت‌شناختی و سیاسی صورت‌بندی کرد. این غیبت، غیبت تجربی جامعه نیست، بلکه غیبت برخی اشکال سوژگی اجتماعی از درون گفتمان غالب امنیتی است. به بیان دیگر، مسئله نه نبود جامعه، بلکه نحوه‌ی خاصی از دیده شدن و دیده نشدن آن است؛ نحوه‌ای که در

## مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

ادبیات جدید مطالعات امنیت و جامعه‌شناسی سیاسی نشان می‌دهد که امنیت ملی تنها محصول انباشت قدرت سخت یا گسترش ظرفیت‌های امنیتی دولت نیست، بلکه بر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی و سیاسی نیز استوار است. دولت‌ها امنیت را نه در خلأ، در بستر جامعه تولید می‌کنند. اعتماد عمومی، سرمایه‌ی اجتماعی، مشروعیت سیاسی، مشارکت مدنی و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان، فقط ارزش‌هایی هنجاری نیستند، بلکه ظرفیت‌هایی‌اند که توان یک جامعه را برای مواجهه با بحران‌ها، بسیج منابع و حفظ انسجام در شرایط تهدید افزایش می‌دهند. از این منظر، جامعه صرفاً موضوع امنیت نیست؛ یکی از منابع بنیادین امنیت ملی است.

آن، تنها برخی صورت‌های کنش جمعی، مشارکت سیاسی و بیان عمومی قابلیت تبدیل شدن به «امر معتبر» در چارچوب امنیت ملی را پیدا می‌کنند.

در این میان، آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی به‌عنوان مجموعه‌ای از سازوکارهای تولید سوژگی قابل تحلیل هستند. آزادی بیان، حق تجمع، امکان سازمان‌یابی اجتماعی و حاکمیت قانون، تنها مجموعه‌ای از قواعد حقوقی نیستند، بلکه رژیم‌هایی هستند که امکان ظهور و تثبیت سوژه‌های اجتماعی را فراهم می‌کنند. این سوژه‌ها از خلال همین سازوکارها وارد فضای عمومی می‌شوند، خود را بازنمایی می‌کنند و در فرایند تولید معنا و سیاست مشارکت می‌جویند. در مقابل، فرایندهای امنیتی‌سازی می‌تواند برخی از این اشکال ظهور سوژگی را به‌عنوان «ناممکن»، «نامطلوب» یا «تهدیدآمیز» بازتعریف کنند و از این طریق، مرزهای امر قابل بیان را جابه‌جا کنند.

رابطه میان امنیت ملی و جامعه را نمی‌توان در قالب یک نسبت بیرونی یا تقابل ساده صورت‌بندی کرد. این رابطه واجد ماهیتی درونی، تولیدی و همواره ناتمام است. امنیت در این معنا، نه فقط حفاظت از نظم موجود، بلکه تعیین حدود امر قابل گفتن، قابل دیدن و قابل کنش نیز هست. هر صورت‌بندی از امنیت ملی، هم‌زمان نوعی سیاست مرزبندی میان اشکال مختلف زندگی اجتماعی را نیز در خود حمل می‌کند؛ سیاستی که در آن، برخی اشکال حیات اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شوند و برخی دیگر در وضعیت تعلیق یا حاشیه قرار می‌گیرند.

از این منظر، جامعه در امنیت ملی نه یک «خارج» یا «موضوع»، بلکه یک «درون منازعه‌مند» است؛ فضایی که در آن، معنا، قدرت و سوژگی هم‌زمان تولید و مورد چالش قرار می‌گیرند. مسئله‌ی اصلی نیز نه افزودن جامعه به تحلیل امنیت، بلکه بازاندیشی در خود نحوه‌ی دیدن جامعه در درون گفتمان امنیت است؛ بازاندیشی‌ای که نشان می‌دهد امنیت ملی هم‌زمان یک پروژه سیاسی، یک سازوکار معرفتی و یک میدان دائمی منازعه بر سر تعریف امر اجتماعی است.

### جامعه چگونه امنیت تولید می‌کند؟

در ایران، امنیت ملی را نمی‌توان ذیل یک منطق واحد یا یک دستگاه نهادی منسجم توضیح داد. آنچه

به‌نام امنیت تثبیت می‌شود، بیش‌تر حاصل هم‌نشینی ناپایدار چند رژیم متفاوت تولید نظم است؛ رژیم‌هایی که هرکدام منطق خاص خود را دارند و در بسیاری موارد، یکدیگر را کامل نمی‌کنند، بلکه به‌طور مداوم در هم اصطکاک ایجاد می‌کنند. در این معنا، امنیت نه یک «وضعیت»، بلکه نوعی تعادل شکننده میان شیوه‌های ناهمگون اداره‌ی زندگی اجتماعی است.

در سطح نخست، مسئله به دوگانگی میان نظم رسمی و نظم زیسته بازمی‌گردد. در ایران، بخش مهمی از امنیت نه در سطح تصمیم‌های کلان، بلکه در بافت روزمره‌ی زندگی اجتماعی تولید می‌شود؛ در الگوهای تکرارشونده‌ای که در تعاملات اقتصادی، شهری و حتی ارتباطات غیررسمی شکل می‌گیرند. این سطح از نظم، از دل عادت، تجربه و تکرار بیرون می‌آید و نوعی پیش‌بینی‌پذیری عملی ایجاد می‌کند. اما این نظم زیسته، همواره با نظم نهادی در وضعیت هم‌پوشانی ناقص قرار دارد. نتیجه، شکل‌گیری نوعی شکاف ساختاری است که در آن، جامعه هم‌زمان درون و بیرون منطق رسمی امنیت حرکت می‌کند. همین شکاف است که تجربه‌ی امنیت را در ایران چندپاره و غیرهم‌سطح می‌کند.

در سطح دوم، امنیت در ایران به‌شدت با مسئله‌ی زمان گره خورده است؛ نه زمان تقویمی، بلکه زمان به‌عنوان تجربه‌ی زیست اجتماعی. امنیت زمانی تثبیت می‌شود که آینده بتواند تا حدی قابل تصور و امتدادپذیر باشد. در شرایطی که قواعد اقتصادی، اداری یا حتی هنجاری با تغییرات ناگهانی، چندگانه یا تفسیرپذیر مواجه می‌شوند، این امتداد زمانی دچار گسست می‌شود. در چنین وضعیتی، مسئله‌ی اصلی دیگر تهدید بیرونی نیست، بلکه فرسایش تدریجی امکان تصور آینده است؛ فرسایشی که امنیت را از درون تضعیف می‌کند، حتی در غیاب بحران‌های آشکار.

در سطح سوم، جامعه‌ی مدنی در ایران در موقعیتی پارادوکسیکال قرار دارد. از یک سو، شبکه‌های مدنی، حرفه‌ای و غیررسمی نقش نوعی «حسگر اجتماعی پراکنده» را ایفا می‌کنند؛ سازوکاری که پیش از هر نهاد رسمی، تغییرات در اعتماد عمومی، شکاف‌های اجتماعی و تنش‌های پنهان را ثبت می‌کند. از سوی دیگر، همین شبکه‌ها در بسیاری از مقاطع درون منطق امنیتی بازتعریف می‌شوند و بخشی از ظرفیت میانجی‌گرانه آن‌ها محدود می‌گردد. این وضعیت

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

یک اثر ساختاری دارد: هرچه میدان مدنی فشرده‌تر شود، حساسیت سیستم نسبت به تغییرات اجتماعی کندتر می‌شود و فاصله میان جامعه و سازوکارهای رسمی افزایش می‌یابد.

در سطح چهارم، اعتماد اجتماعی در ایران را باید نه به‌عنوان یک ویژگی فرهنگی، بلکه به‌عنوان نتیجه‌ی تاریخی تجربه‌ی توزیع قدرت و هزینه در بحران‌ها فهم کرد. اعتماد زمانی شکل می‌گیرد که کنشگران اجتماعی بتوانند نوعی تداوم در «منطق انصاف» تجربه کنند؛ یعنی ادراک کنند که بار بحران‌ها، تصمیم‌ها و پیامدها به‌صورت کاملاً نامتقارن توزیع نمی‌شود. هرچا این ادراک تضعیف شود، اعتماد نیز از سطح روابط روزمره فراتر نمی‌رود و در سطح ساختاری تثبیت نمی‌شود.

در مجموع، امنیت در ایران را می‌توان حاصل برهم‌خوردن و هم‌پوشانی چهار منطق دانست: تولید روزمره‌ی نظم در سطح جامعه، گسست در زمان‌مندی اجتماعی، پارادوکس نقش جامعه‌ی مدنی، و ادراک ناپایدار از عدالت در توزیع هزینه‌ها. آن‌چه وضعیت امنیتی را شکل می‌دهد، نه غلبه یکی از این منطق‌ها، بلکه تنش دائمی میان آن‌هاست؛ تنشی که امنیت را از یک مفهوم تثبیت‌شده به یک فرایند زنده، ناپایدار و دائماً در حال بازسازی تبدیل می‌کند.

### آزادی‌های مدنی و بازتنظیم سازوکارهای ادراک امنیت ملی

در ادامه‌ی استدلال پیشین، می‌توان آزادی‌های مدنی را نه در مقام «حوزه‌ای در برابر امنیت»، بلکه به‌مثابه بخشی از منطق درونی تولید امنیت ملی تحلیل کرد؛ منطقی که در آن امنیت نه یک وضعیت نهایی، بلکه اثر موقتی تنظیم رابطه میان مشاهده‌پذیری اجتماعی، توزیع سوژگی و مدیریت ناپایداری‌های زمانی است. در این چارچوب، دوگانه‌سازی آزادی/امنیت بیش از آن‌که یک تمایز تحلیلی باشد، نتیجه‌ی تثبیت یک صورت‌بندی خاص از حکمرانی است که در آن، کنترل و ثبات به‌عنوان پیش‌شرط امنیت مفروض گرفته می‌شوند، نه به‌عنوان یکی از منابع بالقوه‌ی آن.

در سطح تحلیلی نخست، آزادی‌های مدنی را می‌توان به‌عنوان شرط امکان «تولید معرفت اجتماعی قابل اتکا» در نظر گرفت. مسئله‌ی امنیت، پیش از آن‌که به سطح تهدیدهای عینی مربوط باشد، به سطح

تشخیص و صورت‌بندی تهدید بازمی‌گردد. هر نظام امنیتی ناگزیر بر شبکه‌ای از اطلاعات، روایت‌ها و بازنمایی‌ها تکیه دارد که کیفیت آن‌ها تعیین‌کننده دقت در تشخیص وضعیت‌های بحرانی است. در این معنا، آزادی بیان، گردش اطلاعات و امکان نقد، سازوکارهایی هستند که از طریق آن‌ها میدان اجتماعی از حالت تک‌روایتی یا فشرده‌شده خارج شده و به وضعیت چندکانونی مشاهده تبدیل می‌شود. این چندکانونی بودن، نه به معنای افزایش آشوب، بلکه به معنای کاهش خطای سیستماتیک در ادراک تهدید است.

در سطح دوم، آزادی‌های مدنی را می‌توان در نسبت با منطق تولید سوژگی سیاسی فهم کرد. سوژگی در این جا نه یک پیش‌فرض طبیعی، بلکه محصول سازوکارهای حقوقی و گفت‌وگویی است که تعیین می‌کنند چه نوع کنشگری قابلیت ورود به فضای عمومی را دارد. هرچه این سازوکارها محدودتر باشند، میدان اجتماعی به سوی نوعی تقلیل سوژگی حرکت می‌کند که در آن، پیچیدگی کنش‌های اجتماعی در قالب‌های محدود و قابل پیش‌بینی فروکاسته می‌شود. این تقلیل، در کوتاه‌مدت ممکن است نوعی نظم ادراکی ایجاد کند، اما در بلندمدت ظرفیت سیستم برای فهم تنوع واقعی کنش‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد و از این طریق، ریسک تصمیم‌گیری‌های امنیتی را افزایش می‌دهد.

در سطح سوم، آزادی‌های مدنی را می‌توان به‌عنوان سازوکار تنظیم «زمان اجتماعی ناهمگن» تحلیل کرد. جامعه یک زمان واحد ندارد، بلکه از چندین ریتم زمانی هم‌پوشان تشکیل شده است: زمان اقتصادی، زمان سیاسی، زمان فرهنگی و زمان تجربه‌ی زیسته. امنیت زمانی پایدارتر است که این ریتم‌ها بتوانند در سطحی حداقلی از هماهنگی نمادین قرار گیرند. آزادی‌های مدنی با امکان‌پذیر کردن بیان اختلاف تجربه‌ها و روایت‌های ناهمزمان، از انباشت ناهماهنگی‌های زمانی در سطح پنهان جلوگیری می‌کنند. در غیاب این امکان، ناهمزمانی‌ها حذف نمی‌شوند، بلکه به سطح بحران‌های ناگهانی منتقل می‌شوند.

در سطح چهارم، آزادی‌های مدنی را می‌توان به‌عنوان سازوکار «مرزبندی غیرامنیتی امر سیاسی» تحلیل کرد. هر نظام حکمرانی ناگزیر بخشی از مسائل اجتماعی را در قالب امنیتی بازتعریف می‌کند، اما



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

دامنه‌ی این بازتعریف تعیین‌کننده کیفیت کلی امنیت است. هرچه حوزه‌ی عمومی محدودتر باشد، تمایل به انتقال مسائل به منطق امنیتی افزایش می‌یابد و این امر به گسترش حوزه‌هایی منجر می‌شود که به جای حل سیاسی، در قالب منطق کنترل صورت‌بندی می‌شوند. آزادی‌های مدنی در این سطح، نوعی ظرفیت تفکیک ایجاد می‌کنند که اجازه می‌دهد بخشی از تعارضات در سطح گفتگوی سیاسی باقی بمانند و به سطح امنیتی رانده نشوند.

آزادی‌های مدنی را می‌توان بخشی از «زیرساخت‌های معرفتی و زمانی امنیت» در نظر گرفت. آن‌ها نه صرفاً حقوق فردی، بلکه سازوکارهایی هستند که امکان تشخیص دقیق‌تر تهدید، فهم پیچیدگی سوژگی اجتماعی، تنظیم ناهمزمانی‌های ساختاری و جلوگیری از گسترش بی‌رویه منطق امنیتی را فراهم می‌کنند. در این افق، تضعیف آزادی‌های مدنی نه به افزایش امنیت، بلکه به تولید نوعی فشردگی ادراکی و نهادی منجر می‌شود که در آن، هم تهدیدها دیرتر شناسایی می‌شوند و هم مداخله‌ها هزینه‌مندتر و کم‌دقت‌تر می‌گردند.

#### موخره

در این نوشتار تلاش شد نسبت میان جامعه و امنیت ملی از سطح یک رابطه‌ی خطی و دولت‌محور فراتر برده شود و در قالب یک صورت‌بندی چندلایه و اجتماعی بازاندیشی گردد. استدلال مرکزی بر این ایده استوار بود که امنیت ملی نه محصول ظرفیت‌های قهری یا نهادی دولت، بلکه برآیند نحوه‌ی سازمان‌یابی جامعه، کیفیت روابط اجتماعی و شیوه‌های تولید معنا در سطح عمومی است. از این منظر، جامعه نه در حاشیه‌ی امنیت، بلکه درون فرایند تولید آن قرار دارد.

تحلیل نشان داد که امنیت در ایران را می‌توان به‌عنوان یک وضعیت پایدار و یکدست فهم نکرد، بلکه باید آن را حاصل هم‌نشینی ناپایدار چند منطق دانست: نظم زیسته و نظم نهادی، زمان‌مندی‌های ناهمگن تجربه اجتماعی، موقعیت دوگانه جامعه‌ی مدنی میان حساسیت اجتماعی و امنیتی‌سازی، و نهایتاً ادراک ناپایدار از عدالت در توزیع هزینه‌های جمعی. این تنش‌های درونی موجب می‌شوند امنیت نه یک دستاورد تثبیت‌شده، بلکه یک فرایند دائماً در حال بازتولید باشد.

در این چارچوب، آزادی‌های مدنی نیز از سطح یک مجموعه‌ی حقوق سیاسی فراتر رفته و به‌عنوان سازوکارهای درونی تولید امنیت بازتعریف شدند.

این آزادی‌ها از طریق افزایش قابلیت مشاهده‌پذیری اجتماعی، تکثر سوژگی، تنظیم ناهمزمانی‌های زمانی و جلوگیری از فشردگی مسائل در منطق امنیتی، نقش مهمی در کاهش خطاهای ادراکی و افزایش دقت نظام‌های حکمرانی ایفا می‌کنند. بنابراین، رابطه‌ی میان آزادی و امنیت نه تقابلی، بلکه ساختاری و درهم‌تنیده است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که امنیت پایدار در سطح ملی مستلزم صرفاً افزایش ابزارهای کنترلی یا تقویت ظرفیت‌های سخت نیست، بلکه نیازمند حفظ و تقویت زیرساخت‌های اجتماعی و مدنی‌ای است که امکان تولید اعتماد، تشخیص دقیق تهدید و مدیریت غیرامنیتی تعارضات را فراهم می‌سازند. در این معنا، جامعه نه موضوع امنیت، بلکه شرط امکان آن است؛ شرطی که تضعیف آن، به جای افزایش امنیت، به تولید نااطمینانی‌های عمیق‌تر در سطح اجتماعی و نهادی منجر می‌شود.

#### منبع

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که امنیت پایدار در سطح ملی مستلزم صرفاً افزایش ابزارهای کنترلی یا تقویت ظرفیت‌های سخت نیست، بلکه نیازمند حفظ و تقویت زیرساخت‌های اجتماعی و مدنی‌ای است که امکان تولید اعتماد، تشخیص دقیق تهدید و مدیریت غیرامنیتی تعارضات را فراهم می‌سازند. در این معنا، جامعه نه موضوع امنیت، بلکه شرط امکان آن است؛ شرطی که تضعیف آن، به جای افزایش امنیت، به تولید نااطمینانی‌های عمیق‌تر در سطح اجتماعی و نهادی منجر می‌شود.

پانوش‌ها:

- 1- Balzacq, T. (Ed.). (2010). *Securitization theory: How security problems emerge and dissolve*. Routledge.
- 2- Balzacq, T. (2005). The three faces of securitization: Political agency, audience and context. *European Journal of International Relations*, 11(2), 171–201.
- 3- Foucault, M. (2007). *Security, territory, population: Lectures at the Collège de France, 1977–1978* (M. Senellart, Ed.; G. Burchell, Trans.). Palgrave Macmillan. (Original work published 2004)
- 4- Giddens, A. (1991). *Modernity and self-identity: Self and society in the late modern age*. Stanford University Press.
- 5- McDonald, M. (2008). Securitization and the construction of security. *European Journal of International Relations*, 14(4), 563–587.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

# □ آیا می‌توان در جهانی ناعادلانه زندگی خوبی داشت؟

خوانشی از «جو دیت باتلر» در روزگار جنگ

صباح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

سمیره حنائی  
روزنامه‌نگار



می‌گذرند؛ آن قدر که گاهی فراموش می‌کنیم پشت  
هر تصویر، انسانی زندگی می‌کرده است. باین حال،

جهان بار دیگر به جنگ عادت کرده است. تصاویر  
ویرانی، آوارگی و مرگ هر روز از برابر چشمانمان

همه‌ی قربانیان به یک اندازه دیده نمی‌شوند. برای بعضی مرگ‌ها مراسم رسمی برگزار می‌شود، رسانه‌ها روزها درباره‌شان می‌نویسند و سیاستمداران پیام تسلیت منتشر می‌کنند. اما مرگ بعضی دیگر، حتی اگر هزاران نفر باشند، در سکوت گم می‌شود. گاهی خانواده‌ها هفته‌ها و ماه‌ها منتظر تحویل گرفتن پیکر عزیزانشان می‌مانند؛ گویی حق سوگواری نیز امتیازی است که به همه تعلق نمی‌گیرد.

در چنین جهانی، پرسش از «زندگی خوب» دیگر شبیه یک بحث انتزاعی فلسفی به نظر نمی‌رسد. چگونه می‌توان از خوشبختی، اخلاق یا زیستن درست سخن گفت، وقتی برای برخی انسان‌ها حتی اصل زندگی‌شان ارزش یکسانی ندارد؟ آیا همه‌ی انسان‌ها اساساً فرصت آن را پیدا می‌کنند که به زندگی خوب فکر کنند، یا بعضی پیش از آن‌که بتوانند برای آینده‌ای بهتر تلاش کنند، از دایره‌ی زندگی‌های ارزشمند بیرون رانده شده‌اند؟

این همان پرسشی است که جودیت باتلر در سال ۲۰۱۲، هنگام دریافت جایزه‌ی آدورنو در فرانکفورت، در قالب سخنرانی‌ای با عنوان «آیا می‌توان در یک زندگی بد، زندگی خوبی داشت؟» پیش می‌کشد. او سخن خود را با جمله‌ی مشهور تئودور آدورنو آغاز می‌کند: «در زندگی نادرست، زندگی درست ممکن نیست.» اما باتلر به تکرار این جمله بسنده نمی‌کند. او آن را می‌شکافد، لایه‌های پنهانش را آشکار می‌کند و پرسشی را پیش می‌کشد که شاید امروز، در میانه‌ی جنگ‌ها و بحران‌های پی‌درپی، بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته باشد: چه کسانی اصلاً فرصت آن را دارند که درباره‌ی «زندگی خوب» سخن بگویند؟

اما آن‌چه سخنرانی باتلر را از بسیاری از بحث‌های اخلاقی متمایز می‌کند، تغییری است که او در خود پرسش ایجاد می‌کند. پرسش آغازین هم‌چنان پابرجاست: آیا می‌توان در جهانی ناعادلانه زندگی خوبی داشت؟ اما باتلر به جای آن‌که راهی برای خوشبخت بودن در شرایط دشوار پیشنهاد کند، یک گام به عقب برمی‌گردد و از بنیان سؤال می‌پرسد.

«آیا همه‌ی انسان‌ها اساساً در نقطه‌ای برابر ایستاده‌اند که بتوان از آن‌ها خواست «زندگی خوبی» داشته باشند؟»

به بیان دیگر، آیا می‌توان درباره‌ی اخلاق، خوشبختی و زیستن درست سخن گفت بی‌آن‌که ابتدا به این پرسش پاسخ دهیم که چه کسانی اصلاً از حق داشتن یک زندگی قابل زیستن برخوردارند؟

از همین‌جا باتلر یکی از مهم‌ترین مفاهیم اندیشه‌ی خود، یعنی «سوغ‌پذیری» (Grievability) را وارد بحث می‌کند. او توجه ما را از زندگی به مرگ می‌برد؛ اما نه برای آن‌که درباره‌ی مرگ سخن بگوید، بلکه برای آن‌که ارزش زندگی را آشکار کند. از نگاه او، جامعه با شیوه‌ای که برای قربانیان سوگواری می‌کند نشان می‌دهد کدام زندگی‌ها را ارزشمند می‌داند و کدام زندگی‌ها را نه.

اگر مرگ انسانی هیچ اندوه عمومی برنیزگیزد، اگر نامش هرگز در رسانه‌ها شنیده نشود، اگر خانواده‌اش حتی برای تحویل گرفتن پیکرش با موانع سیاسی روبه‌رو شوند، آیا این بی‌اعتنایی فقط به مرگ او مربوط است؟ یا نشان می‌دهد که زندگی او نیز پیش از مرگ از ارزش اجتماعی یکسانی برخوردار نبوده است؟

در این نقطه، باتلر عملاً جمله‌ی مشهور آدورنو را از نو می‌خواند. مسئله دیگر صرفاً این نیست که چگونه در یک جهان نادرست، انسانی اخلاقی باقی بمانیم. مسئله این است که خودِ جهان چگونه میان زندگی‌ها تمایز می‌گذارد؛ چگونه برخی را سزاوار حفاظت، عزاداری و همدلی می‌داند و برخی دیگر را به حاشیه می‌راند، گویی از همان ابتدا زندگی‌شان کم‌تر ارزش زیستن داشته است.

شاید به همین دلیل است که این سخنرانی، بیش از یک دهه پس از ایراد آن، هم‌چنان تازگی خود را حفظ کرده است. جهان در سال‌های اخیر بار دیگر جنگ را تجربه کرده است؛ جنگ‌هایی که فقط با شمار قربانیانشان شناخته نمی‌شوند، بلکه با شیوه‌ای که مرگ قربانیان در حافظه‌ی عمومی ثبت می‌شود نیز از یکدیگر متمایزند.

## مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

چرا برای مرگ برخی انسان‌ها روزهای عزای عمومی اعلام می‌شود؛ اما مرگ هزاران انسان دیگر تنها در قالب یک عدد گزارش می‌شود؟ چرا خانواده‌هایی هستند که حتی فرصت دفن عزیزانشان را پیدا نمی‌کنند و هفته‌ها یا ماه‌ها در انتظار تحویل گرفتن پیکر آنان می‌مانند؟ اگر سوگواری، یکی از بنیادی‌ترین تجربه‌های انسانی است، چه سازوکاری تعیین می‌کند که چه کسانی از این حق برخوردار باشند و چه کسانی نه؟

چرا برای مرگ برخی انسان‌ها روزهای عزای عمومی اعلام می‌شود؛ اما مرگ هزاران انسان دیگر تنها در قالب یک عدد گزارش می‌شود؟ چرا خانواده‌هایی هستند که حتی فرصت دفن عزیزانشان را پیدا نمی‌کنند و هفته‌ها یا ماه‌ها در انتظار تحویل گرفتن پیکر آنان می‌مانند؟ اگر سوگواری، یکی از بنیادی‌ترین تجربه‌های انسانی است، چه سازوکاری تعیین می‌کند که چه کسانی از این حق برخوردار باشند و چه کسانی نه؟

این جاست که مفهوم «سوغ پذیر» در اندیشه‌ی باتلر از یک بحث نظری فراتر می‌رود و به ابزاری برای فهم خشونت در جهان معاصر تبدیل می‌شود. از نگاه او نابرابری تنها در کیفیت زندگی انسان‌ها

نیست؛ گاه این نابرابری تا پس از مرگ نیز ادامه پیدا می‌کند. جامعه‌ای که برای برخی جان‌ها ارزش بیش‌تری قائل می‌شود، معمولاً برای مرگ همان جان‌ها نیز سوگواری بیش‌تری می‌کند. به همین دلیل، پرسش باتلر فقط درباره‌ی مرگ نیست؛ درباره‌ی ارزشی است که یک جامعه برای خود زندگی قائل می‌شود.

باتلر در این سخنرانی کوتاه، نه با آدورنو مخالفت می‌کند و نه می‌کوشد پاسخی ساده برای پرسش

او بیابد. او با پذیرش پیش‌فرض آدورنو، یک گام فراتر می‌رود و مخاطب را وادار می‌کند به پرسشی

بنیادی‌تر بیندیشد: اگر جهان از همان ابتدا ارزش زندگی انسان‌ها را به شکلی نابرابر تعریف کرده باشد، آیا اساساً همه‌ی انسان‌ها فرصت آن را دارند که درباره‌ی «زندگی خوب» سخن بگویند؟

از این منظر، نابرابری تنها در کیفیت زیستن خلاصه نمی‌شود؛ گاه تا پس از مرگ نیز امتداد می‌یابد. شیوه‌ای که یک جامعه برای قربانیان سوگواری می‌کند، یا حتی حق سوگواری را از خانواده‌ها دریغ می‌کند، نشان می‌دهد که ارزش زندگی انسان‌ها پیش از مرگ چگونه تعریف شده است. خشونت، تنها آن لحظه‌ای نیست که گلوله‌ای شلیک می‌شود یا خونی بر زمین می‌ریزد؛ خشونت می‌تواند در محروم کردن مادری از وداع با فرزندش نیز معنا پیدا کند، در به

تأخیر انداختن تحویل پیکری که خانواده‌ای چشم‌انتظار آن است، یا در خاموش کردن صدایی که حتی پس از مرگ نیز اجازه‌ی شنیده شدن پیدا نمی‌کند.

شاید مهم‌ترین دستاورد این مقاله آن باشد که ما را وادار می‌کند پرسش آدورنو را از نو بخوانیم. پیش از آن که بپرسیم چگونه می‌توان در جهانی ناعادلانه زندگی خوبی داشت، باید بپرسیم چه سازوکارهایی تعیین می‌کنند کدام ارزش زیستن، کدام مرگ ارزش سوگواری و کدام انسان حق آن را دارد که حتی پس از مرگ نیز به یاد

آورده شود. شاید پاسخ به همین پرسش، نخستین گام برای فهم خشونت در جهان معاصر باشد.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



عکس از شبکه‌های اجتماعی



عکس از ای بی ای

زنان

## □ جنگ، بیکاری و فقر

چگونه زنان بیشترین هزینهی بحران اقتصادی و جنگ را می‌دهند؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



الهه امانی  
کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل متحد

نظام‌های آموزشی و بهداشتی و گسست شبکه‌های اجتماعی، بازار کار را به‌طور بنیادین دگرگون می‌کند.

۱۴

جنگ با تخریب زیرساخت‌ها، جابه‌جایی گسترده‌ی جمعیت، فروپاشی فعالیت‌های اقتصادی، اختلال در

هرچند پیامدهای جنگ تمامی اقشار جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما آثار اقتصادی آن برای زنان ابعاد عمیق‌تر و ماندگارتری دارد؛ زیرا زنان نه تنها در هر دو بخش رسمی و غیررسمی بازار کار با کاهش فرصت‌های شغلی، درآمد و امنیت اقتصادی مواجه می‌شوند، بلکه هم‌زمان بار سنگین‌تری از مسئولیت‌های مراقبتی و بازتولید اجتماعی را بر دوش می‌کشند؛ مسئولیت‌هایی که برای بقای خانواده و استمرار حیات جامعه در دوران جنگ و پس از آن حیاتی هستند.

بر اساس برآورد موجود برای سال ۲۰۱۹، حدود ۲۶۴ میلیون زن در ۳۶ کشور و سرزمین زندگی می‌کنند که به‌عنوان «کشورهای شکننده و متأثر از جنگ» (FCA) طبقه‌بندی شده‌اند. این رقم که بر پایه‌ی تحلیل مؤسسه‌ی زنان، صلح و امنیت دانشگاه جورج تاون ارائه شده، یک برآورد تجمیعی و نه حاصل سرشماری جدید است و معتبرترین شاخص موجود برای این گروه از کشورها به شمار می‌رود. این زنان با چالش‌هایی هم‌چون فقر، خشونت مبتنی بر جنسیت، آوارگی، تبعیض، اختلال در آموزش و دسترسی محدود به فرصت‌های شغلی و منابع درآمدی روبه‌رو هستند.

گزارش ۲۰ اکتبر سال ۲۰۲۵ دبیرکل سازمان ملل متحد درباره‌ی «زنان، صلح و امنیت» هشدار می‌دهد که جهان در حال حاضر با بیش‌ترین تعداد منازعات فعال از سال ۱۹۴۶ تاکنون روبه‌رو است؛ وضعیتی که خطرات و رنجی بی‌سابقه، ناامنی غذایی و بیکاری برای زنان و دختران ایجاد کرده است و ۶۷۶ میلیون زن اکنون در فاصله‌ی ۵۰ کیلومتری درگیری‌های مرگبار زندگی می‌کنند؛ بالاترین رقمی که از دهه‌ی ۱۹۹۰ تاکنون ثبت شده است. هم‌چنین، شمار تلفات غیرنظامیان در میان زنان و کودکان نسبت به دوره‌ی دوساله‌ی پیش از آن چهار برابر شده و موارد خشونت جنسی مرتبط با درگیری‌های مسلحانه نیز طی دو سال، ۸۷ درصد افزایش یافته است. در سایه‌ی جنگ و ناامنی، علاوه بر موارد فوق در بخش رسمی اقتصاد، زنان با مجموعه‌ای از آسیب‌های ساختاری نیز روبه‌رو می‌شوند. تعطیلی یا تخریب کارخانه‌ها، موسسات اقتصادی، ادارات دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز درمانی موجب از دست رفتن هزاران فرصت شغلی می‌شود؛ فرصت‌هایی که بخش قابل‌توجهی از آن‌ها در اختیار زنان بوده است. علاوه بر بیکاری، کاهش دستمزدها، تأخیر در پرداخت حقوق، افزایش قراردادهای موقت و ناامنی شغلی، وضعیت اقتصادی زنان را بیش از پیش شکننده می‌کند. بخش‌هایی مانند آموزش، بهداشت، خدمات اجتماعی،

خرده‌فروشی، گردشگری و خدمات عمومی که زنان سهم بالایی از نیروی کار آن را تشکیل می‌دهند، معمولاً از نخستین بخش‌هایی هستند که در اثر جنگ دچار رکود یا تعطیلی می‌شوند. تخریب زیرساخت‌های حمل‌ونقل، ناامن شدن مسیرهای رفت‌وآمد، قطع برق و ارتباطات و افزایش خطرات امنیتی نیز حضور زنان در محیط‌های کاری را دشوارتر می‌کند. در کنار این عوامل، مهاجرت اجباری نیروهای متخصص زن، از جمله پزشکان، پرستاران، استادان دانشگاه، پژوهشگران و کارآفرینان، پدیده‌ی «فرار مغزها» را تشدید کرده و ظرفیت علمی، حرفه‌ای و مدیریتی کشورها را برای سال‌ها تضعیف می‌کند. سازمان بین‌المللی کار (ILO) در گزارش سال ۲۰۲۳ تأکید می‌کند که «بحران‌ها نابرابری‌های جنسیتی موجود در بازار کار را تشدید کرده و زنان را بیش از پیش به سوی اشتغال‌های ناامن سوق می‌دهند». هم‌چنین بانک جهانی برآورد می‌کند که درگیری‌های نظامی می‌توانند در بلندمدت بیش از ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کشورها را کاهش دهند و روند بازگشت زنان به بازار کار معمولاً بسیار کندتر از مردان است.

تأثیر جنگ بر اشتغال غیررسمی زنان حتی گسترده‌تر و عمیق‌تر است. در بسیاری از کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط، اقتصاد غیررسمی ستون اصلی معیشت میلیون‌ها زن را تشکیل می‌دهد. بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار، بیش از دو میلیارد نفر در جهان در اقتصاد غیررسمی فعالیت می‌کنند و در بسیاری از این کشورها، بیش از ۶۰ درصد زنان شاغل در این بخش مشغول به کار هستند. این فعالیت‌ها شامل مشاغل خانگی، دست‌فروشی، کار خانگی، کشاورزی خرد، صنایع دستی، نساجی، تولید و فروش مواد غذایی و سایر کسب‌وکارهای کوچک خانوادگی است. جنگ به‌طور مستقیم این منابع درآمد را از بین می‌برد؛ بازارها تعطیل می‌شوند، زنجیره‌های تأمین مختل می‌شوند، مواد اولیه کمیاب می‌شوند و جابه‌جایی کالا و خدمات با دشواری یا خطر همراه می‌شود. از آن‌جا که زنان شاغل در اقتصاد غیررسمی معمولاً از حداقل حمایت‌های قانونی مانند بیمه‌ی بیکاری، بیمه‌ی درمانی، مرخصی با حقوق، بازنشستگی یا حمایت‌های قانون کار برخوردار نیستند، در زمان بحران تقریباً هیچ شبکه‌ی حمایتی برای حفظ معیشت خود ندارند. بسیاری از آنان برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای خانواده ناچار می‌شوند با دستمزدی کم‌تر، ساعت‌های کاری طولانی‌تر و در شرایطی ناامن‌تر و استثمارگرانه‌تر به کار ادامه دهند یا به فعالیت‌هایی روی آورند که آنان را در معرض

صاحب  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

خشونت، سوءاستفاده و بهره‌کشی قرار می‌دهد. نهاد زنان سازمان ملل متحد (UN Women) در این زمینه تأکید می‌کند: «معیشت زنان معمولاً نخستین بخشی است که در بحران‌ها آسیب می‌بیند و آخرین بخشی است که بهبود می‌یابد».

در کنار از دست رفتن فرصت‌های شغلی، یکی از مهم‌ترین اما کم‌تر دیده‌شده‌ترین پیامدهای جنگ، افزایش چشمگیر کارهای مراقبتی بدون مزد است؛ بخشی از اقتصاد که اغلب در آمارهای رسمی و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نادیده گرفته می‌شود. با گسترش جنگ، زنان مسئولیت مراقبت از مجروحان، سالمندان، افراد دارای معلولیت، کودکان آسیب‌دیده و افراد مبتلا به آسیب‌های روانی ناشی از جنگ را بر عهده می‌گیرند. آنان هم‌زمان وظیفه‌ی تأمین آب، غذا، دارو، سوخت، مدیریت خانواده در شرایط کمبود منابع، حفظ سلامت اعضای خانواده و حتی مشارکت در بازسازی خانه‌ها و جوامع آسیب‌دیده را نیز بر دوش دارند. بر اساس گزارش نهاد زنان سازمان ملل، زنان و دختران بیش از سه-چهارم کار مراقبتی بدون مزد جهان را انجام می‌دهند و جنگ، این بار مراقبتی را به شکل چشمگیری افزایش می‌دهد. افزایش این مسئولیت‌ها، فرصت زنان برای اشتغال با درآمد، آموزش، ارتقای مهارت‌های حرفه‌ای و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را به شدت کاهش می‌دهد. اقتصاددان برجسته، نانسی فولبر (Nancy Folbre)، با اشاره به اهمیت این فعالیت‌ها می‌گوید: «کار مراقبتی، قلب نامرئی هر اقتصاد است». با وجود این، ارزش اقتصادی این فعالیت‌ها در برنامه‌های بازسازی پس از جنگ، بودجه‌های ملی و سیاست‌های توسعه‌ای به‌ندرت محاسبه یا جبران می‌شود؛ در حالی که بدون این کار نامرئی، بقای خانواده و استمرار جامعه در دوران بحران امکان‌پذیر نیست.

در نهایت، مجموعه‌ی این عوامل به تشدید پدیده‌ای منجر می‌شود که اقتصاددانان از آن با عنوان «زنانه شدن فقر» یاد می‌کنند. جنگ با کشته یا ناپدید شدن همسران، آوارگی، نابودی خانه‌ها، زمین‌ها و سرمایه‌های تولیدی، تورم شدید، ناامنی غذایی، از بین رفتن پس‌اندازها و افزایش هزینه‌های زندگی، میلیون‌ها زن را به سرپرستان اصلی خانواده تبدیل می‌کند، در حالی که دسترسی آنان به منابع اقتصادی به‌شدت محدود شده است. برنامه‌ی توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان پس از جنگ نیز به دلیل ساختارهای استوار پدر-مرد سالاری، دسترسی کم‌تری به اعتبارات مالی، مالکیت زمین و دارایی، منابع تولیدی

و فرصت‌های سرمایه‌گذاری دارند و همین نابرابری‌های ساختاری روند بازایی اقتصادی آنان را دشوارتر و طولانی‌تر می‌کند. به همین دلیل سازمان ملل و نهادهای حوزه‌ی زنان بر این تأکید دارند که برنامه‌های بازسازی پس از جنگ‌ها، چنان‌چه فاقد رویکرد جنسیتی باشند و به نیازهای ویژه‌ی زنان به‌ویژه در زمینه‌ی اشتغال، حمایت اجتماعی، دسترسی به منابع مالی، مراقبت از کودکان و به‌رسمیت شناختن کار مراقبتی بدون مزد توجه نکنند، نابرابری‌های اقتصادی جنسیتی نه تنها تداوم خواهد یافت، بلکه در نسل‌های بعد نیز بازتولید خواهد شد. از این رو، توانمندسازی اقتصادی زنان باید یکی از ارکان اصلی بازسازی پس از جنگ و تحقق صلح پایدار باشد؛ زیرا هیچ جامعه‌ای بدون مشارکت برابر زنان در اقتصاد، توسعه و تصمیم‌گیری‌های عمومی نمی‌تواند به بازسازی عادلانه و پایدار دست یابد.

### نمونه‌هایی از تأثیر جنگ بر اشتغال و معیشت زنان

نمونه‌های معاصر از جنگ‌ها و منازعات مسلحانه نشان می‌دهد که اگرچه زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر کشور متفاوت است، اما پیامدهای جنگ بر زندگی اقتصادی زنان الگوهای مشترکی دارد. در تمامی این بحران‌ها، زنان با از دست دادن فرصت‌های شغلی، کاهش درآمد، گسترش اشتغال غیررسمی، افزایش مسئولیت‌های مراقبتی بدون مزد، آوارگی، فقر و محدودیت دسترسی به منابع اقتصادی روبه‌رو شده‌اند. هم‌زمان، آنان به ستون اصلی حفظ معیشت خانواده، ارائه‌ی خدمات اجتماعی و تاب‌آوری جوامع تبدیل شده‌اند؛ بدون آن‌که این نقش در سیاست‌های بازسازی و توسعه به اندازه‌ی کافی به‌رسمیت شناخته شود.

در غزه، از آغاز جنگ در اکتبر ۲۰۲۳، اقتصاد محلی تقریباً به‌طور کامل فروپاشیده و مشارکت اقتصادی زنان آسیب‌بی‌سابقه‌ای دیده است. بر اساس گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار و نهاد زنان سازمان ملل، بخش عمده‌ای از فرصت‌های شغلی از بین رفته و زنان بیش از سایر گروه‌ها از این وضعیت آسیب دیده‌اند. هزاران زن شاغل در بخش‌های آموزش، بهداشت، خدمات دولتی و کسب‌وکارهای کوچک، در پی تخریب مدارس، بیمارستان‌ها، بازارها و مراکز کاری، شغل خود را از دست داده‌اند. هم‌چنین بسیاری از کسب‌وکارهای خرد زنان، از جمله تولید مواد غذایی در منزل، خیاطی، گلدوزی، صنایع دستی و خدمات زیبایی، متوقف شده است. در کنار این فروپاشی اقتصادی، مسئولیت مراقبت از مجروحان، کودکان، سالمندان و خانواده‌های آواره،

همراه با کمبود شدید غذا، آب، دارو و سوخت، بار کار مراقبتی بدون مزد زنان را به شکل چشمگیری افزایش داده است. نهاد زنان سازمان ملل در توصیف این وضعیت هشدار می‌دهد: «این جنگ، دهه‌ها پیشرفت شکننده در زمینه توانمندسازی اقتصادی زنان را به عقب رانده است».

در اوکراین، پس از تهاجم روسیه در سال ۲۰۲۲، ساختار بازار کار به‌طور اساسی دگرگون شد. میلیون‌ها زن به‌عنوان آواری داخلی یا پناه‌جو، کشور را ترک کردند و بسیاری از آنان در کشورهای همسایه وارد بازار کار شدند؛ در حالی که هم‌چنان مسئول حمایت مالی و عاطفی از اعضای خانواده‌ی خود در داخل اوکراین بودند. در داخل کشور نیز زنان نقش پررنگ‌تری در بخش‌های بهداشت، آموزش، امدادسانی، لجستیک، کشاورزی و خدمات عمومی بر عهده گرفتند. بسیاری از زنان کارآفرین نیز فعالیت اقتصادی خود را از تولید کالاهای تجاری به تولید تجهیزات و اقلام امدادی تغییر دادند. هم‌زمان، مسئولیت مراقبت از کودکان، سالمندان، مجروحان و سایر اعضای خانواده نیز به میزان قابل توجهی افزایش یافته است. نهاد زنان سازمان ملل تأکید می‌کند که زنان در اوکراین به «ستون اصلی حفظ خدمات عمومی و تاب‌آوری اجتماعی» تبدیل شده‌اند و نقش آنان در حفظ عملکرد جامعه، بسیار فراتر از مشارکت سنتی در بازار کار بوده است.

در سودان، جنگ داخلی که از سال ۲۰۲۳ آغاز شد، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های آوارگی جهان را رقم زده است. میلیون‌ها زن معیشت خود را در کشاورزی، بازارهای محلی و اقتصاد غیررسمی از دست داده‌اند. زنان کشاورز از زمین‌های خود آواره شده‌اند و زنان دست‌فروش و فروشندگان بازارهای محلی به دلیل ناامنی و فروپاشی بازارها دیگر امکان ادامه‌ی فعالیت اقتصادی ندارند. شمار زیادی از زنان سرپرست خانواده اکنون بدون درآمد یا با درآمدی بسیار ناچیز زندگی می‌کنند. فروپاشی نظام بانکی، اختلال در زنجیره‌های تأمین و نابودی بازارهای محلی، به‌ویژه برای زنانی که در اقتصاد غیررسمی فعالیت می‌کردند، پیامدهای اقتصادی ویرانگری داشته و آنان را بیش از پیش در معرض فقر و ناامنی غذایی قرار داده است.

در افغانستان، پس از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱، محدودیت‌های گسترده و خشونت‌بار علیه زنان تقریباً تمامی ابعاد مشارکت اقتصادی آنان را تحت تأثیر قرار داده است. زنان از بسیاری از مشاغل رسمی محروم شده‌اند، فعالیت کارکنان زن در سازمان‌های غیردولتی

با محدودیت‌های شدید و بسته‌شدن تعداد زیادی از سازمان‌ها روبه‌رو شده و شمار زیادی از کسب‌وکارهای متعلق به زنان تعطیل شده است. افزون بر این، محرومیت دختران از آموزش متوسطه و دانشگاه، آینده‌ی مشارکت اقتصادی نسل‌های بعدی زنان را نیز با تهدیدی جدی مواجه کرده است. بانک جهانی برآورد می‌کند که این محدودیت‌ها سالانه میلیارد‌ها دلار از ظرفیت بالقوه‌ی اقتصاد افغانستان را از بین می‌برد و مانعی جدی بر سر راه رشد و توسعه کشور ایجاد می‌کند.

جنگی که از سال ۲۰۱۱ در سوریه آغاز شد، نقش اقتصادی زنان را به‌طور بنیادین دگرگون کرده است. میلیون‌ها زن پس از کشته شدن، ناپدید شدن، بازداشت یا مهاجرت همسران خود، مسئولیت سرپرستی خانواده را بر عهده گرفته‌اند. بسیاری از آنان برای تأمین معاش به کسب‌وکارهای خانگی، خیاطی، تولید مواد غذایی، صنایع دستی و فعالیت‌های بشردوستانه روی آورده‌اند. با فروپاشی اشتغال رسمی، سهم اقتصاد غیررسمی به‌شدت افزایش یافته و زنان بخش بزرگی از بار اقتصادی خانواده را در این بخش بر دوش می‌کشند. با این حال، آنان هم‌چنان از دسترسی برابر به مالکیت، اعتبارات مالی، منابع تولیدی و برنامه‌های بازسازی اقتصادی محروم مانده‌اند. نهاد زنان سازمان ملل، زنان سوری را «ستون اصلی بقای خانواده‌ها» توصیف کرده و هم‌زمان هشدار می‌دهد که زنان تا حد زیادی از فرایندهای تصمیم‌گیری اقتصادی و برنامه‌های بازسازی حتی پس از فرار بشار اسد از سوریه در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۲۴ و در دوران احمد الشرع کنار گذاشته شده‌اند.

در اتیوپی، جنگ تیگرای (۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲) نیز پیامدهای اقتصادی گسترده‌ای برای زنان به همراه داشت. زنان کشاورز دسترسی خود را به زمین، بذر، نهاده‌های کشاورزی و سایر منابع تولید از دست دادند و بسیاری از بازارهای محلی تخریب یا تعطیل شدند. زنان شاغل در بخش سلامت، با وجود کمبود شدید تجهیزات، ناامنی و فشارهای روانی، به ارائه‌ی خدمات درمانی ادامه دادند. آوارگی گسترده نیز موجب نابودی بسیاری از مشاغل خرد و فعالیت‌های غیررسمی زنان شد. افزون بر این، این بحران با خشونت‌های گسترده‌ی جنسی مرتبط با جنگ همراه بود که نه‌تنها سلامت جسمی و روانی زنان را به خطر انداخت، بلکه توانایی آنان برای مشارکت ایمن در فعالیت‌های اقتصادی و بازسازی معیشت خود را نیز به‌شدت کاهش داد.

مقایسه‌ی این نمونه‌ها نشان می‌دهد که جنگ صرفاً به تخریب زیرساخت‌های فیزیکی و اقتصاد ملی

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

محدود نمی‌شود، بلکه با تعمیق نابرابری‌های جنسیتی، فرصت‌های اقتصادی زنان را محدود کرده، آنان را به سمت اشتغال‌های غیررسمی و ناامن سوق می‌دهد، بار کار مراقبتی بدون مزد را افزایش می‌دهد و روند «زنانه شدن فقر» را تشدید می‌کند.

## تأثیر بحران اقتصادی، جنگ و بی‌ثباتی ساختاری بر بازار کار ایران با تأکید بر پیامدهای جنسیتی

واقعیت آن است که بحران‌های اقتصادی اخیر، همراه با پیامدهای جنگ و تشدید نااطمینانی اقتصادی، تأثیر عمیقی بر بازار کار ایران گذاشته است. بر اساس داده‌های در دسترس، شمار افرادی که یا شغل خود را از دست داده‌اند یا به‌طور کامل از بازار کار خارج شده‌اند، به حدود چهار میلیون نفر رسیده است. چشم‌انداز رشد منفی اقتصادی در ماه‌های آینده نیز احتمال تداوم این روند، افزایش تعدیل نیروی انسانی، کاهش فرصت‌های اشتغال و گسترش شمار خانوارهای زیر خط فقر را تقویت می‌کند.

بر اساس گزارش اتاق بازرگانی ایران، در فاصله‌ی اسفند ۱۴۰۳ تا دی‌ماه ۱۴۰۴، بیش از ۶۱۱ هزار نفر از بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی از چرخه‌ی اشتغال رسمی خارج شده‌اند. هم‌زمان، بیش از سه میلیون و ۱۰۰ هزار نفر نیز از جست‌وجوی کار منصرف شده‌اند؛ پدیده‌ای که با عنوان «خروج از نیروی کار» یا «ناامیدی از بازار کار» شناخته می‌شود. غلامحسین محمدی، معاون وزیر کار، اعلام کرده بود که جنگ ۴۰ روزه‌ی اسرائیل و آمریکا با جمهوری اسلامی موجب نابودی بیش از یک میلیون فرصت شغلی و بیکار شدن حدود دو میلیون نفر شده است. هم‌چنین حمید حاج‌اسماعیلی، کارشناس بازار کار، در گفتگو با اقتصادنیوز برآورد کرده بود که از زمستان گذشته تا پایان فروردین، بین سه تا چهار و نیم میلیون نفر در ایران یا بیکار شده‌اند یا از بازار کار خارج شده‌اند.

تازه‌ترین داده‌های مرکز آمار ایران، نشان می‌دهد که نرخ مشارکت اقتصادی کشور در زمستان ۱۴۰۴ به ۳۹.۷ درصد کاهش یافته است. این شاخص بیانگر آن است که از میان بیش از ۶۶ میلیون نفر از جمعیت بالای ۱۵ سال ایران که در سن کار قرار دارند، تنها حدود ۲۶ میلیون نفر در بازار کار حضور دارند؛ یعنی یا شاغل هستند یا در جست‌وجوی شغل به‌سر می‌برند. در مقابل، بیش از ۴۰ میلیون نفر خارج از چرخه‌ی اقتصادی قرار دارند و هیچ مشارکت فعالی در بازار کار ندارند. در ادبیات اقتصادی، میان «بیکار» و «غیرفعال

اقتصادی» تفاوت مهمی وجود دارد: فرد بیکار کسی است که توانایی و آمادگی کار دارد و در جست‌وجوی شغل است اما شغلی پیدا نمی‌کند، در حالی که فرد غیرفعال اقتصادی اساساً در بازار کار حضور ندارد و در پی یافتن شغل نیز نیست. کارشناسان تأکید می‌کنند که نرخ بیکاری به‌تنهایی تصویری کاملی از وضعیت اشتغال ارائه نمی‌دهد؛ زیرا کاهش نرخ بیکاری می‌تواند ناشی از خروج افراد از بازار کار نیز باشد. در حالی که میانگین نرخ مشارکت اقتصادی در جهان بیش از ۶۱ درصد برآورد می‌شود، این شاخص در ایران کم‌تر از ۴۰ درصد است؛ به این معنا که بخش بزرگی از جمعیت در سن کار، نه شاغل‌اند و نه در فرایند جست‌وجوی کار مشارکت دارند. بحران‌های اخیر، به‌ویژه پیامدهای جنگ، نااطمینانی اقتصادی و تخریب ظرفیت‌های تولیدی، این وضعیت را تشدید کرده است. ایران نیز در تشابه با تجربه‌ی کشورهای درگیر جنگ نشان می‌دهد که زنان معمولاً نخستین گروهی هستند که در شرایط بحران اقتصادی و تعدیل نیرو، امنیت شغلی خود را از دست می‌دهند؛ زیرا حضور آنان در بسیاری از بخش‌های اقتصادی از پیش شکننده‌تر بوده و دسترسی کم‌تری به منابع حمایتی، سرمایه و فرصت‌های جایگزین شغلی دارند.

این وضعیت بحرانی به‌طور ویژه بر زنان تأثیر گذاشته است. داده‌ها نشان می‌دهد که حدود ۷۳ درصد از جمعیت غیرفعال اقتصادی ایران را زنان تشکیل می‌دهند. از میان حدود ۳۳.۳ میلیون زن بالای ۱۵ سال در کشور، تنها حدود ۴ میلیون و ۷۷ هزار نفر در بازار کار مشارکت دارند و بیش از ۲۹ میلیون زن عملاً خارج از چرخه‌ی اشتغال قرار گرفته‌اند. حتی در میان زنان فعال اقتصادی نیز شرایط نابرابر است؛ بر اساس داده‌های سازمان بین‌المللی کار و بانک جهانی، تنها حدود ۱۴ تا ۱۵ درصد از زنان ۱۵ ساله و بالاتر در ایران در نیروی کار مشارکت دارند، در حالی که نرخ مشارکت اقتصادی مردان حدود ۶۷ تا ۷۰ درصد است. این میزان مشارکت زنان، ایران را در زمره کشورهای با پایین‌ترین نرخ مشارکت اقتصادی زنان در جهان قرار می‌دهد.

برای مقایسه، میانگین جهانی مشارکت اقتصادی زنان حدود ۴۷ تا ۴۸ درصد است و میانگین منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا حدود ۱۹ تا ۲۰ درصد برآورد می‌شود. بنابراین، مشارکت اقتصادی زنان در ایران نه تنها فاصله‌ی چشم‌گیری با میانگین جهانی دارد، بلکه حتی از میانگین یکی از پایین‌ترین مناطق جهان از نظر

مشارکت اقتصادی زنان نیز کم تر است. نرخ بیکاری زنان حدود ۱۵ درصد برآورد می شود که تقریباً دو برابر نرخ بیکاری کل کشور است، جنگ و پیامدهای اقتصادی آن، تعطیلی یا کوچک شدن بنگاه ها، افزایش هزینه های زندگی و گسترش ناامنی شغلی، این شکاف جنسیتی را عمیق تر می کند. زنان شاغل در بخش های خدماتی، مشاغل غیررسمی و کسب و کارهای کوچک، که از آسیب پذیرترین بخش های بازار کار هستند، پیش از سایر گروه ها شغل خود را از دست می دهند. هم چنین افزایش فشارهای مراقبتی بر زنان در دوران بحران از مراقبت از کودکان و سالمندان گرفته تا جبران کمبود خدمات عمومی امکان حضور آنان در بازار کار را بیش از پیش محدود می کند. این روند نشان می دهد که جنگ تنها یک بحران امنیتی یا اقتصادی نیست، بلکه می تواند به بازتولید و تشدید نابرابری های جنسیتی در ساختار بازار کار منجر شود.

مجموعه ای این عوامل فرهنگی، اقتصادی و ساختاری از جمله توزیع نابرابر مسئولیت های خانوادگی، کمبود خدمات مراقبتی مقرون به صرفه مانند مهدکودک، محدودیت فرصت های دورکاری و اشتغال انعطاف پذیر، تبعیض های جنسیتی در حوزه ای استخدام رسمی و نبود فرصت های شغلی متناسب با تخصص و تحصیلات زنان در شرایط جنگی و بحران اقتصادی شدت بیش تری پیدا می کنند. در نتیجه، خروج گسترده ای زنان از بازار کار را نمی توان صرفاً پیامد یک رکود اقتصادی دانست؛ بلکه باید آن را به عنوان بخشی از یک فرایند ساختاری تحلیل کرد که در آن بحران ها، نابرابری های موجود را تشدید کرده و مشارکت برابر زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی را با موانع بیش تری مواجه می سازند.

داده های موجود هم چنین از افزایش حدود ۱۲ درصدی کارگاه های یک نفره حکایت می کند که آن را نمی توان الزاماً نشانه ای رشد کارآفرینی دانست. این روند بیش تر بیانگر گسترش «خوداشتغالی اجباری» است؛ وضعیتی که افراد برای جبران فقدان فرصت های شغلی پایدار، به فعالیت های اقتصادی فردی و کم ثبات روی می آورند. بحران های اقتصادی و جنگی معمولاً اثرات جنسیتی نامتناسبی بر بازار کار دارند. زنان اغلب نخستین گروهی هستند که در شرایط رکود اقتصادی، کاهش تولید و تعدیل نیرو، موقعیت شغلی خود را از دست می دهند. گزارش های اخیر درباره وضعیت اشتغال در ایران نیز نشان می دهد که زنان بیش ترین آسیب را از موج جدید بی ثباتی شغلی متحمل شده اند.

بر اساس برخی گزارش ها، حدود ۲۰۰ هزار زن نه تنها

شغل خود را از دست داده اند، بلکه به طور کامل از چرخه ای جست و جوی کار خارج شده اند. افزایش شدید تورم، هزینه های رفت و آمد، هزینه ای مراقبت از کودکان و پایین بودن سطح دستمزدها موجب شده است که برای بسیاری از زنان ادامه ای حضور در بازار کار از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نباشد. در نتیجه، بخشی از زنان نه به دلیل انتخاب آزاد، بلکه به دلیل نبود امنیت شغلی، دستمزد ناکافی و فقدان حمایت های اجتماعی، ناچار به ترک بازار کار شده اند.

بررسی ها نشان می دهد که آسیب های ناشی از تحریم ها، نوسانات ارزی و سایه ای جنگ، به ویژه در بخش خدمات و مشاغل اینترنتی، که پیش تر یکی از حوزه های مهم اشتغال زنان محسوب می شد، با بستن و محدود کردن اینترنت تشدید شده است. نکته ای مهم در این میان تنها حذف زنان از فهرست بیمه و حقوق نیست، بلکه در برخی موارد جایگزینی آنان با نیروی کار مرد نیز گزارش شده است؛ روندی که نشان دهنده بازتولید نابرابری جنسیتی در شرایط بحران است.

موانع حضور زنان در بازار کار ایران صرفاً اقتصادی نیست، بلکه ریشه های عمیق در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و نهادی دارد که در خلال متجاوز از چهار دهه حضور زنان را با چالش های عدیده ای مواجه ساخته است. زنان ایرانی با وجود سهم قابل توجه در آموزش عالی و تولید سرمایه ای انسانی، هم چنان با موانع جدی برای ورود و ماندگاری در بازار کار مواجه اند. تبعیض های استخدامی، کلیشه های جنسیتی درباره ای توانایی های مدیریتی زنان، نگرانی برخی کارفرمایان درباره ای مرخصی زایمان و مسئولیت های خانوادگی، و فقدان زیرساخت های حمایتی مانند خدمات مراقبت از کودک، از جمله عوامل مؤثر در تداوم این شکاف هستند.

مصطفی آب روشن، جامعه شناس، درباره ای این شکاف جنسیتی در مشارکت اقتصادی معتقد است: «شکاف جنسیتی در بازار کار حاصل مجموعه ای از عوامل ساختاری، فرهنگی و اقتصادی است. هنجارهای سنتی، تقسیم جنسیتی نقش ها، محدود بودن فرصت های شغلی، ضعف حمایت از اشتغال زنان، نبود زیرساخت هایی مانند مهدکودک، نگرانی کارفرمایان درباره ای مرخصی زایمان و مسئولیت های خانوادگی همگی در شکل گیری این وضعیت نقش دارند. در شرایط رکود اقتصادی نیز رقابت برای فرصت های شغلی تشدید می شود و زنان معمولاً بیش از مردان از بازار کار کنار گذاشته می شوند.»

ضعف سرمایه‌گذاری، بی‌ثباتی سیاسی و پیامدهای جنگ، فشار مضاعفی بر بازار کار وارد کرده است. در مجموع، بحران کنونی اشتغال در ایران تنها یک مسئله اقتصادی نیست، بلکه مسئله‌ای اجتماعی، جنسیتی و توسعه‌ای است. زنانه‌شدن بیکاری نشان می‌دهد که بدون اصلاح ساختارهای جنسیتی ۴۷ ساله‌ی تبعیض‌آمیز، تقویت حمایت‌های اجتماعی، ایجاد فرصت‌های برابر و سرمایه‌گذاری در اشتغال پایدار، بحران‌های اقتصادی و جنگی می‌توانند شکاف‌های جنسیتی موجود را عمیق‌تر کنند و بخش بزرگی از ظرفیت انسانی جامعه را از چرخه‌ی توسعه و باروری خارج سازند.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

پانوش:

۱- این مقاله قبل از این‌که تفاهم‌نامه و آتش‌بس میان ایران و ایالات متحده آمریکا به طور رسمی شکسته شود، نوشته شده است.

وی هم‌چنین تأکید می‌کند که بیکاری زنان تنها یک مسئله اقتصادی نیست، بلکه پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای دارد: «اشتغال یکی از مهم‌ترین پایه‌های استقلال اقتصادی است و بیکاری طولانی‌مدت این استقلال را تضعیف می‌کند. زنانی که درآمد مستقل ندارند، در بسیاری از تصمیم‌های اقتصادی و خانوادگی با محدودیت بیش‌تری روبرو می‌شوند و آسیب‌پذیری آنان در برابر بحران‌های اقتصادی افزایش می‌یابد.» از منظر توسعه اجتماعی نیز کاهش مشارکت اقتصادی زنان به معنای استفاده نکردن از بخش مهمی از سرمایه‌ی انسانی کشور است. وابستگی مالی، کاهش امکان سرمایه‌گذاری در آموزش و مهارت‌آموزی، و افزایش نااطمینانی اقتصادی می‌تواند بر تصمیم‌های خانوادگی، ازدواج، فرزندآوری و امنیت اقتصادی خانواده‌ها تأثیر منفی بگذارد.

پیش‌بینی‌های اقتصادی بین‌المللی نیز چشم‌انداز دشواری را برای اقتصاد ایران ترسیم می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول در گزارش‌های اخیر خود، در حالی که برای اقتصاد جهانی رشد مثبت پیش‌بینی کرده است، هم‌چنان برای اقتصاد ایران رشد منفی را پیش‌بینی می‌کند. این وضعیت نشان می‌دهد که ترکیب تحریم‌های اقتصادی،



عکس از ایرنا



عکس از مرکز رفتار ای بی سی

زن

## □ مادری، زیر بار اوتیسم

نگاهی به نیازهای مادران کودکان مبتلا به اوتیسم

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

پردیس پارسا  
روزنامه‌نگار



را با چالش‌های اساسی روبه‌رو می‌سازد. اختلال طیف اوتیسم گروهی از شرایط عصبی‌رشدی پیچیده است که با نقص پایدار در برقراری تعاملات اجتماعی، چالش‌های ارتباطی کلامی و غیرکلامی و الگوهای رفتاری تکراری یا علایق محدود مشخص می‌شود. استفاده از واژه‌ی «طیف» منعکس‌کننده‌ی ناهمگونی شدید علائم بالینی در این اختلال است؛ به‌طوری‌که عملکرد شناختی و زبانی افراد مبتلا می‌تواند از نقص‌های بسیار شدید تا سطح عملکردی کاملاً مستقل و عادی متغیر باشد. نشانه‌های اولیه‌ی این اختلال مادام‌العمر معمولاً در بازه‌ی زمانی ۱۲ تا ۲۴ ماهگی (و در برخی موارد حتی زودتر) بروز می‌یابند.

پرورش فرزند مبتلا به اوتیسم بار مراقبتی، عاطفی و اقتصادی بالایی را به سیستم خانواده تحمیل می‌کند و در این میان، مادران به دلیل عهده‌داری نقش مراقب اولیه، بیش از سایر اعضای خانواده در معرض فرسودگی روانی و انزوای اجتماعی قرار می‌گیرند. بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی این مادران، نشان‌دهنده‌ی چگونگی انطباق اهداف، ارزش‌ها و نیازهای آنان با شرایط ویژه‌ی فرزندشان است.

### دگرگونی و تطابق اهداف والدگری مادران

در خانواده‌های دارای کودکان با رشد هنجار، اهداف والدینی معمولاً معطوف به پیشرفت‌های تحصیلی، شکوفایی استعدادها و ارتقای جایگاه اجتماعی فرزند است. با این حال، در مادران کودکان مبتلا به اوتیسم، چالش‌های رشد کودک موجب تغییر نگرش والدین از کمال‌گرایی به واقع‌بینی و تلاش برای بقا و خودمختاری نسبی فرزند می‌شود.

اهداف کوتاه‌مدت این مادران بر سه محور اصلی متمرکز است: ایجاد توانایی‌های اولیه‌ی خودیاری، ارتقای مهارت‌های ارتباطی حداقل و کنترل چالش‌های رفتاری. دستیابی به استقلال در کارهای شخصی نظیر غذا خوردن، دستشویی رفتن و لباس پوشیدن، از حیاتی‌ترین اهداف است. «مریم» مادر فرزندی ۹ ساله و مبتلا به اوتیسم است. او که ۳۶ ساله و خانه‌دار است در این باره به خط صلح می‌گوید: «دوست دارم بچه‌ام کارهای شخصی‌اش را بتواند خودش انجام دهد و یک کم روی پای خودش بایستد. مهارت‌های اجتماعی‌اش هم بالا نرفت، نرفت. من که نمی‌توانم یک انتظار الکی داشته باشم. اگر بتواند خودش کارهای شخصی‌اش را انجام دهد عالی می‌شود. چون این بچه از یک سالگی که تشخیص گرفته است، دائم با من بوده و دائم مثل سایه همه‌جا با هم هستیم. خیلی خسته شده‌ام، دلم می‌خواهد از نظر اتفاق‌های فیزیکی کمی کشمکش‌هایم با این بچه کم‌تر شود.»

ناتوانی کودک در مدیریت خود در غیاب مادر، آزادی

عمل و خودمختاری مادر را نیز محدود می‌کند. «شیما» که فرزندی ۱۱ ساله دارد به این استیصال اشاره می‌کند: «الان پسرم یازده سالش است و خیلی برایم سخت است که در خانه نمی‌توانم تنها بگذارمش. دلم می‌خواهد یاد بگیرد که اگر در خانه تنها ماند، در را به روی کسی باز نکند، در را قفل کند. من الان واقعاً در حد یک سوپرمارکت رفتن هم نمی‌توانم بچه‌ام را در خانه تنها بگذارم.»

«فرزانه» که ۴۳ ساله و استادیار دانشگاه است، فقدان توانمندی کلامی را مانع بزرگی برای به‌کارگیری پرستار یا استمدادطلبی کودک می‌داند: «چون حرف نمی‌زند هر وقت گرسنه است معمولاً یک قاشق می‌گیرد دستش و می‌رود در آشپزخانه کنار گاز می‌ایستد. مهم‌ترین هدفم کلام اوست. من دارم نهایت سعی‌ام را می‌کنم با کلاس خصوصی و تمرین‌هایی که دارد بتواند حرف بزند؛ چون کلام ندارد و کارهای اولیه‌اش را انجام نمی‌دهد، من حتی پرستار هم نمی‌توانم بگیرم که او در خانه بماند و من سر کارم بروم. ولی اگر کلام داشته باشد، اگر پرستار مثلاً جایی سر او داد زد یا کاری کرد، به من انتقال دهد؛ می‌خواهم در این حد بتواند حداقل با من ارتباط بگیرد.»

«سارا» که فرزندش ۶ سال دارد و سه سال و نیم است بیماری‌اش تشخیص داده شده می‌گوید: «خب مهم‌ترین مشکل حرف نزدن این بچه است که خیلی تأثیر می‌گذارد روی بقیه‌ی کارهایش؛ چون نمی‌تواند بگوید دقیقاً چه می‌خواهد و من نمی‌توانم بفهمم دقیقاً چه می‌خواهد و نگرانم نکند جایی از بدنش درد بکند و من نفهمم و نتواند بگوید و خواسته‌هایش را مطرح نکند. من الان اصلاً درست نمی‌توانم بفهمم که این بچه چه می‌خواهد، چه نمی‌خواهد و چه چیزی در ذهنش است. در دوست پیدا کردن خیلی ضعیف است؛ بازی می‌کند ولی نمی‌تواند خودش را با بقیه‌ی بچه‌ها وفق دهد و همه‌اش دعوا پیش می‌آید. می‌خواهم در دوست‌یابی و بازی با دوستانش بهتر شود. گاهی موقعی که با بچه‌ها بازی می‌کند می‌بینم بقیه‌ی بچه‌ها می‌گویند تو بازی بلد نیستی، برو بنشین ما خودمان بازی می‌کنیم. و این خب برای بقیه غیرعادی است دیگر؛ یک‌جوری نگاهش می‌کنند. نمی‌خواهم در جامعه انگشت‌نما باشد و بقیه قبولش نکنند.» رفع مشکلات رفتاری نظیر رفتارهای پرخاشگرانه، بیش‌فعالی یا رفتارهای کلیشه‌ای در فضاهای عمومی که موجب برچسب‌زنی و عدم پذیرش اجتماعی می‌شود، بخش عمده‌ای از تلاش‌های مادران را به خود اختصاص می‌دهد. «نرگس» که فرزند ۷ ساله‌اش مبتلا به اوتیسم است در گفتگو با خط صلح می‌گوید: «واقعاً دلم می‌خواهد که بتواند خشمش را کنترل کند، بتواند تعامل کند. الان خیلی زود از کوره در می‌رود، مثل فشفشه می‌ماند و با کوچک‌ترین

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

چیزی منفجر می‌شود. مثلاً با برادرش دارند با هم بازی می‌کنند، اگر برادرش دو بار پشت سر هم در آن بازی برنده شود و او نشود، آن‌قدر حالش بد می‌شود، عصبانی می‌شود، غصه می‌خورد، گریه می‌کند و داد می‌زند که نگو.»

«سولماز» که فرزندش ۱۳ سال دارد به پیامدهای جدی این رفتارهای ناهنجار در تعامل با افراد جامعه اشاره می‌کند: «قبلاً هر جا که می‌رفتیم، به قدری گریه و جیغ‌وداد می‌کرد و خودش را می‌کوبید این‌طرف و آن‌طرف که ما مجبور می‌شدیم محیط را ترک کنیم، ولی بعدها به واسطه‌ی کاردرمانی و این‌گونه چیزها که انجام شد، یاد گرفت محیط را یک‌کم تحمل کند. ولی محیط را به چالش می‌کشد و این باید برطرف شود. چند روز پیش دو نفر داشتند در خیابان با صدای بلند داد می‌زدند، این از این‌جا برای آن‌ها شاخ‌وشانه می‌کشید. تا من بیایم به آن آدم‌ها توضیح بدهم که این بچه اوتیسم دارد و دست خودش نیست یکی‌شان آمد یک‌دانه زد در گوشش! رفتارهای خیلی پرتنش شده. من نمی‌خواهم این رفتارها را در خانه و بیرون از خانه داشته باشد. چون می‌دانید مردم بچه‌های ما را نمی‌پذیرند. بچه‌های سالم را هم نمی‌پذیرند؛ یعنی یک بچه‌ی سالم اگر کار اشتباهی انجام دهد، شدیداً با او برخورد می‌شود که این بچه تربیت نشده و مادرش به این بچه یاد نداده است، چه برسد به این بچه‌ها.» «لاله» نیز به رفتارهای غیرعادی و قشقرق‌های شدید فرزند ۷ ساله‌اش در محیط‌های درمانی و مدرسه اشاره دارد: «می‌خواهم مثل هم‌سالانش صبوری در کلاس ماندن را داشته باشد. الان این‌طوری است که اگر از چیزی ناراحت و عصبانی می‌شود، مثلاً اگر غذا جلوی‌اش باشد ظرف غذا را برمی‌گرداند یا می‌رود بطری شیر را از در یخچال برمی‌دارد، بیش‌ازحد می‌ریزد در لیوان و بعد آخر سر بطری رو خالی می‌کند روی زمین و لیوان را هم خالی می‌کند روی زمین... یا مثلاً در مطب یک‌دفعه بلند می‌شود وسط مطب، فکر کن دورتادور آدم نشست است، شروع می‌کند برای خودش شعر می‌خواند با صدای بلند. گاهی جیغ‌های وحشتناکی می‌کشد؛ اصلاً وقتی روی دنده‌ی لج بیفتد و آن جیغ‌ها را بزند دیگر هیچ کاری‌اش نمی‌شود کرد. یک جیغ‌هایی می‌زند که یک بچه‌ی عادی محال است بتواند آن‌طوری جیغ بکشد. واقعاً دلم می‌خواهد مثل هم‌سالانش رفتار کند. به خاطر این‌که در اجتماع بتواند حضور داشته باشد. نمی‌تواند که همیشه منزوی باشد، در اتاق باشد، نمی‌تواند در قفس باشد.»

#### اهداف بلندمدت: افزایش استقلال عملکردی

چشم‌انداز آینده در ذهن این مادران نه بر مبنای رقابت یا دستاوردهای برجسته‌ی علمی، بلکه بر مبنای استقلال عملکردی استوار است. مریم می‌گوید: «در آینده، شغل باید

داشته باشد و روی پای خودش بایستد. الان وقتی می‌خواهیم چیزی بخریم، ما عقب‌تر می‌ایستیم و می‌گوییم این وسایل را برو بخر و خودت حساب کن که این کارها را بتواند در آینده انجام دهد. همه‌ی کارها را ما نکنیم. یعنی از الان داریم به او آموزش می‌دهیم که نباید همیشه روی ما حساب کند و ما را تکیه‌گاه بداند. ما که همیشه نیستیم.»

پیشگیری از تداوم رفتارهای پرخاشگرانه در سنین بزرگ‌سالی به دلیل داشتن عواقب حقوقی و اجتماعی جدی نیز از دیگر دغدغه‌های مکرر مادران است. سولماز به خط صلح می‌گوید: «این الان بچه است و رفتارهای غیرعادی و پرخاشگری‌هایش باعث اذیت و آزار خودش، اطرافیانش و دوستانش می‌شود. الان کم‌کم دارد پا به نوجوانی می‌گذارد. همه‌اش ترس‌ولرز این را دارم که این فردا که یک جوان شد اگر همین رفتارها را داشته باشد، برای ما، خواهر و برادرهایش، دوستانش یا همسایه‌هایی که با او در ارتباط‌اند خیلی عذاب‌آور است. اگر در ۲۰ سالگی با یکی دست‌به‌یقه بشود، آن طرف نمی‌ایستد این را تماشا کند؛ یقیناً او هم یقه‌ی این را می‌گیرد و یک مشت هم به صورتش می‌زند. همین الانش هم من دائم دارم از همه عذرخواهی می‌کنم، می‌گویم این اوتیسم دارد، نمی‌فهمد، این جور است، شما ببخشید؛ ولی مثلاً اگر در ۲۰ سالگی قرار باشد این‌جوری باشد باید همه‌اش یک پایم در کلانتری و این‌ور آن‌ور باشد. اما در ۲۰ سالگی‌اش آیا من این توان را دارم همه‌اش دنبالش باشم؟»

برای فرزانه همین‌که فرزندش بتواند رفتاری عادی در جامعه داشته باشد کافی است. او در گفتگو با ماهنامه‌ی خط صلح می‌گوید: «دوست دارم وقتی پسر بزرگ شد در کوچه و خیابان عادی باشد. راه که می‌رود دست‌وپایش را تکان ندهد. الان در خیابان مردم به خاطر ظاهر طبیعی‌اش نمی‌فهمند که مریض است؛ این هم دارد می‌رود یهو دستش را می‌زند به یک خانمی یا بطری آب را از دست کسی می‌کشد یا محکم می‌کوبد به ماشین‌هایی که پارک شده‌اند. در هم‌چنین مواقعی من بلافاصله باید توضیح بدهم این بچه شرایطش این است. بعد نگاهش می‌کنند می‌گویند این‌که چیزیش نیست، ولی مثلاً یک بچه‌ی سندرم داون وقتی می‌رود در خیابان ۹۹ درصد آدم‌های جامعه می‌دانند که با این بچه چطور برخورد کنند و پرخاشگری نمی‌کنند و نمی‌گویند که چرا بچه‌ات را بد تربیت کردی. البته حق می‌دهم به آن‌ها. آدم‌ها الان حوصله‌ی بچه‌ی سالم خودشان را هم ندارند. بنابراین برای من همین‌که در آینده بتواند یک‌سری چیزهایی مثل این را در رفتار اجتماعی و خیابان و پارک و این‌ها رعایت بکند خیلی خوب است. چیزی را نزند بشکند، به خودش آسیب نرساند. همین برای من کافی است.»

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

انکار مشکل فرزند از سوی پدران و گریز از نقش‌های حمایتی، یکی از مشکلات این مادران است. لاله در مورد همسرش به خط صلح می‌گوید: «مشکل بزرگی که دارم این است که همسر من تا یک سال قبل، بیماری این بچه را کتمان می‌کرد و من یک‌نفره دست‌تنها قرار بود این بار را به دوش بکشم. می‌گفت بچه که چیزیش نیست فقط حرف نمی‌زند. حالا یکی دو سال است که با من دارد راه می‌آید و همکاری می‌کند. خب باید این بچه را ببرد پارک و بیرون و دور زدن و کارهای این شکلی و کلاً در تربیت بچه سهم باشد.»

این عدم مشارکت، مادر را به‌صورت انفرادی درگیر فرایندهای پیچیده‌ی درمان و مراقبت می‌کند. شیما نیز در این رابطه می‌گوید: «همسر من به‌هیچ‌عنوان همسر همراهی نیست، به‌هیچ‌عنوان. یعنی من این بچه را هر جا برده‌ام خودم رفته‌ام، خودم تنها. همسر فقط برای جراحی‌های بچه با من آمده، آن هم فقط به دلیل این‌که آمده امضا داده. من دارم اذیت می‌شوم، من دست‌تنها هستم. هر جا می‌روم خودم هستم. خیلی خسته‌ام، خیلی روحیه‌ام را از دست داده‌ام. آن‌قدر دلم می‌خواهد یک اوقات فراغتی داشته باشم یکی دو ساعتی را بدون حضور این بچه با خواهرم یا دوست‌هایم بنشینم به گپ و گفت، یا مثلاً یکی دو روز بروم مسافرت، ولی هر روز ده ساعت دوازده ساعت دارم سایه‌به‌سایه‌ی این بچه راه می‌روم.»

سارا هم به خط صلح می‌گوید: «همسر من از لحاظ مالی تأمین می‌کند ولی شب ساعت نه و ده شب می‌آید خانه، اصلاً از اول هم همین بود که گوشی به‌دست رو به تلویزیون می‌خوابید. هیچ کاری به خانه و بچه‌ها ندارد. الان رفت و آمد همه‌ی کلاس‌های بچه به عهده‌ی من است. خب می‌دانید هر کلاس یک جای شهر است و آدم خسته می‌شود، و من بارها شده دلم می‌خواست که ای کاش مثلاً یا دو هفته‌ای یک‌دفعه همسر بچه را ببرد کلاس، خیلی به من کمک می‌شد این‌جوری. یک وقت‌هایی مثلاً دوست داشتم در ارزیابی‌ها همسر کنارم بود و او هم می‌شنید چیزهایی که ارزیاب یا درمانگر می‌گوید یا او هم بود مثلاً کاردرمانی را می‌توانست ببیند و بهتر با بچه کار کند، ولی عملاً خب نیست. مادر در این شرایط خیلی حساس‌تر و شکننده‌تر می‌شود چون می‌بیند همه‌جا تنهاست.»

#### دخالت‌ها و ترحم‌های ناخواسته

خانواده‌های مبدأ پتانسیل بالایی برای پشتیبانی و حمایت دارند، اما فقدان شناخت علمی آنان از اوتیسم غالباً به ارائه‌ی مشاوره‌های مداخله‌جویانه، انکار خصوصیات اختلال

و ترحم‌های آسیب‌زا منتهی می‌شود که سلامت روان مادر را تهدید می‌کند.

سارا در این باره می‌افزاید: «خانواده باید درک کند این بچه خصلتش این است. شما همان‌طور که از آدمی که روی ویلچر نشسته و فلج است یک انتظاری را نمی‌توانی داشته باشی، از این بچه هم یک انتظاری را نداشته باش... توی پدربزرگ یا توی مادربزرگ حق نداری به من بگویی چرا رفتار بچه‌ام این‌جوری است. دوست ندارم کسی، حتی خانواده‌ام، به من راه و روش تربیت بچه‌ام را یاد بدهد. من دلم نمی‌خواهد کسی به من راه‌وچاه نشان بدهد. من یکی دوست ندارم کسی دلسوزی برای بچه‌ام بکند، به‌هیچ‌عنوان دوست ندارم دخالت‌های بی‌مورد بکند و بشود دوستی خاله‌خرسه. این بچه یک عمه دارد که در ایران زندگی نمی‌کند، وقتی می‌آید تهران، نمی‌دانم چرا این‌قدر دوست دارد بچه‌ی من را تربیت کند، یعنی در سال دو روز بیش‌تر او را نمی‌بیند، ولی توی همان دو روز سر این بچه هی داد می‌زند این کار را چرا می‌کنی؟ آن کار را چرا می‌کنی؟ یک‌بار به او گفتم ببین، این دو روز که آمده‌ای برایش عمه باش، نمی‌خواهد تربیتش کنی.»

نرگس به خط صلح می‌گوید: «خانواده‌ها بیش‌ترین همکاری‌ای که می‌توانند بکنند این است که در تربیت بچه‌ها دخالتی نکنند و بیش‌تر همراه باشند. همراهی مهم است. بدترین چیز می‌دانید چیست؟ این‌که مثلاً بچه را می‌بینند می‌گویند وای هنوز بلد نیست این کار را بکند؟! وای چرا این را این‌طوری می‌گوید؟! چرا آن‌جوری می‌کند؟! چرا یک‌چیز را ۲۵ مرتبه می‌گوید؟! باباجان، همه‌تان می‌دانید بچه‌ی من چه مشکلی دارد، چون من که قایم نمی‌کنم از کسی... این وای و چرا و این نگاه ترحم‌آمیز و آخی، این‌ها خیلی بد است، خیلی بد است و اذیت می‌کند. این‌که بتوانند درک کنند این بچه را، خیلی مهم است. اگر مثلاً پنج بار می‌آید یک سؤال را از شما می‌پرسد، نگویید عزیز من، چقدر این را می‌پرسی؟! موقعیت بچه را درک کردن خیلی مهم است، حالا ما آمده‌ایم دو ساعت با هم بنشینیم، حالا بچه‌ی من هم چندبار در این دو ساعت برود و بیاید. او مشکل دارد که می‌رود و می‌آید، تو هم می‌دانی مشکل دارد، پس این نوچ‌نوچ کردن برای چیست؟ این کارها حال من مادر را بد می‌کند دیگر. من دلم می‌خواهد خانواده‌ام یک مقدار هم من را درک کنند، بفهمند من هم اعصابم ضعیف شده، من هم خسته‌ام؛ یک‌کم آن‌ها این بار روانی را کم کنند، یک‌کم توجه، محبت. مادر مثلاً می‌خواهد با من حرف بزند، می‌گوید تو مادری، باید روحیه‌ات خوب باشد که این بچه هم خوب باشد، باید تحملت را زیاد کنی. خب



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

کاش درک کنند من هم انسانم، خسته می‌شوم، نمی‌توانند درک کنند سختی‌های من را.»

شما معتقد است بهترین کاری که خانواده‌ها می‌توانند انجام دهند این است که در مراقبت از کودکان مبتلا به اوتیسم با والدین همکاری کنند. او به خط صلح می‌گوید: «خیلی خوب است که خانواده یک ساعت‌هایی، حالا دو ساعت، سه ساعت بچه‌ها را نگه دارند که پدر و مادر برای خودشان وقت بگذارند. مثلاً هفته‌ای دو ساعت بچه‌ها را نگه دارند که مامان برود استخر، مهمان داشته باشد، یا گاهی حتی مثلاً یکی دو روز بچه‌ها را نگه دارند که پدر و مادر بتوانند دو روزی بروند مسافرت.»

مریم به خط صلح می‌گوید: «حمایت خیلی لازم است. ای کاش مثلاً می‌شد یکی از اعضای خانواده یک روزهایی که مادر برنامه‌ای دارد، بیايد پیش بچه‌ها باشد، چون که خب آدم یک وقت‌هایی مجبور است یک‌جایی برود؛ مثلاً یک خرید واجبی برای خانه دارد و این‌ها، خب یک وقت‌هایی کمک می‌کنند، ولی این‌که بخواهم منظم، مثلاً هفته‌ای دو روز، دو ساعت کسی را داشته باشم که بتواند حمایت کند و بچه را نگه دارد تا به فرض من به باشگاه بروم یا به یک کلاسی بروم، نه، هیچ‌وقت نداشته‌ام و الان هم ندارم.»

### پذیرش و عدم قضاوت کودک و مادر

بسیاری از مادران کودکان مبتلا به اختلال طیف اوتیسم، در مورد رفتارهای آزاردهنده‌ای که در جامعه با آن‌ها یا فرزندانشان شده، آزرده هستند و خواستار برخورد همراه با درک و پذیرش جامعه هستند. آن‌ها بیان کردند که رفتارهایی مثل قضاوت مادر، برجسب‌زنی به کودک، رفتار ترحم‌آمیز نسبت به کودک، پرسشگری‌های آزاردهنده، نگاه‌های خیره، قضاوت‌های نادرست عمومی و عدم درک رفتارهای کلیشه‌ای اوتیسم توسط شهروندان، والدین را ناچار به اتخاذ استراتژی‌های اجتنابی و انزوای خودخواسته می‌کند.

لاله پیرامون این معضل به ماهنامه‌ی خط صلح می‌گوید: «کلاً روحیه و فرهنگ مردم باید عوض شود که به کار همدیگر کار نداشته باشند و به هم نگاه نکنند. برجسب نزنند، هرچه طبیعی‌تر باشد رفتارها بهتر است. مثلاً بچه برگشت به آن خانم کارشناس آزمایشگاه که از او خون گرفت گفت بی‌تربیت، این چیزی نیست که آن خانم بخواهد جواب بدهد، حتی اگر یک بچه‌ی عاقل و عادی هم باشد. نیازی نیست تو سرت را بالا بیاوری، چشم‌غره بروی یا یک چیزی بگویی یا حالا مثلاً من مادر را قضاوت کنی. حتی اگر بچه وسط مطب شروع می‌کند برای خودش

راه می‌رود و بلندبلند شعر می‌خواند، خب درست است رفتارهایش با محیط مطابق نیست، ولی کسی نباید نگاه کند، نه بخندد و نه گریه کند. باید برای مردم عادی باشد؛ او کار خودش را بکند و این هم کار خودش را.»

سولماز می‌گوید: «مثلاً جاهایی که نیاز به انتظار کشیدن هست، بعضی موقع‌ها همراهی مردم خوب است، ولی بعضی موقع‌ها چون ظاهراً این بچه یک بچه‌ی عادی است، برای همین وقتی که این بدعقی و بی‌تابی‌ها را می‌کند، این را می‌گذارند به حساب لوس بودن و تحمل نداشتن. انتظار من مادر این است که آن‌قدر شناخت نسبت به این موضوع در افراد جامعه بالا برود که وقتی می‌گویم بچه‌ی من اوتیسم است، بگویند پس این را زودتر راه بیندازید برود، یا این‌که این بچه‌ها یک نشانی چیزی داشته باشند، یک کلاهی بگذارند که مشخص بشود، کارتی بیندازند گردنشان که بقیه بدانند این بچه نمی‌تواند خیلی شرایط را تحمل کند. من یک چند سالی این بچه را با مترو می‌بردم و می‌آوردم؛ یک‌سری‌ها توهین می‌کردند، با چشم و ابرو، اخم و تخم می‌کردند یا مثلاً بچه نیاز داشت روی صندلی بنشیند بلند نمی‌شدند. من خیلی اهانت‌ها را دیدم و شنیدم، این‌ها نباید در جامعه باشد.»

سارا می‌گوید:

«در جامعه سعی می‌کنم تمام حواسم به این باشد که دستش را محکم بگیرم که کاری نکند که من مجبور بشوم به کسی پاسخ دهم که بچه‌ی من مشکل دارد؛ یعنی همه‌ی حواسم روی این است که کسی از من چیزی در مورد بچه‌ام نپرسد. وقتی بچه رفتار غیرعادی می‌کند من می‌گویم اوتیسم دارد، بعضی‌ها یک‌ذره من را نگاه می‌کنند بعد انگار دلسوزی می‌کنند و می‌گویند باشد اشکال ندارد؛ ولی بعضی‌ها هم می‌گویند دارد که دارد، یعنی چه خانم، خب نیاورش بیرون! دیگر اصلاً نمی‌دانم چه بگویم. زیاد سعی نمی‌کنم در موقعیت‌هایی قرار بگیرم که در قبال رفتارهای بچه‌ام پاسخ‌گو باشم. همه‌جا سعی می‌کنم کاری نکنم که کسی به من چیزی بگوید که بخواهم با عصبانیت یا حتی با لحن آرام به کسی توضیح بدهم.»

خلأ زیرساختی و بیمه‌های درمانی

مادران کودکان مبتلا به اوتیسم بیان کردند که نیازهایی دارند که برآورده شدن آن‌ها تنها با کمک و حمایت دولت امکان‌پذیر است، مثل اختصاص پارک و باشگاه ورزشی و کارگاه‌های هنری. هم‌چنین بسیاری از این مادران اذعان داشتند که عدم شمول بیمه‌ی کاردرمانی و گفتاردرمانی کارآمد، باری جدی بر اقتصاد خانواده اعمال می‌کند.

سولماز می‌گوید: «به نظرم کشور ما نیاز دارد به یک مراکز جامعی که مادرها و قششان در کوچه و خیابان برای

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

کاردرمانی، رفتاردرمانی و این‌ها تلف نشود. فکر کن ما بتوانیم مراکز دولتی مثل بعضی کشورها داشته باشیم که صبح ساعت نه بچه آن‌جا برود و ساعت شش بعدازظهر هم بچه تحویل خانواده داده می‌شود. در این فاصله بچه اگر به پزشک نیاز دارد همان‌جا ویزیت می‌شود، اگر به کاردرمانی نیاز دارد همان‌جا انجام می‌شود، و خلاصه گفتار، رفتار، تغذیه، بهداشت و ارتباط اجتماعی، همه در آن مجتمع انجام می‌شود. مدرسه‌اش آن‌جا باشد، توانبخشی‌اش آن‌جا باشد، باشگاه ورزشی‌اش آن‌جا باشد که این بچه انرژی‌اش صرف رفت‌وآمد نشود فقط و از آن طرف هم خانواده‌ها یک‌وقتی پیدا کنند یک هفت هشت ساعت بتوانند به زندگی‌شان برسند؛ زندگی شخصی‌شان، شغلی‌شان یا اجتماعی‌شان. اگر این‌طوری باشد هم بچه‌ها کم‌تر اختلال پیدا می‌کنند و هم خانواده‌ها کم‌تر درب‌وداغون می‌شوند. فروپاشی در خانواده‌ها یکی از دلایل خستگی مادر است.»

لاله نیز می‌گوید: «من بیش‌ترین انتظاری که دارم این است که اوتیسم بیاید در سرفصل بیمه‌های تأمین اجتماعی و به‌عنوان یک بیماری خاص پذیرفته شود و هزینه‌هایی که ما می‌دهیم را یک مقدار ساپورت کنند. این‌ها را

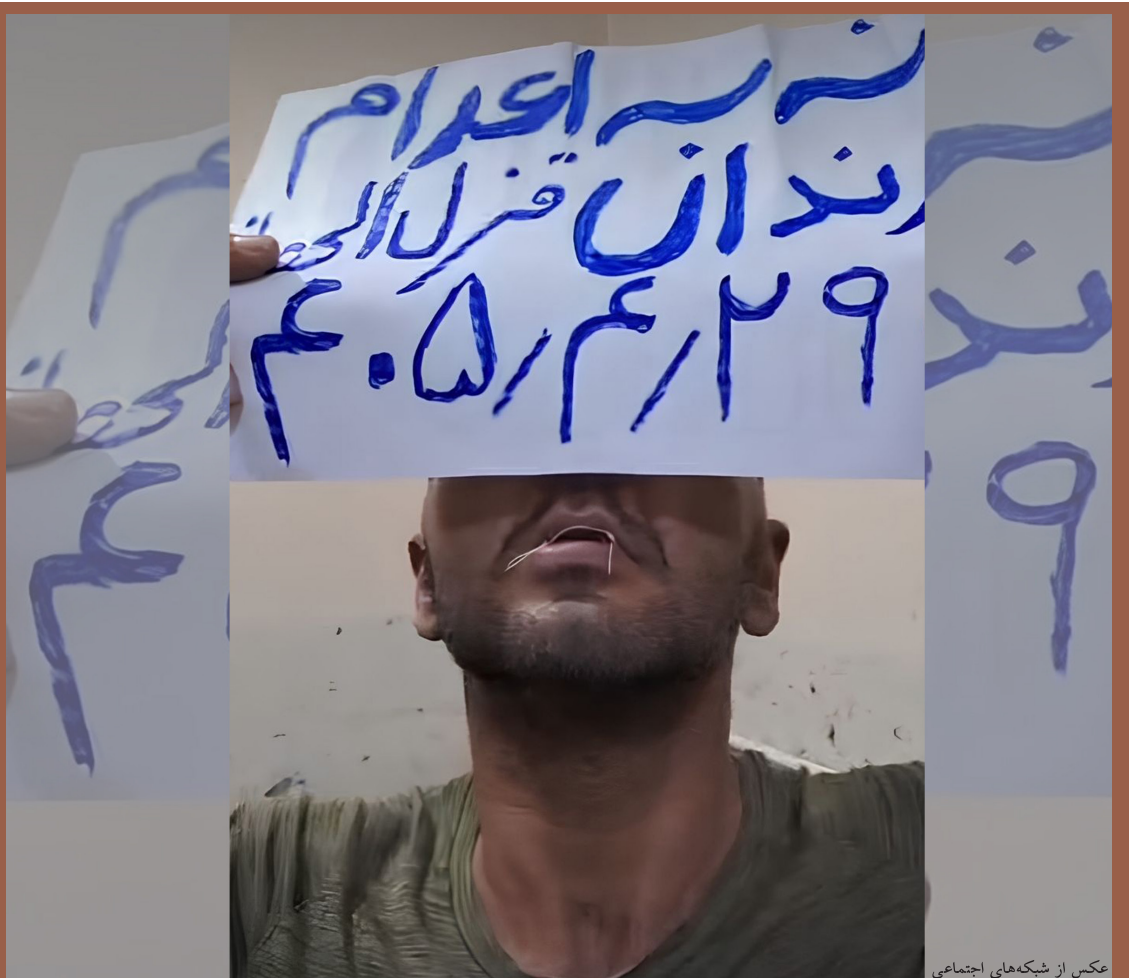
صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

در سرفصل بیماری‌های خاص بیاورند؛ همان‌جوری که یک‌سری از بیماری‌ها مثل ام‌اس و این‌ها یک هزینه‌هایی برایش هست، این‌ها را هم مثل آن‌ها حساب بکند. یک‌سری بودجه‌هایی هم اختصاص بدهند برای آگاهی‌سازی عمومی.»

شیما هم در این رابطه می‌افزاید: «علی‌الخصوص برای خانواده‌هایی که از نظر مادی ضعیف هستند، دولت خیلی می‌تواند کمک کند. اکنون خانواده‌هایی هستند که بچه‌هایشان عملکرد بالا هم دارند، ولی متأسفانه نمی‌توانند بچه‌هایشان را ببرند جاهایی که بتوانند آموزش ببینند، پول ندارند. دولت باید برای این‌ها جاهایی برای آموزش بگذارد و کارگاه‌هایی بگذارد که این‌ها در حوزه‌های مختلف هنری و کاری بتوانند کار انجام بدهند. مثلاً یک پارک مخصوص بگذارند برای بچه‌های اوتیسم، چه اشکالی دارد؟ بهزیستی جاهای به این بزرگی دارد، می‌تواند به این بچه‌ها امکانات بدهد بروند آن‌جا آموزش ببینند یا مراکز نگهداری درست‌درمان داشته باشند. دولت کلینیک‌های خوب بزند. ما در ایران هیچ امکاناتی برای این بچه‌ها نداریم.»

## عکس ماه

اعتصاب گسترده زندانیان  
قرل‌حصار کرج در اعتراض  
به اعدام



عکس از شبکه‌های اجتماعی

# حفظ صلاح

## پرونده‌ی ویژه قوانین ماندلا

بررسی حداقل استانداردهای  
رفتار با زندانیان

The Mandela Rules  
Minimum Standard Rules  
for the Treatment of Prisoners





حقوقی

# ■ حقوق زندانیان در حقوق بین‌الملل؛ از استانداردهای جهانی تا واقعیت زندان‌های ایران

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

سینا یوسفی  
وکیل دادگستری



سنجید، بلکه یکی از دقیق‌ترین معیارهای ارزیابی آن، نحوه‌ی رفتار با افرادی است که به هر دلیل از آزادی

میزان پابندی یک نظام حقوقی به حاکمیت قانون را نمی‌توان صرفاً از خلال قوانین کیفری یا آرای دادگاه‌ها

محروم شده‌اند. زندان، برخلاف تصور رایج، فضایی خارج از قلمرو حقوق نیست، بلکه محیطی است که دولت بیش از هر جای دیگری اختیار و کنترل خود را بر جسم، روان و زندگی افراد اعمال می‌کند و به همین دلیل، تعهدات حقوقی آن نیز در بالاترین سطح قرار دارد. حقوق بین‌الملل نیز با همین منطق، طی دهه‌های گذشته مجموعه‌ای نسبتاً منسجم از قواعد الزام‌آور و استانداردهای تخصصی را برای حمایت از افراد محروم از آزادی تدوین کرده است؛ قواعدی که هدف آن‌ها صرفاً جلوگیری از شکنجه نیست، بلکه تضمین حفظ کرامت انسانی، سلامت جسمی و روانی، دادرسی منصفانه و پیشگیری از سوءاستفاده از قدرت در محیط‌های بسته‌ای است که امکان نظارت عمومی بر آن‌ها محدود است.

با این حال، تجربه‌ی زندان‌های ایران نشان می‌دهد که فاصله میان این چارچوب حقوقی و واقعیت موجود، صرفاً ناشی از نقض موردی برخی مقررات نیست. در بسیاری از پرونده‌های سیاسی و امنیتی، بازداشت و نگهداری متهمان در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها به بخشی از فرایند تولید ادله و پیشبرد تحقیقات کیفری تبدیل شده است، فرایندی که در آن سلول انفرادی، محرومیت از دسترسی مؤثر به وکیل، قطع ارتباط با خانواده، محرومیت از درمان، فشارهای روانی و در موارد متعدد شکنجه‌ی جسمی، نه رفتاری استثنایی، بلکه ابزاری برای اخذ اعتراف و تثبیت روایت نهادهای امنیتی محسوب می‌شود. از همین رو، بررسی چارچوب حقوق بین‌المللی حقوق زندانیان در ارتباط با ایران، تنها به معنای معرفی معاهدات و استانداردهای سازمان ملل نیست، بلکه تلاشی است برای سنجش این پرسش بنیادین که چگونه یکی از جامع‌ترین نظام‌های حمایتی در حقوق بین‌الملل، در برابر ساختاری که بازداشت را به ابزار کنترل سیاسی و تولید اعتراف تبدیل کرده، عملاً بی‌اثر مانده است.

چارچوب حقوقی حمایت از افراد محروم از آزادی، برخلاف تصور رایج، به یک یا دو سند بین‌المللی محدود نمی‌شود، بلکه حاصل شبکه‌ای از قواعد الزام‌آور و استانداردهای تخصصی است که طی دهه‌ها در حقوق بین‌الملل شکل گرفته‌اند. در این میان، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی — که ایران نیز از سال ۱۳۵۴ به آن پیوسته است —، مهم‌ترین سند الزام‌آور در زمینه‌ی حقوق زندانیان به شمار می‌رود. ماده‌ی ۷ این میثاق هرگونه شکنجه و رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز را بدون هیچ استثنایی ممنوع می‌کند و ماده‌ی ۱۰ نیز دولت‌ها را مکلف می‌داند که با تمامی

افراد محروم از آزادی، با انسانیت و با احترام به کرامت ذاتی آنان رفتار کنند. اهمیت این مقررات در آن است که تعهد دولت صرفاً به خودداری از شکنجه محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه شرایط نگهداری، دسترسی به خدمات درمانی، امکان ارتباط با خانواده، برخورداری از دادرسی منصفانه و حفظ سلامت جسمی و روانی زندانی را نیز در بر می‌گیرد. در کنار این میثاق، کنوانسیون منع شکنجه جامع‌ترین سند اختصاصی در زمینه‌ی پیشگیری، جرم‌انگاری و تعقیب شکنجه محسوب می‌شود، هرچند جمهوری اسلامی ایران تاکنون به آن نپیوسته است. با این حال، عدم عضویت در این کنوانسیون به معنای رهایی از مسئولیت بین‌المللی نیست، زیرا ممنوعیت شکنجه امروزه نه تنها بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی، بلکه از قواعد آمره به شمار می‌آید، قواعدی که هیچ دولتی، صرف‌نظر از عضویت یا عدم عضویت در یک معاهده، نمی‌تواند از آن‌ها عدول کند. از این منظر، رویه‌ای که سال‌هاست در پرونده‌های سیاسی و امنیتی ایران مشاهده می‌شود، از جمله نگهداری طولانی‌مدت متهمان در بازداشتگاه‌های تحت مدیریت نهادهای امنیتی، اعمال فشارهای جسمی و روانی برای اخذ اعتراف، محرومیت از دسترسی مؤثر به وکیل و استناد مکرر دادگاه‌ها به اقرارهایی که اعتبار آن‌ها همواره محل تردید جدی بوده است، صرفاً با استانداردهای توصیه‌ای سازمان ملل تعارض ندارد، بلکه در بسیاری موارد با تعهدات الزام‌آور حقوق بین‌الملل که ایران نیز خود را به رعایت آن‌ها متعهد کرده، در تعارض آشکار قرار می‌گیرد.

اگر معاهدات بین‌المللی حدود و مبانی تعهدات دولت‌ها را ترسیم می‌کنند، استانداردهای تخصصی سازمان ملل چگونگی اجرای این تعهدات را روشن می‌سازند. مهم‌ترین این اسناد، «قواعد حداقل استاندارد سازمان ملل برای رفتار با زندانیان» یا قواعد ماندلا است که امروز معتبرترین معیار بین‌المللی برای اداره‌ی زندان‌ها و رفتار با افراد محروم از آزادی محسوب می‌شود. این قواعد، کرامت انسانی را نقطه‌ی آغاز تمامی مقررات مربوط به زندان می‌دانند و از ثبت دقیق وضعیت بازداشت و تفکیک زندانیان گرفته تا دسترسی به خدمات درمانی مستقل، ارتباط با خانواده، بازرسی مستمر از زندان‌ها و محدود کردن شدید استفاده از سلول انفرادی را در بر می‌گیرند. قواعد بانکوک نیز با توجه به نیازهای خاص زنان زندانی، استانداردهایی را درباره‌ی مراقبت‌های پزشکی، حمایت از مادران زندانی، منع تبعیض و رعایت ملاحظات جنسیتی تدوین کرده است؛ حوزه‌ای که در زندان‌های ایران، به‌ویژه در مورد

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

زنان زندانی سیاسی، همواره محل نگرانی بوده است. در کنار این اسناد، پروتکل استانبول به عنوان معتبرترین دستورالعمل بین‌المللی برای شناسایی، مستندسازی و بررسی شکنجه، نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه با مصونیت عاملان شکنجه دارد، زیرا تأکید می‌کند که هر ادعای شکنجه باید به‌طور فوری، مستقل، بی‌طرفانه و توسط متخصصان واجد صلاحیت بررسی و مستند شود. اهمیت این اسناد از آن روست که اگرچه اغلب آن‌ها در زمره‌ی معاهدات الزام‌آور قرار نمی‌گیرند، اما سال‌هاست در رویه‌ی نهادهای نظارتی سازمان ملل، گزارشگران ویژه، دادگاه‌های بین‌المللی و حتی محاکم داخلی بسیاری از کشورها به عنوان معیار تفسیر تعهدات ناشی از معاهدات حقوق بشری مورد استناد قرار می‌گیرند. از همین منظر، ارزیابی وضعیت زندان‌های ایران تنها با سنجش آن در برابر مواد کلی میثاق حقوق مدنی و سیاسی امکان‌پذیر نیست، بلکه باید با معیارهای دقیق‌تری مانند قواعد ماندلا و پروتکل استانبول نیز انجام شود؛ معیارهایی که بر اساس آن‌ها، نگهداری طولانی‌مدت زندانیان در سلول انفرادی، محروم کردن آنان از خدمات درمانی مؤثر، محدودیت‌های خودسرانه در ارتباط با خانواده و وکیل، بی‌اعتنایی به مستندسازی آثار شکنجه و نبود سازوکارهای مستقل برای نظارت بر بازداشتگاه‌ها، نه صرفاً کاستی‌های اداری، بلکه نشانه‌های فاصله‌ای عمیق میان مدیریت زندان‌ها در ایران و استانداردهای پذیرفته‌شده بین‌المللی به شمار می‌روند.

با این حال، مسئله‌ی اصلی در ایران را نمی‌توان صرفاً در نقض پراکنده‌ی این استانداردها خلاصه کرد؛ زیرا در بسیاری از پرونده‌های سیاسی و امنیتی، نقض حقوق زندانی بخشی از سازوکار تحقیقات کیفری است، نه نتیجه‌ی رفتارهای استثنایی یا خودسرانه‌ی چند مأمور. در چنین پرونده‌هایی، بازداشت غالباً از همان ابتدا در اختیار نهادهای امنیتی قرار می‌گیرد و مرحله‌ی تحقیق، که باید در خدمت کشف حقیقت باشد، به فرایندی برای تثبیت روایت از پیش تعیین‌شده‌ی دستگاه امنیتی تبدیل می‌شود. در این میان، نگهداری متهمان در بازداشتگاه‌های غیررسمی یا اماکن تحت مدیریت نهادهای اطلاعاتی، محرومیت از دسترسی مؤثر به وکیل در مراحل اولیه‌ی بازداشت، قطع ارتباط با خانواده، سلول انفرادی طولانی‌مدت، بازجویی‌های مستمر، تهدید، تحقیر، فشارهای روانی و در موارد متعدد اعمال خشونت جسمی، صرفاً نقض حقوق فرد بازداشت‌شده نیست، بلکه ابزاری برای شکستن مقاومت او و اخذ اقرار به شمار می‌آید. پیامد این وضعیت آن است که اعتراف، به‌رغم

ممنوعیت صریح شکنجه در حقوق بین‌الملل و حتی ممنوعیت قانونی اجبار به اقرار در حقوق داخلی ایران، هم‌چنان در عمل جایگاه محوری خود را در بسیاری از پرونده‌های سیاسی حفظ کرده است. انتشار اعترافات اجباری از رسانه‌های حکومتی پیش از برگزاری دادگاه، بی‌اعتنایی مراجع قضایی به ادعاهای شکنجه یا بدرفتاری، خودداری از انجام تحقیقات مستقل درباره‌ی این ادعاها و استناد به اقرارهایی که متهمان بارها اعلام کرده‌اند تحت فشار اخذشده است، همگی نشان می‌دهد که در بخشی از نظام عدالت کیفری ایران، بازداشت نه صرفاً اقدامی برای تضمین حضور متهم در فرایند دادرسی، بلکه مرحله‌ای تعیین‌کننده در تولید و تثبیت ادله علیه او تلقی می‌شود. از همین رو، بسیاری از نقض‌هایی که از منظر قواعد ماندلا، پروتکل استانبول یا میثاق حقوق مدنی و سیاسی قابل مشاهده‌اند، جدا از یکدیگر نیستند، بلکه اجزای به‌هم‌پیوسته‌ی سازوکاری هستند که در آن، تضعیف کرامت انسانی زندانی به ابزاری برای پیشبرد تحقیقات و تأمین اهداف امنیتی تبدیل می‌شود.

تداوم این وضعیت را نمی‌توان صرفاً با ضعف در اجرای قانون یا تخلف برخی مأموران توضیح داد. بخش مهمی از مسئله به ساختار پاسخگویی در نظام عدالت کیفری ایران بازمی‌گردد، ساختاری که در آن، بازداشتگاه‌های امنیتی از نظارت مؤثر و مستقل برخوردار نیستند، ادعاهای شکنجه و بدرفتاری به‌ندرت موضوع تحقیق بی‌طرفانه قرار می‌گیرند و مأموران یا مقاماتی که در فرایند بازداشت و بازجویی نقش داشته‌اند، عملاً با خطر اندکی برای پاسخ‌گویی حقوقی مواجه هستند. در چنین شرایطی، استانداردهایی مانند قواعد ماندلا یا پروتکل استانبول صرفاً به دلیل نبود اراده‌ی سیاسی برای اجرای آن‌ها بی‌اثر نمی‌شوند، بلکه اساساً با منطق حاکم بر برخی پرونده‌های امنیتی در تعارض قرار می‌گیرند. این منطق، کشف حقیقت از طریق تحقیقات مستقل و رعایت حقوق دفاعی متهم را اولویت نمی‌داند، بلکه بیش از هر چیز بر تثبیت روایت نهادهای امنیتی و تأمین ادله‌ای استوار است که بتواند از آن روایت در مراحل بعدی دادرسی حمایت کند. هنگامی که دادگاه‌ها به جای بررسی مستقل ادعاهای شکنجه، اقرارهای مورد مناقشه را مبنای تصمیم‌گیری قرار می‌دهند، هنگامی که پزشکان مستقل امکان معاینه‌ی بازداشت‌شدگان را ندارند، هنگامی که دسترسی به وکیل در حساس‌ترین مرحله‌ی تحقیقات محدود یا به تأخیر می‌افتد و هنگامی که نهادهای نظارتی از دسترسی مؤثر به بازداشتگاه‌های امنیتی محروم هستند، نقض حقوق زندانیان دیگر صرفاً مجموعه‌ای از

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

کیفری و رسیدگی قضایی وجود دارد. هنگامی که بازداشت به ابزاری برای اعمال فشار، اخذ اعتراف و مدیریت پرونده‌های سیاسی تبدیل می‌شود، زندان نیز کارکرد اصلی خود را به عنوان نهادی تحت حاکمیت قانون از دست می‌دهد و به فضایی بدل می‌شود که در آن، نظارت حقوقی به حداقل می‌رسد و قدرت عمومی بیش‌ترین امکان اعمال خودسرانه را پیدا می‌کند. از همین رو، حقوق زندانیان را نباید صرفاً بخشی از حقوق کیفری یا مجموعه‌ای از امتیازات اعطایی به افراد محکوم تلقی کرد، این حقوق در واقع معیاری برای سنجش میزان پابندی دولت به حاکمیت قانون و کرامت انسانی است. دولتی که نتواند از حقوق انسانی افرادی که به‌طور کامل تحت اقتدار و کنترل او قرار دارند پاسداری کند، در عمل یکی از بنیادی‌ترین تعهدات خود در برابر حقوق بین‌الملل را نقض کرده است. شاید به همین دلیل باشد که وضعیت زندان‌ها، بیش از هر نهاد دیگری، تصویری روشن از نسبت میان قدرت و قانون در یک نظام سیاسی ارائه می‌دهد؛ زیرا آن‌چه پشت دیوارهای زندان رخ می‌دهد، نه استثنایی بر نظم حقوقی، بلکه بازتابی فشرده از کیفیت همان نظم است که در بیرون از زندان نیز بر جامعه حکومت می‌کند.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

تخلفات منفرد نیست، بلکه به بخشی از یک چرخه‌ی نهادی تبدیل می‌شود که خود را بازتولید می‌کند. از همین رو، فاصله میان چارچوب حقوق بین‌المللی و واقعیت زندان‌های ایران را نمی‌توان تنها با اصلاح چند آیین‌نامه یا صدور بخشنامه‌های اداری کاهش داد؛ زیرا مسئله، پیش از آن‌که به مقررات مربوط باشد، به نحوه‌ی توزیع قدرت، استقلال نهادهای قضایی و وجود سازوکارهای واقعی نظارت و پاسخ‌گویی بازمی‌گردد. تا زمانی که این مؤلفه‌های بنیادین دگرگون نشوند، حتی پیشرفته‌ترین استانداردهای بین‌المللی نیز بیش از آن‌که در عمل ضامن حقوق زندانیان باشند، به معیاری برای سنجش فاصله میان تعهدات حقوقی و واقعیت موجود تبدیل خواهند شد.

حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در حوزه‌ی رفتار با افراد محروم از آزادی، امروز با خلأ هنجاری مواجه نیست. مجموعه‌ای از معاهدات الزام‌آور، قواعد تفسیری و استانداردهای تخصصی سازمان ملل، چارچوبی نسبتاً جامع برای حمایت از کرامت انسانی در زندان‌ها ایجاد کرده‌اند. مسئله‌ی اصلی، به‌ویژه در مورد ایران، نه نبود قواعد حقوقی، بلکه فاصله‌ی عمیقی است که میان این قواعد و سازوکار واقعی اداره بازداشتگاه‌ها، انجام تحقیقات



عکس از ایرنا



عکس از ایرنا

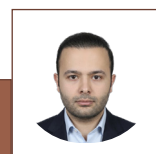
حقوقی

## ■ دادرسی عادلانه از بازداشت تا محاکمه

سنجش حقوق متهم در ایران و اسناد بین‌المللی

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

لهراسب کوهستانی  
وکیل دادگستری



با ماشین قدرتمند و سازمان‌یافته‌ی تعقیب دولتی قرار می‌گیرد؛ در حالی که هنوز مجرمیت او احراز نشده، اما یکی از مهم‌ترین حقوق بنیادینش، یعنی آزادی، سلب گردیده است. در این مرحله، متهم ناگزیر است توان دفاع از خود را در شرایطی کاملاً نامساوی و در محیطی ایزوله بیازماید. ادبیات حقوق بین‌الملل بشر و فلسفه‌ی حقوق کیفری مدرن بر این فرض استوار است که بدون وجود تضمین‌های مهارکننده، قدرت عمومی به‌سرعت به سمت انحصارگری، ابزارانگاری بازداشت برای سرکوب، و تبدیل بازجویی به وسیله‌ای برای اعتراف‌گیری اجباری میل خواهد کرد. از همین رو، دادرسی منصفانه یک امتیاز اعطایی از سوی حاکمیت تلقی نمی‌شود، بلکه پادزهر ساختاری برای تعدیل این نابرابری ذاتی است.

این نوشتار با نگاهی تحلیلی و انتقادی، ابتدا به تبیین چارچوب‌های سخت‌گیرانه‌ی بین‌المللی بر پایه‌ی میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و منشورهای متمم آن پرداخته و سپس، میزان همسویی، تعارضات ساختاری و فواصل تقنینی و رویه‌ای نظام کیفری ایران را با این معیارهای جهانی مورد کالبدشکافی قرار می‌دهد.

#### هندسه‌ی حقوق متهم در دکرین بین‌المللی و اسناد بنیادین بشر

حقوق بین‌الملل بشر با درک دقیق از مخاطرات اسارت، تن، منظومه‌ای از قواعد آمره و الزام‌آور را ترسیم کرده است که هسته‌ی مرکزی آن در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) تجلی می‌یابد. دولت ایران در سال ۱۳۵۴ بدون هیچ‌گونه حق شرطی به این میثاق پیوسته است و بر اساس ماده‌ی ۹ قانون مدنی، مفاد آن در حکم قانون داخلی و واجد اثر الزام‌آور حقوقی است. در این هندسه‌ی نظارتی، دو ماده‌ی ۹ و ۱۴ میثاق، ارکان بنیادین حق بر آزادی و دادرسی عادلانه را پایه‌گذاری می‌کنند. ماده‌ی ۹ با اعلام منع مطلق بازداشت‌های خودسرانه، اصالت را به آزادی انسان می‌دهد و حبس پیش از محاکمه را به عنوان یک استثنای بسیار محدود، تفسیرپذیر تنها بر مبنای ضرورت‌های شدید قانونی (مانند خطر فرار یا امحای آثار جرم) می‌شناسد. این ماده صراحتاً مقرر می‌دارد که هر فرد بازداشت‌شده باید فوراً و بدون تأخیر نزد قاضی یا مقام صالح قضایی حاضر شود تا مشروعیت سلب آزادی او پایش گردد؛ اصلی که تحت عنوان قرار احضار زندانی یا هابیاس کورپوس (habeas corpus) در نظام‌های حقوقی شناخته می‌شود و هدف

آن، خارج کردن متهم از ید مطلق ضابطان نظارتی و امنیتی و سپردن سرنوشت او به یک مقام بی‌طرف قضایی است.

بسط منطقی این چتر حمایتی در ماده‌ی ۱۴ میثاق نمایان می‌شود؛ جایی که اصل اصیل برائت به عنوان ستون خیمه‌ی دادرسی عادلانه برافراشته می‌شود.

بر اساس این فرض، بار اثبات اتهام به طور کامل بر دوش دادستان و نهاد تعقیب است و متهم هیچ تکلیفی به اثبات بی‌گناهی خود ندارد. تضمین‌های احصاشده در این ماده، از جمله حق اطلاع سریع و تفصیلی از نوع اتهام به زبانی که برای متهم قابل فهم باشد، داشتن وقت و تسهیلات کافی برای تدارک دفاع، و حق مطلق بر ارتباط آزادانه و محرمانه با وکیل منتخب، همگی ابزارهایی برای عملیاتی کردن اصل برائت هستند.

از منظر این ماده، سکوت متهم یک حق است و نباید به عنوان قرینه‌ای بر گناهکاری تعبیر شود. بند ۲ این ماده با صراحتی تام، اجبار متهم به شهادت علیه خود یا اقرار به مجرمیت را ممنوع اعلام می‌کند. این منع مطلق، یک قاعده اثباتی بنیادین است که به موجب آن، هرگونه اقرار حاصل از فشار، ارعاب، شکنجه یا حتی اغوا، سالبه به انتفای موضوع و فاقد هرگونه ارزش اثباتی در دادگاه است.

برای تبدیل این اصول کلی به هنجارهای عملیاتی و اجرایی در محیط‌های بازداشت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۸ مجموعه اصول حمایت از تمامی اشخاص تحت هر شکل بازداشت یا حبس را تصویب کرد.

این سند مکمل، جزئیات دقیقی را وارد رگ‌های فرآیند کیفری می‌کند. این اصول با ابتنا بر تفکیک ناپذیری کرامت انسانی از جسم متهم، بازداشت در مکان‌های غیررسمی، مخفی یا تحت نظارت نهادهای موازی را مطلقاً ممنوع کرده و ثبت رسمی و دقیق زمان ورود، مکان بازداشت، هویت مأموران و مقامات دستوردانده را الزامی می‌سازد.

از منظر این سند، ایزوله کردن متهم و قطع ارتباط او با جهان خارج، مصداق بارز رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز است. بنابراین، اطلاع‌رسانی فوری به خانواده یا شخص مورد اعتماد درباره‌ی محل نگهداری و وضعیت سلامت متهم، همتراز با حق دسترسی به پزشک مستقل و وکیل، به عنوان حقوق غیرقابل سلب تثبیت شده‌اند.

مکمل این منظومه، اصول اساسی سازمان ملل درباره‌ی نقش وکلا (۱۹۹۰) است که بر استقلال ساختاری کانون‌های وکلا و مصونیت حرفه‌ای وکیل مدافع تأکید

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

دارد؛ چرا که وکیل نمی‌تواند تحت سایه‌ی ارباب، تهدید یا تعقیب ثانویه به دلیل ایفای وظایف حرفه‌ای، دفاعی مؤثر و مستقل از موکل خود ارائه دهد.

## ساختار تقنینی ایران و دوگانگی میان اصول‌گرایی و استثنانویسی

هنگامی که از قلمرو اسناد بین‌المللی به دایره‌ی نظام تقنینی ایران گام می‌نهم، با چشم‌اندازی مواجه می‌شویم که در نگاه نخست و در سطح هنجارهای بنیادین، شباهت‌های درخور توجهی با استانداردهای جهانی دارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل سوم (حقوق ملت)، رویکردی اصولی به این موضوع دارد. اصل ۳۲ بازداشت بدون حکم قانونی را ممنوع کرده و تکلیف نموده است که در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله و کتباً به متهم تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت، پرونده‌ی مقدماتی به مراجع صالحه‌ی قضایی ارسال گردد تا مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم شود. اصل ۳۵ به نحو مطلق، حق انتخاب وکیل را در تمامی دادگاه‌ها برای طرفین دعوا تضمین کرده و اصل ۳۸ با صراحتی تحسین‌برانگیز، هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار را ممنوع و اعترافات حاصل از آن را فاقد ارزش و اعتبار قانونی دانسته است. این اراده‌ی تقنینی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تجلی عینی‌تری یافت.

این قانون با پذیرش رویکرد حق‌مدار و متأثر از دکنترین دادرسی منصفانه، در ماده‌ی ۵ بر ضرورت آگاهی متهم از حقوق خود در فرآیند دادرسی تأکید کرد و در ماده‌ی ۴۸، گام بزرگی برداشته و مقرر داشت که متهم می‌تواند با شروع تحت‌نظر قرار گرفتن، تقاضای حضور وکیل کند و وکیل نیز حق دارد با متمم قرار دادن محرمانگی، با موکل خود ملاقات کرده و ملاحظات خود را جهت درج در پرونده مکتوب نماید. هم‌چنین ماده‌ی ۱۹۰ این قانون، حق داشتن وکیل را در مرحله تحقیقات مقدماتی به عنوان یک اصل ثابت پذیرفت و سلب این حق یا عدم تفهیم آن به متهم را موجب بی‌اعتباری تحقیقات دانست.

با این حال، این روند رو به رشد تقنینی در سال ۱۳۹۴ با یک عقب‌گرد ساختاری مواجه شد. الحاق تبصره‌ای به ماده‌ی ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، نظامات حقوقی ایران را دچار یک دوگانگی عمیق کرد. بر اساس این تبصره، در جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی و هم‌چنین جرایم سازمان‌یافته، متهمان در

مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی موظف شدند وکیل خود را از میان وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رئیس قوه‌ی قضاییه باشند، انتخاب کنند. این مقرره، اطلاق و عموم اصل ۳۵ قانون اساسی و مفاد صریح ماده‌ی ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را به شدت مخدوش کرد. فلسفه‌ی وجودی وکیل مدافع، ایجاد موازنه در برابر قدرت دادستان است؛ هنگامی که معیار انتخاب وکیل، تأیید یکی از طرفین فرآیند دادرسی (رئیس قوه‌ی قضاییه به عنوان عالی‌ترین مقام نهاد تعقیب و قضا) باشد، استقلال ساختاری دفاع فرو می‌ریزد.

این تبصره عملاً وکلای دادگستری را به دو طبقه‌ی خودی و مورد اعتماد و غیرخودی یا فاقد صلاحیت تقسیم کرد و متهمان امنیتی و سیاسی را — که به دلیل ماهیت اتهاماتشان بیش از هر کس دیگری نیازمند وکیل مستقل، شجاع و بی‌طرف هستند — در حصارِ از محدودیت قرار داد.

تلاش‌های مکرر کانون‌های وکلا، اساتید حقوق و حتی لویج اصلاحی در مجلس شورای اسلامی برای حذف یا تعدیل این تبصره، به دلیل مقاومت‌های ساختاری در بدنه‌ی امنیتی و قضایی، سال‌هاست که به نتیجه‌ی ملموسی نرسیده و این استثنای قانونی، عملاً به قاعده‌ای حاکم بر پرونده‌های حساس تبدیل شده است.

## کالبدشکافی شکاف ساختاری میان متن قانون و رویه‌ی عملی

چالش بنیادین دادرسی عادلانه در ایران، صرفاً در محدودیت‌های تقنینی مانند تبصره‌ی ماده‌ی ۴۸ خلاصه نمی‌شود، بلکه بحران اصلی در فاصله‌ی عمیق و ملموس میان نصوص قانونی و رویه‌های عملی نهفته است. مفاد گزارش‌ها و اطلاع‌رسانی‌های وکلای حقوق بشری در ایران متضمن این ادعاست که در لایه‌ی اجرای رویه‌ای، مراجع نظارتی و ضابطان دادگستری به‌ویژه ضابطان خاص امنیتی سازوکارهای تفسیری و عملیاتی ویژه‌ای را پدید آورده‌اند که تضمین‌های قانونی را عملاً معلق می‌سازد. یکی از این سازوکارها، طولانی کردن بازداشت‌های تحت‌نظر و تبدل نظام‌مند آن به بازداشت‌های موقت طویل‌المدت در سلول‌های انفرادی بازداشتگاه‌های اختصاصی است.

در این محیط‌های ایزوله، مأموران بازجویی با تمديد مکرر قرارهای بازداشت تحت عناوین مبهمی چون تکمیل تحقیقات یا خطر امحای دلایل، متهم را هفته‌ها و گاه ماه‌ها در وضعیت قطع ارتباط کامل با جهان

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

خارج نگه می‌دارند.

در این دوران، نه تنها امکان ملاقات با خانواده سلب می‌شود، بلکه دسترسی به وکیل حتی وکلای موضوع تبصره‌ی ماده‌ی ۴۸ به بهانه‌ی محرمانه بودن تحقیقات یا عدم صدور مجوز از سوی بازپرس، به طور کامل منتفی می‌گردد.

این چرخه انقطاع ارتباطی، مستقیماً کارکرد فرآیند اثبات جرم را دگرگون می‌کند. در غیاب وکیل و در شرایطی که متهم تحت فشارهای روانی شدید ناشی از حبس در سلول انفرادی، بی‌خبری از سرنوشت خود و خانواده، و بازجویی‌های فرساینده قرار دارد، اصل برائت ذبح می‌شود. در چنین بستر ساختاری، اخذ اعترافات و اقرار به هدف غایی و اصلی تحقیقات مقدماتی تبدیل می‌گردد. نظام قضایی عملیاتی، بر خلاف نهی صریح اصل ۳۸ قانون اساسی و ماده‌ی ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، تمایل شدیدی به اصالت دادن به اقرار نشان می‌دهد.

از آن‌جا که بار اثبات شکنجه یا فشار روانی در سلول انفرادی بر عهده‌ی متهم گذاشته می‌شود و بازپرسان نیز غالباً به فرم مکتوب اقرار بدون توجه به بستر تولید آن استناد می‌کنند، این اعترافات دوران بازداشت، سنگ بنای کیفرخواست دادسرا و در نهایت، مستند اصلی احکام محکومیت دادگاه‌های انقلاب یا کیفری قرار می‌گیرند.

این رویه فراتر رفته و در پرونده‌های خاص، به ابزارسازی رسانه‌ای از این اعترافات قبل از صدور حکم قطعی می‌انجامد که خود نقض فاحش بند ۲ ماده‌ی ۱۴ میثاق مبنی بر حفظ آبروی متهم تا زمان اثبات قانونی جرم است.

بخش دیگری از این شکاف رویه‌ای، معطوف به تضعیف ساختاری خود نهاد دفاع و تحت فشار قرار دادن وکلایی است که مأموریت خود را فراتر از تشریفات صوری تعریف می‌کنند. در سال‌های اخیر، الگوی رفتاری مشخصی شکل گرفته است که طی آن، وکلای مدافع مستقل به دلیل مصاحبه درباره‌ی وضعیت موکلان خود، اطلاع‌رسانی در خصوص نقض قوانین دادرسی، یا پافشاری بر اجرای بندهای مصرح قانون آیین دادرسی کیفری، خود در مظان اتهاماتی چون تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب یا اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور قرار می‌گیرند. این امر پدیده‌ای را ایجاد کرده است که می‌توان آن را جرم‌انگاری دفاع نامید.

هنگامی که یک وکیل دادگستری بداند که پافشاری

بر اجرای حق دسترسی به پرونده یا اعتراض به رویه بازجویی ضابطان ممکن است به قیمت آزادی شخصی و ابطال پروانه‌ی وکالتش تمام شود، شجاعت حرفه‌ای که رکن رکین حق دفاع است، دچار فرسایش ساختاری می‌شود. در نتیجه‌ی این فضا، در بسیاری از پرونده‌های حساس، فرآیند حضور وکیل به یک تشریفات اداری بی‌خاصیت و صوری فروکاسته می‌شود؛ جایی که وکیل تنها در آخرین جلسات دادرسی اجازه‌ی قرائت یک لایحه‌ی مکتوب را پیدا می‌کند، بدون آن‌که هرگز فرصت یا امکان به چالش کشیدن واقعی ادله‌ی مادی دادستان یا بازجویی متقابل از شهود و مأموران تحقیق را داشته باشد.

### موخره

تحلیل تطبیقی میان استانداردهای بین‌المللی دادرسی عادلانه و نظام حقوقی ایران نشان می‌دهد که چالش اصلی، ناشی از فقدان متون قانونی مترقی نیست. نظام تقنینی ایران، به ویژه در قانون اساسی و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، چارچوب‌های نظری لازم را برای انطباق با معیارهای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی داراست. گسست اصلی و بحران‌ساز در دو لایه رخ می‌دهد: لایه‌ی نخست، استثنانویسی‌های مصلحت‌گرایانه در متن قانون (مانند تبصره‌ی ماده‌ی ۴۸) است که سیستم حقوقی را دچار چندپارگی کرده و اعتبار عام قوانین را مخدوش می‌سازد؛ و لایه‌ی دوم، تسلط تفکر امنیتی ضابطان بر نگاه حمایتی قضات در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی است، جایی که فقدان نظارت قضایی مستقل و کارآمد بر بازداشتگاه‌ها، قوانین حمایتی را به تعلیق درمی‌آورد.

برای وکلای دادگستری، پژوهشگران و به‌ویژه کارآموزان جوان حقوق که قدم در این عرصه‌ی دشوار می‌گذارند، شناخت دقیق و واقع‌بینانه‌ی این دو لایه یعنی تمایز بنیادین میان نص منقح قانون و حقیقت زمخت رویه‌ی عملی دادگاه‌ها شرط پیشین و بنیادین برای هرگونه دفاع مؤثر است.

دفاع از حق برخورداری از دادرسی عادلانه، نیازمند وکلایی است که نه تنها به مواد قانونی مسلح باشند، بلکه با درک ساختار رویه‌ای، شجاعت اخلاقی و فرسایش‌ناپذیر حقوقی، برای بازگرداندن رویه‌ی عملی به پناهگاه امن قانون تلاش کنند؛ چرا که عدالت در یک نظام کیفری، با میزان احترامی که به حقوق متهم در تاریک‌ترین و پنهان‌ترین زوایای بازداشتگاه‌ها گذاشته می‌شود، سنجیده خواهد شد.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



عکس از باشگاه خبرنگاران جوان

حقوقی

## ■ قواعد بانکوک و زنان زندانی در ایران

بررسی فاصله‌ی حقوق زنان زندانی در ایران با قواعد بانکوک

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

مریم عابدی  
وکیل دادگستری



از آزادی است. محرومیت از آزادی صرفاً ناظر بر سلب  
آزادی رفت‌وآمد است و دولت‌ها هم‌چنان مکلف‌اند حقوق

حمایت از کرامت انسانی، یکی از اصول بنیادین حقوق  
بین‌الملل حقوق بشر و مبنای رفتار با اشخاص محروم

اساسی زندانیان، از جمله حق بر سلامت، امنیت، کرامت انسانی و برخورداری از رفتار انسانی را تضمین کنند. با وجود این، تجربه‌ی نظام‌های کیفری نشان داده است که اجرای یکسان مقررات نسبت به زنان و مردان، همواره به تحقق عدالت نمی‌انجامد. زنان زندانی به دلیل ویژگی‌های زیستی، روانی و اجتماعی، از جمله بارداری، مادری، سلامت باروری، مسئولیت‌های خانوادگی و تجربه‌ی خشونت‌های مبتنی بر جنسیت، نیازمند حمایت‌های ویژه‌ای هستند که در چارچوب اصل برابری ماهوی قابل توجیه است.

در همین راستا، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ «قواعد سازمان ملل متحد برای رفتار با زنان زندانی و تدابیر غیرسالب آزادی برای زنان بزهکار» (قواعد بانکوک) را تصویب کرد. این قواعد با تکمیل قواعد نلسون ماندلا، استانداردهای اختصاصی حمایت از زنان زندانی را در زمینه‌ی سلامت، بارداری، مادری، پیشگیری از خشونت جنسیتی، حفظ کرامت انسانی و توسعه تدابیر غیرسالب آزادی تبیین می‌کند.

در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز حمایت از حقوق زندانیان در اسنادی هم‌چون قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، این پرسش مطرح است که آیا این مقررات، حمایت‌های اختصاصی پیش‌بینی‌شده در قواعد بانکوک را به‌طور کامل تأمین می‌کنند یا هم‌چنان بر مبنای برابری شکلی استوار هستند.

بر همین اساس، هدف این پژوهش ارزیابی میزان انطباق نظام حقوقی و کیفری ایران با استانداردهای قواعد بانکوک است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی-انتقادی، ضمن تبیین مهم‌ترین استانداردهای قواعد بانکوک، قوانین و مقررات داخلی ایران را با این استانداردها مقایسه کرده و میزان همسویی یا تعارض آن‌ها را در حوزه‌ی حمایت از زنان زندانی بررسی می‌کند.

نوآوری این پژوهش در آن است که با تمرکز بر مفهوم برابری ماهوی، صرفاً به معرفی قواعد بانکوک یا توصیف مقررات داخلی بسنده نکرده، بلکه تلاش دارد میزان تحقق عدالت جنسیتی در نظام کیفری ایران را از منظر استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر ارزیابی و خلأهای تقنینی و اجرایی موجود را تبیین کند.

## پیدایش قواعد بانکوک

افزایش جمعیت زنان زندانی در دهه‌های پایانی قرن

بیستم، جامعه‌ی بین‌المللی را با این واقعیت مواجه ساخت که استانداردهای عمومی حاکم بر رفتار با زندانیان، هرچند بر اصل برابری تأکید دارند، در عمل پاسخگوی نیازهای ویژه‌ی زنان نیستند. ویژگی‌های زیستی، روانی، اجتماعی و خانوادگی زنان، از جمله بارداری، مادری، سلامت باروری، تجربه‌ی خشونت‌های مبتنی بر جنسیت و مسئولیت‌های مراقبتی، ایجاب می‌کند که نظام عدالت کیفری رویکردی مبتنی بر عدالت جنسیتی اتخاذ کند. با وجود این، تا سال‌ها اسناد بین‌المللی حقوق بشر فاقد مجموعه‌ای جامع از قواعد اختصاصی برای زنان زندانی بودند و مقررات موجود عمدتاً با رویکردی خنثی نسبت به جنسیت تدوین شده بود.

در واکنش به این خلأ، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۰، طی قطعنامه‌ی شماره‌ی ۶۵/۲۲۹ (Resolution ۶۵/۲۲۹)، «قواعد سازمان ملل متحد برای رفتار با زنان زندانی و تدابیر غیرسالب آزادی برای زنان بزهکار» را تصویب کرد؛ مجموعه‌ای که به دلیل نقش فعال دولت تایلند در فرآیند تدوین آن، با عنوان قواعد بانکوک (Bangkok Rules) شناخته می‌شود. این سند مشتمل بر ۷۰ قاعده است و نخستین سند بین‌المللی به شمار می‌آید که به‌طور اختصاصی به نیازها، حقوق و شرایط زنان در تمامی مراحل نظام عدالت کیفری، از زمان بازداشت تا دوران پس از آزادی، می‌پردازد.

تدوین قواعد بانکوک را باید نتیجه‌ی تحول تدریجی حقوق بین‌الملل از مفهوم «برابری صوری» به «برابری ماهوی» دانست. برابری صوری بر رفتار یکسان با همه‌ی افراد تأکید دارد، در حالی که برابری ماهوی مستلزم توجه به تفاوت‌های واقعی میان افراد و اتخاذ تدابیر ویژه برای تحقق فرصت‌های برابر است. از این منظر، قواعد بانکوک با شناسایی نیازهای خاص زنان، تلاش می‌کند زمینه‌ی تحقق عدالت کیفری مبتنی بر کرامت انسانی و برابری واقعی را فراهم آورد.

## اهداف قواعد بانکوک

هدف اصلی قواعد بانکوک تضمین رعایت کرامت انسانی، حقوق بنیادین و نیازهای ویژه‌ی زنان در نظام عدالت کیفری است. این قواعد بر این اصل استوار است که برابری واقعی میان زنان و مردان تنها از طریق رفتار یکسان حاصل نمی‌شود، بلکه در مواردی مستلزم اتخاذ تدابیر حمایتی و متفاوت متناسب با شرایط خاص زنان است. از همین رو، قواعد بانکوک نه امتیازی ویژه برای زنان، بلکه ابزاری برای رفع نابرابری‌های ساختاری و



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

تحقق عدالت جنسیتی به شمار می‌رود.

از جمله مهم‌ترین اهداف این قواعد می‌توان به تضمین دسترسی زنان زندانی به خدمات بهداشتی و درمانی متناسب با نیازهای جنسیتی، حمایت از زنان باردار و مادران دارای کودک، پیشگیری از خشونت و سوءرفتار جنسی، منع بازرسی‌های تحقیرآمیز، حفظ پیوندهای خانوادگی، ارتقای سلامت روان، آموزش تخصصی کارکنان زندان و توسعه تدابیر غیرسالب آزادی اشاره کرد. قواعد بانکوک هم‌چنین دولت‌ها را تشویق می‌کند که حتی‌الامکان از مجازات‌های جایگزین حبس برای زنان، به‌ویژه زنان باردار، مادران دارای فرزند و زنان مرتکب جرائم غیرخشونت‌آمیز، استفاده کنند؛ زیرا حبس این گروه‌ها پیامدهایی فراتر از شخص محکوم، به‌ویژه برای کودکان و بنیان خانواده، به همراه دارد.

در مجموع، فلسفه‌ی حاکم بر قواعد بانکوک آن است که اجرای مجازات نباید به نقض کرامت انسانی یا محرومیت زنان از حقوق بنیادین منجر شود و سیاست‌های کیفری باید با در نظر گرفتن شرایط خاص آنان طراحی و اجرا گردد.

قواعد بانکوک از منظر حقوق بین‌الملل در زمره‌ی اسناد حقوق نرم (Soft Law) قرار می‌گیرد. این قواعد برخلاف معاهدات بین‌المللی، تعهد قراردادی الزام‌آور برای دولت‌ها ایجاد نمی‌کنند و دولت‌ها با تصویب آن‌ها به لحاظ حقوق معاهدات متعهد نمی‌شوند. با این حال، عدم الزام‌آوری حقوقی به معنای فقدان ارزش هنجاری یا عملی این قواعد نیست.

در ادبیات حقوق بین‌الملل، اسناد حقوق نرم نقش مهمی در تفسیر و توسعه استانداردهای حقوق بشری ایفا می‌کنند. قواعد بانکوک نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین استانداردهای بین‌المللی در حوزه‌ی حقوق زنان زندانی، مبنای ارزیابی عملکرد دولت‌ها توسط نهادهای حقوق بشری، گزارشگران ویژه سازمان ملل، دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد (UNODC) و سایر سازوکارهای نظارتی قرار می‌گیرد. افزون بر این، بسیاری از اصول مندرج در قواعد بانکوک، ریشه در تعهدات الزام‌آور دولت‌ها ذیل اسنادی هم‌چون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون حقوق کودک و قواعد منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز دارد.

بنابراین، هرچند قواعد بانکوک از نظر شکلی یک سند غیرالزام‌آور محسوب می‌شود، اما از منظر تفسیری و اجرایی جایگاه برجسته‌ای در تعیین استانداردهای رفتار با زنان زندانی دارد و امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین

معیارهای سنجش انطباق نظام‌های کیفری با موازین بین‌المللی حقوق بشر شناخته می‌شود.

### ارتباط قواعد بانکوک با قواعد نلسون ماندلا

قواعد بانکوک را نمی‌توان سندی مستقل و منفک از سایر استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر دانست؛ بلکه این قواعد مکمل «قواعد حداقل استاندارد سازمان ملل برای رفتار با زندانیان» است که پس از بازنگری در سال ۲۰۱۵ به افتخار نلسون ماندلا، رئیس‌جمهور پیشین آفریقای جنوبی، «قواعد نلسون ماندلا» نام گرفت. قواعد نلسون ماندلا چارچوب عمومی رفتار انسانی با تمامی زندانیان را تعیین می‌کند و اصولی هم‌چون احترام به کرامت انسانی، منع شکنجه، دسترسی به خدمات درمانی، تفکیک زندانیان، تماس با خانواده و حق برخورداری از شرایط مناسب نگهداری را مورد تأکید قرار می‌دهد.

با وجود اهمیت این قواعد، بسیاری از مقررات آن بر پایه‌ی الگویی عمدتاً مردم‌محور تدوین شده و پاسخگوی نیازهای اختصاصی زنان نیست. قواعد بانکوک با حفظ مبانی و اصول مندرج در قواعد نلسون ماندلا، این خلأ را از طریق پیش‌بینی استانداردهای ویژه برای زنان برطرف می‌کند. به بیان دیگر، قواعد بانکوک جایگزین قواعد نلسون ماندلا نیست، بلکه مکمل آن محسوب می‌شود و اصول کلی مندرج در قواعد ماندلا را با ملاحظات جنسیتی تکمیل می‌کند.

از این رو، در ارزیابی میزان انطباق نظام‌های کیفری با استانداردهای بین‌المللی، مطالعه‌ی قواعد بانکوک و قواعد نلسون ماندلا باید به‌صورت توأمان انجام گیرد؛ زیرا تنها از رهگذر تلفیق این دو سند می‌توان تصویری جامع از الزامات بین‌المللی در زمینه‌ی حمایت از حقوق زنان زندانی به دست آورد.

### مهم‌ترین استانداردهای قواعد بانکوک:

#### الف) اصل عدم تبعیض و اصل برابری ماهوی

یکی از بنیادی‌ترین اصول حاکم بر قواعد بانکوک، شناسایی تفاوت‌های جنسیتی و لزوم اتخاذ تدابیر ویژه برای تضمین برابری واقعی زنان در نظام عدالت کیفری است. برخلاف برداشت سنتی از اصل برابری که بر رفتار یکسان با همه‌ی افراد تأکید دارد، قواعد بانکوک بر مفهوم برابری ماهوی (Substantive Equality) استوار است. مطابق این رویکرد، عدالت زمانی تحقق می‌یابد که نظام کیفری تفاوت‌های زیستی، روانی، اجتماعی و اقتصادی زنان را در سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و اجرای مجازات در نظر بگیرد.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

در همین راستا، قاعده‌ی ۱ قواعد بانکوک مقرر می‌دارد که اجرای قواعد عمومی رفتار با زندانیان باید با لحاظ نیازها و ویژگی‌های خاص زنان انجام شود و اتخاذ تدابیر ویژه برای زنان نباید تبعیض‌آمیز تلقی شود. این قاعده در واقع بیانگر آن است که رفتار متفاوت با هدف رفع نابرابری‌های ساختاری، مصداق تبعیض نیست، بلکه لازمه‌ی تحقق عدالت است.

قاعده‌ی دوم نیز بر ضرورت ارزیابی اولیه‌ی وضعیت زنان هنگام ورود به زندان تأکید می‌کند. این ارزیابی باید اطلاعاتی درباره‌ی وضعیت سلامت جسمی و روانی، سابقه‌ی خشونت، مسئولیت نگهداری از کودکان، بارداری، اعتیاد، نیازهای درمانی و سایر شرایط خاص فرد را دربر گیرد تا تصمیمات بعدی بر پایه‌ی شناخت دقیق از وضعیت زندانی اتخاذ شود.

از منظر حقوق بین‌الملل، این قواعد با اصل منع تبعیض در ماده‌ی ۲ و ماده‌ی ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مواد ۱ و ۲ کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW) و ماده‌ی ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر هم‌سو هستند. با این حال، قواعد بانکوک فراتر از منع تبعیض حرکت کرده و دولت‌ها را به اتخاذ اقدامات مثبت برای حمایت مؤثر از زنان زندانی فرا می‌خواند. در عمل، این اصل مبنای بسیاری از قواعد بعدی بانکوک است و معیار ارزیابی مشروعیت سیاست‌های کیفری دولت‌ها در قبال زنان محسوب می‌شود.

#### ب) حق برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی متناسب با نیازهای زنان

حق بر سلامت یکی از حقوق بنیادین بشر است که در محیط زندان نیز باید بدون تبعیض تضمین شود. با این حال، قواعد بانکوک با پذیرش این واقعیت که زنان نیازهای درمانی متفاوتی نسبت به مردان دارند، مجموعه‌ای از استانداردهای اختصاصی را در زمینه‌ی خدمات پزشکی و سلامت باروری پیش‌بینی کرده است. قواعد ۶ تا ۱۸ به موضوع خدمات درمانی اختصاص یافته‌اند. این قواعد دولت‌ها را موظف می‌کنند که زنان زندانی به خدمات پزشکی جامع، مراقبت‌های سلامت باروری، معاینات تخصصی زنان، خدمات مرتبط با قاعدگی، پیشگیری و درمان بیماری‌های عفونی، سلامت روان و برنامه‌های درمان اعتیاد دسترسی داشته باشند. ارائه‌ی این خدمات باید با رعایت محرمانگی اطلاعات پزشکی، رضایت آگاهانه و استقلال حرفه‌ای کارکنان درمانی انجام گیرد.

یکی از نوآوری‌های مهم قواعد بانکوک، توجه ویژه به

سلامت روان زنان است. مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهد که درصد قابل توجهی از زنان زندانی پیش از ورود به زندان، تجربه‌ی خشونت خانگی، سوءاستفاده جنسی، اختلالات روانی یا وابستگی به مواد مخدر را داشته‌اند. از این رو، قواعد ۱۲ و ۱۳ بر انجام ارزیابی روان‌شناختی در آغاز دوره بازداشت و فراهم کردن خدمات تخصصی سلامت روان تأکید دارند.

هم‌چنین قاعده‌ی ۵ دولت‌ها را مکلف می‌کند که امکانات بهداشتی لازم برای مدیریت بهداشت قاعدگی، از جمله دسترسی رایگان به محصولات بهداشتی و آب کافی، بدون تحقیر یا محدودیت، در اختیار زنان قرار دهند. امروزه این موضوع بخشی از حق بر سلامت و کرامت انسانی شناخته می‌شود و نهادهای حقوق بشری آن را یکی از شاخص‌های ارزیابی شرایط زندان‌های زنان می‌دانند.

در سطح بین‌المللی، این قواعد با ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ماده ۱۲ کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW) و قواعد ۲۴ تا ۳۵ قواعد نلسون ماندلا هماهنگ هستند و بر اصل برابری در دسترسی به خدمات درمانی و لزوم توجه به نیازهای ویژه‌ی زنان تأکید دارند.

#### ج) حمایت از زنان باردار، مادران زندانی و کودکان همراه

یکی از متمایزترین ویژگی‌های قواعد بانکوک، حمایت ویژه از زنان باردار، مادران شیرده و کودکانی است که همراه مادر خود در زندان زندگی می‌کنند. این حمایت بر این مبنا استوار است که آثار حبس نباید به کودک، که هیچ نقشی در ارتکاب جرم نداشته است، منتقل شود و منافع عالی‌ه کودک همواره در تصمیم‌گیری‌ها مدنظر قرار گیرد.

قواعد ۴۸ تا ۵۲ از دولت‌ها می‌خواهد که مراقبت‌های پزشکی پیش از زایمان، هنگام زایمان و پس از آن را مطابق با استانداردهای نظام سلامت عمومی فراهم کنند. هم‌چنین، زایمان نباید در شرایطی انجام شود که کرامت زن خدشه‌دار گردد یا امنیت و سلامت او و نوزاد به خطر افتد.

قاعده‌ی ۲۴ استفاده از ابزارهای محدودکننده مانند دستبند، پابند یا زنجیر برای زنان در هنگام زایمان، انتقال به مراکز درمانی و دوره‌ی پس از زایمان را ممنوع اعلام می‌کند. این ممنوعیت امروزه یکی از قواعد پذیرفته‌شده‌ی حقوق بین‌الملل در زمینه‌ی منع رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز محسوب می‌شود.

در خصوص کودکان همراه مادر، قواعد ۴۹ و ۵۲ تصریح

### مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

هم‌چنین قاعده‌ی ۵ دولت‌ها را مکلف می‌کند که امکانات بهداشتی لازم برای مدیریت بهداشت قاعدگی، از جمله دسترسی رایگان به محصولات بهداشتی و آب کافی، بدون تحقیر یا محدودیت، در اختیار زنان قرار دهند. امروزه این موضوع بخشی از حق بر سلامت و کرامت انسانی شناخته می‌شود و نهادهای حقوق بشری آن را یکی از شاخص‌های ارزیابی شرایط زندان‌های زنان می‌دانند.

می‌کنند که تصمیم درباره‌ی حضور کودک در زندان باید بر اساس اصل «منافع عالی‌ه کودک» اتخاذ شود و کودک نباید به عنوان زندانی تلقی گردد. هم‌چنین دولت‌ها موظف‌اند شرایط مناسب تغذیه مراقبت‌های پزشکی، آموزش و رشد کودک را فراهم آورند.

این قواعد ارتباط مستقیمی با کنوانسیون حقوق کودک، به‌ویژه ماده‌ی ۳ (منافع عالی‌ه کودک)، ماده‌ی ۹ (حق برخورداری از زندگی خانوادگی) و ماده‌ی ۲۴ (حق سلامت) دارند و نشان‌دهنده‌ی رویکردی هستند که مجازات را متوجه شخص محکوم می‌داند، نه اعضای خانوادگی او.

#### د) منع بازرسی‌های تحقیرآمیز و حمایت از کرامت انسانی

کرامت انسانی، بنیان تمامی قواعد مربوط به رفتار با زندانیان است. در مورد زنان، تجربه‌های متعدد از بازرسی‌های بدنی تحقیرآمیز و سوءاستفاده‌های جنسی موجب شد که قواعد بانکوک استانداردهای سخت‌گیرانه‌تری را در این زمینه مقرر کند.

قاعده‌ی ۱۹ تصریح می‌کند که بازرسی بدنی باید تنها در صورت ضرورت، بر اساس اصل تناسب و با رعایت کامل کرامت انسانی انجام شود. قاعده‌ی ۲۰ دولت‌ها را تشویق می‌کند که به جای بازرسی‌های بدنی برهنه‌کننده، از فناوری‌های نوین مانند دستگاه‌های اسکنر استفاده کنند تا از آسیب‌های جسمی و روانی ناشی از این نوع بازرسی‌ها جلوگیری شود.

قاعده‌ی ۲۱ نیز تأکید دارد که در صورت اجتناب‌ناپذیر بودن بازرسی بدنی، این اقدام باید توسط کارکنان زن آموزش‌دیده و با رعایت کامل احترام، حفظ حریم خصوصی و محرمانگی انجام گیرد.

این مقررات در پرتو ماده‌ی ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون منع شکنجه و قواعد نلسون ماندلا قابل تفسیر هستند و هدف آن‌ها پیشگیری از رفتارهای تحقیرآمیز، سوءاستفاده‌ی جنسی و نقض کرامت زنان زندانی است.

#### ه) پیشگیری از خشونت جنسیتی و حمایت از زنان آسیب‌دیده

قواعد بانکوک با پذیرش این واقعیت که بسیاری از زنان زندانی پیش از بازداشت یا در طول فرآیند کیفری قربانی خشونت‌های مبتنی بر جنسیت بوده‌اند، دولت‌ها را موظف می‌کند تدابیر پیشگیرانه و حمایتی ویژه‌ای اتخاذ کنند.

قواعد ۶، ۷ و ۲۵ بر شناسایی زنان آسیب‌دیده، ارائه‌ی

خدمات درمانی و روان‌شناختی، حفاظت در برابر خشونت، ایجاد سازوکارهای محرمانه‌ی شکایت و تحقیق مؤثر درباره‌ی ادعاهای سوءرفتار تأکید دارند. این قواعد هم‌چنین بر آموزش تخصصی کارکنان زندان در زمینه‌ی پیشگیری از خشونت مبتنی بر جنسیت و رعایت اصول اخلاق حرفه‌ای تأکید می‌کنند.

فلسفه‌ی این مقررات آن است که محیط زندان نباید به محلی برای تداوم یا تشدید خشونت علیه زنان تبدیل شود، بلکه باید زمینه‌ی بازتوانی، درمان و بازگشت آنان به جامعه را فراهم آورد.

#### و) توسعه تدابیر غیرسالب آزادی برای زنان

یکی از نوآورانه‌ترین بخش‌های قواعد بانکوک، تأکید بر استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس است. قواعد ۵۷ تا ۶۱ دولت‌ها را تشویق می‌کنند که در مورد زنان، به‌ویژه زنان باردار، مادران دارای فرزند و مرتکبان جرائم غیرخشونت‌آمیز، از تدابیری مانند تعلیق اجرای مجازات، آزادی تحت نظارت، خدمات عمومی و سایر مجازات‌های غیرسالب آزادی استفاده کنند.

این قواعد بر این مبنا استوار است که حبس زنان، افزون بر شخص محکوم، آثار گسترده‌ای بر خانواده و به‌ویژه کودکان بر جای می‌گذارد. از این رو، تصمیم‌گیری درباره‌ی اعمال مجازات باید با در نظر گرفتن اصل تناسب، منافع کودک و امکان بازاجتماعی‌شدن فرد انجام شود.

این رویکرد با سیاست‌های نوین عدالت کیفری، اصل فردی‌سازی مجازات و اسناد بین‌المللی مرتبط با کاهش استفاده از حبس همسو است و امروزه یکی از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی نظام‌های کیفری در حوزه‌ی حقوق زنان به شمار می‌رود.

بررسی قواعد بانکوک نشان می‌دهد که این سند، نخستین چارچوب جامع بین‌المللی است که با رویکردی مبتنی بر عدالت جنسیتی، نیازهای خاص زنان در نظام عدالت کیفری را به رسمیت شناخته است. این قواعد با تأکید بر کرامت انسانی، برابری ماهوی، حمایت از سلامت جسمی و روانی، مراقبت از زنان باردار و مادران، پیشگیری از خشونت مبتنی بر جنسیت، حفظ حریم خصوصی و توسعه تدابیر غیرسالب آزادی، استانداردهایی فراتر از قواعد عمومی رفتار با زندانیان ارائه می‌دهد. از این منظر، قواعد بانکوک صرفاً مجموعه‌ای از توصیه‌های اجرایی نیست، بلکه بازتاب تحول حقوق بین‌الملل از برابری شکلی به عدالت جنسیتی و حمایت مؤثر از زنان در فرآیند عدالت کیفری است.

با تبیین مهم‌ترین استانداردهای قواعد بانکوک، اکنون

می‌توان این پرسش را مطرح کرد که نظام حقوقی و اجرایی جمهوری اسلامی ایران تا چه اندازه با این معیارهای بین‌المللی همسو است. از این‌رو، فصل بعد با بهره‌گیری از رویکرد تطبیقی-انتقادی، به ارزیابی میزان انطباق قوانین، مقررات و رویه عملی ایران با هر یک از استانداردهای یادشده خواهد پرداخت.

**ارزیابی میزان انطباق نظام حقوقی و کیفری ایران با استانداردهای قواعد بانکوک:**

**الف) ارزیابی اصل عدم تبعیض و برابری ماهوی در نظام حقوقی ایران**

قواعد اول و دوم بانکوک بر اصل برابری ماهوی تأکید دارند و به دولت‌ها توصیه می‌کند علاوه بر رعایت اصل عدم تبعیض، نیازهای خاص زنان زندانی را در سیاست‌گذاری و اجرای مجازات مورد توجه قرار دهند. این قواعد بر ضرورت شناسایی شرایط ویژه‌ی زنان، از جمله وضعیت سلامت، مسئولیت‌های خانوادگی و آسیب‌پذیری‌های ناشی از جنسیت، تأکید می‌کنند.

در نظام حقوقی ایران، اصول ۱۹، ۲۰، ۲۲ و ۳۹ قانون اساسی بر برابری افراد در برابر قانون، حمایت از کرامت انسانی و منع هتک حرمت زندانیان تأکید دارند. هم‌چنین آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها (۱۴۰۰) رعایت حقوق زندانیان و کرامت انسانی را از اصول حاکم بر اداره‌ی زندان‌ها می‌داند. با این حال، قوانین و مقررات داخلی -برخلاف قواعد بانکوک-، چارچوب جامعی برای شناسایی و حمایت از نیازهای اختصاصی زنان زندانی و تحقق برابری ماهوی پیش‌بینی نکرده‌اند.

بنابراین، هرچند نظام حقوقی ایران اصل برابری و منع تبعیض را به رسمیت شناخته است، اما رویکرد آن عمدتاً مبتنی بر برابری شکلی است و حمایت‌های ویژه‌ی پیش‌بینی‌شده در قواعد بانکوک به‌طور کامل در قوانین داخلی انعکاس نیافته است. از این‌رو، میزان انطباق نظام حقوقی ایران با قواعد اول و دوم بانکوک را می‌توان «نسبی» ارزیابی کرد.

**ب) ارزیابی حق سلامت و خدمات درمانی زنان زندانی**

قواعد ۵ تا ۱۸ قواعد بانکوک، حق برخورداری زنان زندانی از خدمات بهداشتی و درمانی متناسب با نیازهای جنسیتی، از جمله مراقبت‌های سلامت جسمی و روانی، خدمات سلامت باروری، مراقبت‌های دوران بارداری، درمان اعتیاد و حفظ محرمانگی اطلاعات پزشکی را به‌عنوان بخشی از حق بر سلامت و کرامت انسانی به رسمیت می‌شناسد.

در نظام حقوقی ایران، آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، مهم‌ترین سند داخلی در این زمینه است. ماده‌ی ۱۱۷ این آیین‌نامه، در اجرای تبصره‌ی بند «ج» ماده‌ی ۳۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی را مکلف می‌کند مؤسسات کیفری را تحت پوشش خدمات جامع سلامت قرار دهد. هم‌چنین ماده‌ی ۱۱۸ سازمان زندان‌ها را موظف به تدوین و اجرای برنامه جامع خدمات بهداشتی و درمانی می‌کند. افزون بر این، مواد ۱۳۸، ۱۴۰ و ۱۴۴ همین آیین‌نامه به ترتیب بر معاینه‌ی پزشکی زندانیان تازه‌وارد، دسترسی فوری زندانی به خدمات درمانی و ارائه‌ی خدمات سلامت روان با همکاری پزشک، روان‌پزشک و روان‌شناس تأکید دارند. با وجود پیش‌بینی این حمایت‌ها، مقررات داخلی عمدتاً ناظر بر خدمات عمومی درمانی است و بسیاری از حمایت‌های اختصاصی مقرر در قواعد بانکوک، از جمله خدمات جامع سلامت باروری، مراقبت‌های ویژه مبتنی بر جنسیت و پاسخ‌گویی به نیازهای خاص زنان زندانی، به‌صورت صریح و مستقل در قوانین و مقررات ایران پیش‌بینی نشده است. از این‌رو، میزان انطباق نظام حقوقی ایران با قواعد ۵ تا ۱۸ بانکوک را می‌توان «نسبی» ارزیابی کرد؛ زیرا هرچند حق دسترسی به خدمات درمانی در حقوق داخلی شناسایی شده، اما حمایت‌های تخصصی و جنسیت‌محور قواعد بانکوک به‌طور کامل در نظام حقوقی ایران انعکاس نیافت.

**ج) ارزیابی حمایت از زنان باردار، مادران زندانی و کودکان همراه**

قواعد ۲۴ و ۴۸ تا ۵۲ قواعد بانکوک دولت‌ها را مکلف می‌کند که برای زنان باردار، مادران زندانی و کودکان همراه آنان حمایت‌های ویژه‌ای از جمله مراقبت‌های دوران بارداری، زایمان و پس از زایمان، تغذیه‌ی مناسب، ممنوعیت استفاده از وسایل مهارکننده هنگام زایمان، رعایت منافع عالی‌ه کودک و اتخاذ تدابیر جایگزین حبس در موارد مقتضی را تضمین کنند.

در نظام حقوقی ایران، آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰، مهم‌ترین مقرر در این زمینه است. ماده‌ی ۱۵۸ این آیین‌نامه مقرر می‌دارد که مادران زندانی می‌توانند فرزند شیرخوار خود را تا دو سالگی در مؤسسه‌ی کیفری نگهداری کنند و در صورت تشخیص شورای طبقه‌بندی، این مدت تا شش‌سالگی قابل تمدید است. این ماده

همچنین مؤسسه را مکلف به تأمین وسایل بهداشتی، تغذیه‌ی مناسب برای مادر و کودک و اعمال رژیم غذایی ویژه برای زنان باردار، مادران شیرده و کودکان همراه می‌کند. افزون بر این، مددکاران اجتماعی موظف‌اند در صورت عدم امکان نگهداری کودک نزد مادر، زمینه‌ی سپردن وی به خانواده یا سازمان بهزیستی را فراهم کنند. با وجود این حمایت‌ها، مقررات داخلی در مقایسه با قواعد بانکوک، فاقد احکام صریح درباره‌ی ممنوعیت استفاده از دستبند و سایر وسایل مهارکننده در دوران بارداری و زایمان، تضمین مراقبت‌های تخصصی پیش و پس از زایمان، و اولویت‌بخشی به تدابیر غیرسالب آزادی برای زنان باردار و مادران دارای فرزند خردسال است. ازاین‌رو، هرچند آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها برخی حمایت‌های ویژه را پیش‌بینی کرده است، اما این حمایت‌ها تمامی الزامات مقرر در قواعد ۲۴ و ۴۸ تا ۵۲ قواعد بانکوک را پوشش نمی‌دهد؛ بنابراین، میزان انطباق نظام حقوقی ایران با این بخش از قواعد بانکوک را می‌توان «انطباق نسبی» ارزیابی کرد.

#### د) ارزیابی منع بازرسی‌های تحقیرآمیز و حفظ کرامت انسانی

قواعد ۱۹ تا ۲۱ قواعد بانکوک بر رعایت کرامت انسانی در بازرسی بدنی زنان زندانی تأکید داشته و دولت‌ها را مکلف می‌کند بازرسی‌ها صرفاً در موارد ضروری، توسط مأموران زن آموزش‌دیده، با رعایت حریم خصوصی و حتی‌الامکان با استفاده از روش‌های جایگزین مانند تجهیزات الکترونیکی انجام شود. این قواعد همچنین بازرسی‌های برهنه‌کننده و تحقیرآمیز را مغایر با کرامت انسانی دانسته و بر پیشگیری از هرگونه سوءرفتار یا خشونت جنسی تأکید می‌کند.

در نظام حقوقی ایران، اصل ۲۲ قانون اساسی حیثیت، جان، مال و حقوق اشخاص را مصون از تعرض دانسته و اصل ۳۹ قانون اساسی هرگونه هتک حرمت و حیثیت نسبت به اشخاص بازداشت‌شده، زندانی یا تبعیدشده را ممنوع اعلام کرده است. همچنین، قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳، به‌ویژه بند ۶، هرگونه رفتار تحقیرآمیز، اذیابی و مغایر با کرامت انسانی نسبت به متهمان و محکومان را ممنوع می‌داند. افزون بر این، آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ نیز رعایت کرامت انسانی، حفظ حقوق زندانیان و ممنوعیت رفتارهای موهن را از اصول حاکم بر اداره مؤسسات کیفری مقرر کرده است.

### مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

با وجود این، مقررات داخلی ضوابط اختصاصی و تفصیلی قواعد ۱۹ تا ۲۱ بانکوک، از جمله اولویت استفاده از تجهیزات جایگزین بازرسی بدنی، الزامات ویژه‌ی بازرسی زنان توسط کارکنان آموزش‌دیده و استانداردهای اختصاصی پیشگیری از بازرسی‌های تحقیرآمیز را به‌صورت جامع پیش‌بینی نکرده است. ازاین‌رو، هرچند نظام حقوقی ایران اصل حفظ کرامت انسانی و منع رفتارهای تحقیرآمیز را به رسمیت شناخته است، اما میزان انطباق آن با قواعد ۱۹ تا ۲۱ بانکوک را می‌توان «انطباق نسبی» ارزیابی کرد؛ زیرا حمایت‌های کلی در قوانین داخلی وجود دارد، اما مقررات اختصاصی ناظر بر بازرسی زنان زندانی با استانداردهای قواعد بانکوک به‌طور کامل همسو نیست.

#### ه) ارزیابی پیشگیری از خشونت جنسیتی و حمایت از زنان آسیب‌دیده

قواعد ۶، ۷، ۲۵ و ۳۱ قواعد بانکوک دولت‌ها را مکلف می‌کند زنان زندانی در معرض خشونت یا دارای سابقه‌ی خشونت جنسیتی را شناسایی کرده، حمایت‌های پزشکی، روان‌شناختی و اجتماعی لازم را برای آنان فراهم آورند، سازوکارهای محرمانه شکایت را پیش‌بینی کنند و از هرگونه خشونت، سوءاستفاده یا آزار جنسی در محیط زندان پیشگیری نمایند.

در نظام حقوقی ایران، اصل ۲۲ قانون اساسی بر مصونیت حیثیت و حقوق اشخاص و اصل ۳۹ قانون اساسی بر ممنوعیت هتک حرمت و حیثیت افراد بازداشت‌شده و زندانی تأکید دارد. همچنین قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳، هرگونه رفتار غیرقانونی، تحقیرآمیز و خارج از ضوابط قانونی نسبت به متهمان و محکومان را ممنوع می‌داند. افزون بر این، ماده‌ی ۲ آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۴۰۰ رعایت کرامت انسانی، حقوق شهروندی، توجه به شرایط جنسیتی، حفظ حریم خصوصی و برخورداری از حقوق عادلانه بدون تبعیض را از اصول بنیادین اداره‌ی مؤسسات کیفری اعلام کرده و ماده‌ی ۱۰۷ نیز بر حمایت از حقوق زندانیان، رسیدگی به موارد نقض حقوق آنان و همکاری با مراجع نظارتی تأکید دارد.

با وجود این، در مقایسه با قواعد بانکوک، مقررات داخلی سازوکارهای اختصاصی و جامعی برای شناسایی زنان قربانی خشونت جنسیتی، ارائه‌ی خدمات تخصصی روان‌شناختی مبتنی بر آسیب، ایجاد نظام مستقل و محرمانه‌ی رسیدگی به شکایات مربوط به خشونت

جنسی و حمایت ویژه از زنان آسیب‌دیده پیش‌بینی نکرده است. از این‌رو، هرچند نظام حقوقی ایران بر حفظ کرامت انسانی و منع رفتارهای تحقیرآمیز تأکید دارد، میزان انطباق آن با استانداردهای قواعد بانکوک در زمینه‌ی پیشگیری از خشونت جنسیتی و حمایت از زنان آسیب‌دیده را می‌توان «انطباق نسبی» ارزیابی کرد.

#### و) ارزیابی تدابیر غیرسالب آزادی و جایگزین‌های حبس

قواعد ۵۷ تا ۶۲ قواعد بانکوک دولت‌ها را تشویق می‌کند که به‌ویژه در مورد زنان باردار، مادران دارای فرزند و مرتکبان جرایم غیرخشونت‌آمیز، تا حد امکان از تدابیر غیرسالب آزادی و مجازات‌های جایگزین حبس استفاده کنند. این قواعد بر اصل فردی‌سازی مجازات، تناسب، حفظ بنیان خانواده و رعایت منافع عالیه کودک تأکید دارد.

در نظام حقوقی ایران، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با پیش‌بینی نهادهایی مانند تعویق صدور حکم (مواد ۴۰ تا ۴۵)، تعلیق اجرای مجازات (مواد ۴۶ تا ۵۴)، مجازات‌های جایگزین حبس (مواد ۶۴ تا ۸۷)، آزادی مشروط (مواد ۵۸ تا ۶۰) و نظام نیمه‌آزادی (مواد ۵۶ و ۵۷)، زمینه‌ی استفاده از تدابیر غیرسالب آزادی را فراهم کرده است. همچنین، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با پیش‌بینی قرارهای تأمین متناسب، از جمله التزام به حضور با قول شرف، التزام با تعیین وجه التزام، اخذ کفالت و وثیقه (مواد ۲۱۷ تا ۲۴۷)، بر اصل ضرورت و تناسب در محدودیت آزادی اشخاص تأکید دارد.

با وجود این، مقررات داخلی امتیاز یا حمایت ویژه‌ای برای زنان، به‌ویژه زنان باردار، مادران دارای فرزند خردسال یا زنان آسیب‌پذیر، در بهره‌مندی از نهادهای ارفاقی پیش‌بینی نکرده است و اعمال این نهادهای عمدتاً تابع شرایط عمومی قانونی است. در حالی که قواعد بانکوک استفاده از تدابیر غیرسالب آزادی را با رویکردی جنسیت‌محور و با لحاظ منافع کودک و شرایط خاص زنان توصیه می‌کند، حقوق ایران چنین رویکرد اختصاصی را به‌صورت صریح نپذیرفته است.

از این‌رو، هرچند نظام حقوقی ایران از حیث پیش‌بینی نهادهای ارفاقی و مجازات‌های جایگزین حبس دارای ظرفیت‌های قابل توجهی است، اما عدم پیش‌بینی معیارهای ویژه برای زنان زندانی موجب می‌شود میزان انطباق آن با قواعد ۵۷ تا ۶۲ بانکوک «انطباق نسبی» ارزیابی شود.

#### مؤخره

قواعد بانکوک به عنوان نخستین سند بین‌المللی اختصاصی در حوزه‌ی حقوق زنان زندانی، با رویکردی مبتنی بر کرامت انسانی، برابری ماهوی و عدالت جنسیتی، استانداردهایی فراتر از قواعد عمومی رفتار با زندانیان ارائه کرده است. این قواعد با شناسایی نیازهای خاص زنان در فرآیند عدالت کیفری، به دولت‌ها پیرامون اتخاذ تدابیر حمایتی در زمینه‌ی سلامت، بارداری، مادری، پیشگیری از خشونت جنسیتی، حفظ کرامت انسانی و توسعه تدابیر غیرسالب آزادی توصیه می‌کند.

بررسی تطبیقی مقررات داخلی جمهوری اسلامی ایران با استانداردهای قواعد بانکوک نشان می‌دهد که هرچند اصولی هم‌چون حفظ کرامت انسانی، منع رفتارهای تحقیرآمیز، حق دسترسی به خدمات درمانی و پیش‌بینی برخی نهادهای ارفاقی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قانون مجازات اسلامی، قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مورد توجه قرار گرفته است، اما این مقررات عمدتاً بر حمایت‌های عمومی از زندانیان استوار بوده و در بسیاری از موارد، حمایت‌های اختصاصی و جنسیت‌محور پیش‌بینی‌شده در قواعد بانکوک را به‌صورت صریح و نظام‌مند منعکس نمی‌کند.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که مهم‌ترین فاصله میان نظام حقوقی ایران و قواعد بانکوک، نه در پذیرش اصول کلی حقوق بشر، بلکه در عدم نهادینه‌سازی رویکرد برابری ماهوی و عدالت جنسیتی در سیاست جنایی و مقررات مربوط به زنان زندانی است. در حوزه‌هایی هم‌چون حمایت از زنان باردار و مادران زندانی، سلامت باروری، شناسایی زنان آسیب‌دیده از خشونت، پیشگیری از خشونت جنسیتی و بهره‌گیری از تدابیر غیرسالب آزادی، مقررات داخلی هنوز با استانداردهای بین‌المللی فاصله زیادی دارد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که میزان انطباق نظام حقوقی ایران با قواعد بانکوک، انطباقی نسبی است؛ بدین معنا که اگرچه برخی اصول و حمایت‌های عمومی در قوانین داخلی پیش‌بینی شده است، اما بسیاری از الزامات اختصاصی این قواعد هنوز در سطح قانون‌گذاری و اجرا تحقق نیافته است. از این‌رو، بازنگری در مقررات مرتبط با زنان زندانی، تقویت حمایت‌های جنسیت‌محور، توسعه مجازات‌های جایگزین حبس، ارتقای خدمات سلامت جسمی و روانی و اصلاح رویه‌های اجرایی، می‌تواند گامی مؤثر در همسوسازی نظام کیفری ایران با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر و ارتقای حمایت از کرامت و حقوق زنان زندانی باشد.

مجله

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



عکس از میزبان

حقوقی

## ■ حقوق متهم در مرحله‌ی بازداشت

بررسی استانداردهای بین‌المللی و چالش‌های نظام قضایی ایران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

رها ثابت سروستانی  
محقق و مدرس دانشگاه



در نظام‌های حقوقی معاصر است. این حق تنها به مرحله‌ی  
محاكمة محدود نمی‌شود، بلکه از نخستین لحظات محروم

حق برخورداری از دادرسی عادلانه از بنیادی‌ترین حقوق  
بشر و از مهم‌ترین تضمین‌های حمایت از کرامت انسانی

شدن فرد از آزادی آغاز می‌شود. تجربه‌ی نظام‌های حقوقی مختلف نشان داده است که بسیاری از موارد نقض حقوق متهمان در فاصله‌ی میان بازداشت و محاکمه رخ می‌دهد؛ مرحله‌ای که فرد در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار دارد و ممکن است در معرض بازداشت خودسرانه، فشار برای اخذ اعتراف یا محرومیت از تضمین‌های اساسی دفاع قرار گیرد. در پاسخ به این نگرانی‌ها، جامعه‌ی بین‌المللی مجموعه‌ای از استانداردهای حقوقی را برای حمایت از افراد بازداشت‌شده تدوین کرده است که مهم‌ترین آن‌ها میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ و مجموعه اصول حمایت از همه‌ی اشخاص تحت هر نوع بازداشت یا زندان مصوب ۱۹۸۸ است. از آن‌جا که ایران در سال ۱۳۵۴ به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی پیوسته است، مفاد آن برای دولت ایران الزام‌آور محسوب می‌شود. این مقاله با بررسی معیارهای بین‌المللی حاکم بر مرحله‌ی بازداشت و تحقیقات مقدماتی، میزان انطباق قوانین و رویه‌های قضایی ایران با این استانداردها را ارزیابی می‌کند.

## استانداردهای بین‌المللی دادرسی عادلانه در مرحله‌ی بازداشت

ماده‌ی ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق آزادی و امنیت شخصی را به رسمیت شناخته و مقرر می‌کند که هیچ‌کس نباید به طور خودسرانه بازداشت یا زندانی شود. کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل تأکید کرده است که مفهوم «خودسرانه» صرفاً به معنای غیرقانونی بودن نیست، بلکه بازداشت‌هایی را نیز در بر می‌گیرد که فاقد ضرورت، تناسب یا انصاف باشند. مطابق بند دوم ماده‌ی ۹ میثاق، هر شخص بازداشت‌شده باید در زمان بازداشت از دلایل آن آگاه شود و در کوتاه‌ترین زمان ممکن از اتهامات وارده مطلع گردد. این حق، شرط لازم برای دفاع مؤثر و کنترل قانونی بودن اقدامات مقامات دولتی است. مجموعه اصول حمایت از افراد بازداشت‌شده نیز بر لزوم اطلاع‌رسانی روشن درباره‌ی حقوق و وضعیت حقوقی فرد تأکید می‌کند.

از دیگر تضمین‌های بنیادین، حق دسترسی سریع و مؤثر به وکیل است. ماده‌ی ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی این حق را از ارکان دادرسی عادلانه می‌داند. هم‌چنین اصول بنیادین نقش وکلا مقرر می‌کند که افراد بازداشت‌شده باید بدون تأخیر و مداخله غیرموجه

امکان مشورت با وکیل منتخب خود را داشته باشند. در حقوق بین‌الملل معاصر، دسترسی فوری به وکیل یکی از مهم‌ترین ابزارهای پیشگیری از شکنجه، رفتارهای غیرانسانی و اخذ اعترافات اجباری محسوب می‌شود. حق سکوت و منع اجبار فرد به شهادت علیه خود نیز از اصول بنیادین دادرسی عادلانه است که در ماده‌ی ۱۴ میثاق مورد تصریح قرار گرفته است. این اصل ارتباط نزدیکی با ممنوعیت شکنجه و سایر اشکال فشار بر متهم دارد و یکی از تضمین‌های اصلی صحت و اعتبار فرایند کیفری به شمار می‌آید.

علاوه بر این، هر فرد بازداشت‌شده باید بتواند قانونی بودن بازداشت خود را نزد یک مرجع قضایی مستقل به چالش بکشد. این تضمین که در حقوق بین‌الملل با عنوان حق اعتراض قضایی به بازداشت شناخته می‌شود، از مهم‌ترین ابزارهای پیشگیری از محرومیت خودسرانه از آزادی است.

## جایگاه حقوق متهم در قوانین ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شماری از مهم‌ترین تضمین‌های دادرسی عادلانه را به رسمیت شناخته است. اصل ۳۲ بر قانونی بودن بازداشت و ضرورت اعلام فوری اتهام تأکید دارد، اصل ۳۵ حق برخورداری از وکیل را تضمین می‌کند، اصل ۳۷ اصل برائت را به رسمیت می‌شناسد و اصل ۳۸ هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار را ممنوع اعلام می‌کند. هم‌چنین قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نسبت به قوانین پیشین حمایت‌های بیش‌تری از حقوق متهم پیش‌بینی کرده و بر حق آگاهی از اتهام، ارتباط با خانواده و دسترسی به وکیل تأکید دارد. با این حال، وجود این تضمین‌ها در قوانین به تنهایی برای تأمین دادرسی عادلانه کافی نیست و ارزیابی میزان انطباق با استانداردهای بین‌المللی مستلزم بررسی نحوه‌ی اجرای آن‌ها در عمل است.

## چالش‌های انطباق نظام قضایی ایران با استانداردهای بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین چالش‌ها به محدودیت حق انتخاب وکیل در برخی پرونده‌های امنیتی مربوط می‌شود. بر اساس تبصره‌ی ماده‌ی ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، متهمان این دسته از پرونده‌ها در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی تنها می‌توانند از میان وکلای مورد تأیید رئیس

کارآمدی نظارت قضایی در برخی پرونده‌های حساس مطرح کرده‌اند. تحقق نظارت مؤثر مستلزم آن است که مقام قضایی بتواند فارغ از ملاحظات سیاسی یا امنیتی درباره‌ی ادامه یا پایان بازداشت تصمیم‌گیری کند.

### در نهایت

بررسی استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر نشان می‌دهد که حق دادرسی عادلانه از زمان بازداشت آغاز می‌شود و مجموعه‌ای از تضمین‌های بنیادین از جمله منع بازداشت خودسرانه، حق اطلاع از اتهام، دسترسی مؤثر به وکیل، حق سکوت، منع اجبار به اقرار و حق اعتراض قضایی به بازداشت را در بر می‌گیرد. این حقوق از ارکان حاکمیت قانون و حفاظت از کرامت انسانی به شمار می‌روند.

هرچند بسیاری از این اصول در قوانین ایران به رسمیت شناخته شده‌اند، گزارش‌های سال‌های اخیر از بازداشت‌های گسترده، محدودیت‌های اعمال‌شده بر حقوق دفاعی متهمان، نگرانی درباره‌ی روند تحقیقات مقدماتی و افزایش شمار اعدام‌ها در بسیاری از پرونده‌های محل مناقشه، پرسش‌های جدی درباره‌ی میزان اجرای عملی این تضمین‌ها مطرح کرده است. در نهایت، رعایت حقوق متهم از زمان بازداشت تا محاکمه صرفاً یک تعهد ناشی از حقوق بین‌الملل نیست، بلکه معیاری برای سنجش میزان پایبندی هر نظام حقوقی به عدالت، حاکمیت قانون و کرامت انسانی است. نزدیک شدن قوانین و رویه‌های قضایی ایران به استانداردهای بین‌المللی دادرسی عادلانه می‌تواند نقش مهمی در تقویت اعتماد عمومی، حمایت از حقوق بشر و تحکیم نظام عدالت کیفری ایفا کند.

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

قوه‌ی قضاییه وکیل انتخاب کنند. این محدودیت با اصل استقلال و آزادی انتخاب وکیل که در اسناد بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است، سازگاری کامل ندارد. مسئله‌ی دیگر، استفاده‌ی گسترده از بازداشت موقت در برخی پرونده‌های سیاسی و امنیتی است. استانداردهای بین‌المللی تأکید می‌کنند که بازداشت موقت باید اقدامی استثنایی باشد و آزادی متهم تا زمان محاکمه اصل محسوب می‌شود. با این حال، گزارش‌های منتشرشده از سوی نهادهای بین‌المللی حقوق بشر حاکی از مواردی از بازداشت‌های طولانی‌مدت پیش از محاکمه در ایران است. هم‌چنین نهادهای بین‌المللی بارها نگرانی خود را درباره‌ی استفاده از اعترافات اخذ شده‌ی تحت فشار یا پخش اعترافات تلویزیونی اعلام کرده‌اند. هرچند

قانون اساسی ایران اعتبار اقرار ناشی از اجبار را مردود می‌شمارد، نبود دسترسی مؤثر به وکیل در مراحل حساس تحقیقات و فقدان نظارت مستقل کافی می‌تواند امکان ارزیابی داوطلبانه بودن اقرارها را دشوار سازد.

### استقلال نظارت قضایی

نظارت قضایی مستقل بر بازداشت از عناصر اساسی دادرسی عادلانه است. مطابق استانداردهای بین‌المللی، هر فرد بازداشت‌شده باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن نزد یک مقام قضایی مستقل حاضر شود تا قانونی بودن بازداشت وی مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه این اصل در قوانین ایران پیش‌بینی شده است، گزارش‌های مختلف بین‌المللی نگرانی‌هایی را درباره‌ی میزان استقلال و



عکس از شبکه‌های اجتماعی



عکس از خط صلح

حقوقی

# ■ سلول انفرادی؛ جایی برای شکستن انسان

حبس انفرادی چگونه روان، جسم و هویت زندانی سیاسی را هدف می‌گیرد؟

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

مرضیه محبی  
وکیل دادگستری



تنهایی و قطع پیوند با جهان چگونه بشر را از پای درمی‌آورد و جمهوری اسلامی چرا در مجموعه‌ی بی‌بدیل و پیشرفته‌ی شکنجه‌های جسمانی و روحی‌اش، مخالفان خود را بیش از هر چیز با سلول انفرادی زجر می‌دهد؟

زندان انفرادی چیست، چه شرایطی دارد، ماهیتاً شکنجه است یا کیفر، و چگونه زندانی را از پا درمی‌آورد و روان او را دستخوش آشوب می‌کند؟

به موجب قاعده‌ی ۴۴ از «مجموعه قواعد نلسون ماندلا» (حداقل قواعد استاندارد سازمان ملل متحد برای رفتار با زندانیان)، زندان انفرادی، به معنای حبس زندانی به مدت ۲۲ ساعت یا بیشتر در روز، بدون تماس انسانی معنادار است. و حبس انفرادی طولانی مدت به بیش از ۱۵ روز متوالی حبس در تنهایی، اطلاق می‌شود. به موجب قاعده‌ی ۴۳ همین سند، استفاده از حبس انفرادی طولانی مدت یا نامحدود، ممنوع و مصداق شکنجه یا رفتار ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز تلقی می‌گردد.

برخی حقوقدانان، حبس در انفرادی را کیفر و برخی، نوعی شکنجه به حساب می‌آورند. به نظر می‌رسد حبس در سلول انفرادی، در مراحل مختلف دادرسی، ماهیت متفاوتی دارد؛ اگر در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی و قبل از صدور حکم قطعی اعمال شود، مصداق شکنجه است و قاعدتاً برای ارباب متهم یا واداشتن او به اقرار یا همکاری اطلاعاتی انجام می‌شود و اگر در زمان اجرای حکم قطعی حبس، چنین ستمی بر زندانی نازل شود، کیفری تلقی می‌گردد که بدون محاکمه و صدور حکم قانونی، بر زندانی اعمال شده است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مقام رسیدگی به تقاضای ابطال آن بخش از آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها که برای تنبیه زندانیان، حبس انفرادی را مقرر کرده بود، استدلال نموده است: «نظر به اینکه از طرف مقنن حکمی در باب مجازات حبس به صورت انفرادی انشاء نشده و اجرای آن که موجب محرومیت زندانی از مجالست و گفتگو با سایر زندانیان و تألمات روحی و تبعات ناموزن ناشی از آن است، از مصادیق بارز شدت عمل در نحوه و کیفیت اجرای مجازات حبس میباشد» (رای شماره‌ی ۴۳۵ تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری).

اما زیستن به خشونت و اجبار در تنهایی مطلق، با انسان چه می‌کند و چرا جمهوری اسلامی متهمان سیاسی را به سیاه‌چاله‌های تنهایی می‌اندازد؟

انفرادی، قفسی است نفوذناپذیر و بی‌روزن که ناگهان همه‌ی پیوندهای آدمی با جهان و انسان را قطع می‌کند و احساس به‌خودرهاشدگی، تنهایی و بی‌پناهی غیرقابل‌تحملی را به جان انسان می‌اندازد؛ به‌خصوص که معمولاً بازجویان راه‌های ارتباط زندانی با بستگانش را نیز در طول دوره‌ی بازداشت قطع و اخبار نومیدکننده‌ای از آن‌ها را به دروغ به زندانی منتقل می‌کنند.

در سلول برهنه‌ی سیمانی که معمولاً مساحت آن چهار متر مربع بیشتر نیست و نور سفید تندی بی‌وقفه در آن می‌تابد، نه رنگ هست، نه صدا، نه کلامی از انسان دیگری، نه وزش هوایی و نه درکی از زمان؛ روز و شب در هم می‌آمیزد و زمان می‌گریزد. و بدین‌سان مغز که هیچ محرکی به آن نمی‌رسد، در پردازش اطلاعات درمی‌ماند و به‌صورت خودکار شروع به تولید محرک می‌کند. زندانی ممکن است صداهایی بشنود، سایه‌هایی ببیند یا حتی بوی خاصی را احساس کند که غیرواقعی است. درک او از گذر شبانه‌روز از بین می‌رود. لحظه‌ها روی دیوارهای سیمانی لنگر می‌اندازند و ساعت‌ها سنگین‌تر از روز

می‌شوند و روزها کش می‌آیند و پایان نمی‌گیرند. زندانی توان تمرکز روی یک موضوع ساده، به یاد آوردن خاطرات گذشته و گاهی حتی ادای کلمات معمول را از دست می‌دهد و در برهوت ویرانگر تنهایی غرق می‌شود، از تنش جدا می‌شود و توهم، وجودش را فرامی‌گیرد. طولانی شدن زمان حبس انفرادی سبب می‌شود که زندانی خود را در این توهّمات گم کند و هویت، قابلیت‌های فردی و خوی مبارزه را از دست بدهد.

اما ستم انفرادی تنها بر روان تحمیل نمی‌شود؛ جسم نیز به استرس مزمن و شرایط محیطی واکنش نشان می‌دهد. فقدان چرخه‌ی شب و روز و اضطراب دائمی به بی‌خوابی، خواب‌های منقطع و کابوس‌های پایان‌نیافتنی منتهی می‌شود. تپش قلب، تعریق سرد و نوسانات شدید فشار خون آغاز می‌گردد. تنگنای بی‌رحمانه‌ی فضا، ورزش یا راه رفتن طبیعی را ناممکن می‌کند، عضلات را تحلیل می‌برد و دردهای استخوانی و مفصلی را تشدید می‌کند. کاهش شدید اشتها، تهوع، دردهای معده و به‌دنبال آن کاهش وزن شدید هم پس از چندی از راه می‌رسند و تحمل هستی را سخت و عذاب‌آور می‌کنند.

در نتیجه، حبس انفرادی جنایتی خاموش علیه تمامیت روانی و جسمانی آدمی و راهی برای انسان‌زدایی از زندانی، انقیاد مطلق او و رنگ باختن ایمان، آرمان‌ها و اصولش است.

زندانی سیاسی ایران، که از شمول قانون جرم سیاسی خارج است و او را متهم امنیتی می‌نامند تا از امتیازات سیاسی بودن محروم باشد، از وکیل، حق دفاع، حق اطلاع‌رسانی و تماس با خانواده و سایر حقوق ناشی از اجرای قانون آیین دادرسی کیفری محروم است و علاوه بر همه‌ی این‌ها، باید طیف گسترده‌ای از شکنجه‌های غیرانسانی، از جمله حبس در سلول‌های انفرادی را هم تحمل کند.

در منظر نظام قضایی جمهوری اسلامی، زندانی سیاسی شکار بی‌پناهی است که باید با اعمال حداکثر ممکن شکنجه، به متاعی برای بهره‌برداری رسانه‌های رژیم بدل شود. مراجع بین‌المللی حقوق بشر بارها به حکومت ایران درباره‌ی نقض قواعد ماندلا تذکر داده‌اند، اما نه آن‌ها ابزار و ضمانت اجرای لازم را دارند و نه حکومت ایران ذره‌ای از ستمگری کوتاه می‌آید.

با وجود همه‌ی این‌ها، زندانیان سیاسی در ایران خویشتن را با مقاومتی سخت از ویرانگری حبس انفرادی در امان نگه می‌دارند. زندانی سیاسی اندوخته‌ای از کلمات و ایمان رهایی‌بخش دارد که می‌تواند با آن‌ها دقایق را به هم وصل کند؛ می‌تواند حرف بزند و نظریه تولید کند؛ می‌تواند مغز را، به سعی خود، زنده و فعال نگه دارد؛ می‌تواند با واژه‌ها رنگ و موسیقی بیافریند؛ و می‌تواند ثابت کند که انسان همچنان بر فراز بلندمرتبه‌ی اجتماع ایستاده است و آن‌که تحقیر می‌شود، نظام شکنجه‌گر است.

لازم است ادای دینی کنیم به وحید افکاری، زندانی سیاسی شیراز، که پس از قتل برادرش «نوید»، همه‌ی قلعه‌های صعب‌زدان انفرادی را با تحمل قهرمانانه‌ی ۱۶۷۹ روز حبس انفرادی فتح کرد، ماند و به مبارزه ادامه داد.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



حقوق بشر

## ■ وکیل آباد، زندان فراموش شده

روایتی از تعلیق، خشونت و مقاومت در زندان وکیل آباد مشهد

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

مجید شیعه‌علی  
فعال مدنی



بازداشتی‌ها در این مدت از بیش از هزار نفر به حدود چهارصد نفر کاهش یافته است، اما فرآیند رسیدگی قضایی بسیاری از آن‌ها پیشرفتی نداشته و یک تعلیق چند ماهه در زندان را تجربه کرده‌اند؛ پرونده‌هایی که در بسیاری موارد تهدید گذراندن تمامی جوانی فرد در زندان را هم‌چون شمشیر داموکلیس بر بالای سر ایشان نگاه داشته است.

دشوارتر بودن تعلیق نسبت به دردهای سنگین را نه تنها تجربه‌ی مشترک بازداشت‌شدگان تأیید می‌کند، بلکه آزمایش‌های ساده‌ی علمی نیز مؤید آن است. در یک بررسی ساده، وقتی افراد را با این دو گزینه مواجه می‌کنند که میان صبر کردن و دست بردن به دستگاه شوک‌دهنده یکی را انتخاب کنند، پس از چند دقیقه تصمیم می‌گیرند به جای صبر، رنج قطعی کنونی را تجربه کنند. به همین دلیل است که محدودیت زمانی بازداشت موقت یکی از حقوق بازداشت‌شدگان قلمداد می‌شود. این محدودیت در قوانین ایران یک سال است؛ مدتی که در عمل، دست بازپرس و دستگاه قضایی را بسیار بیش از حد ضرورت برای اعمال فشار بر بازداشت‌شدگان باز می‌گذارد و از سوی دیگر، در بسیاری از موارد نیز همین محدودیت در عمل نقض می‌شود.

تنها رنج ناروای این چندصد زندانی اعتراضات — که عموماً از جوانان دهک‌های پایین اقتصادی هستند — تعلیق بلندمدت نیست؛ آن‌ها برای استفاده از ابزارهای بدیهی که معمولاً مورد استفاده‌ی زندانیان عادی زندان وکیل‌آباد است نیز با محدودیت مواجه هستند. تعداد بالای بازداشت‌شدگان و نگرانی دستگاه‌های امنیتی زندان، منجر به آن شده است که ارتباط زندانیان را به عنوان یک تهدید قلمداد کرده و ارتباط اتاق‌های یک سالن با یکدیگر را ممنوع کنند و علاوه بر آن، ارتباط میان سالن‌ها نیز ممنوع شود و به همین سبب، دسترسی به هواخوری، در جهت جلوگیری از چنین ارتباط‌هایی، قطع گردد. برای اعمال این قواعد سخت‌گیرانه، مدیران بند قرنطینه، زندانیان با محکومیت‌های غیر سیاسی — عقیدتی را که سطح خشونت بالایی در رفتار دارند، به عنوان انتظامات بند انتخاب کردند. خشونت این افراد در برخورد با زندانیان اعتراضات، منجر به ضرب و شتم‌های متعدد و مکرر در طی این مدت شده است.

## صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

**مسئله در ماه اخیر، وقتی بالا گرفت که در نیمه‌شب یکی از بازداشت‌شدگان چنان مورد تهاجم انتظامات قرار گرفت که تمام هم‌سالنی‌ها را متأثر ساخت. این تهاجم منجر به آن شد که زندانیان وکیل‌آباد دست به اعتصاب دسته‌جمعی بزنند؛ اقدامی که سابقه‌ی زیادی در این زندان ندارد. اعتصاب آن‌ها که تا نیمه‌های شب بعد ادامه یافت، موفق شد تا مسئولان بند را مجبور کند انتظامات و زندانیان ارشد از آن‌ها را ردبند کنند.**

مسئله در ماه اخیر، وقتی بالا گرفت که در نیمه‌شب یکی از بازداشت‌شدگان چنان مورد تهاجم انتظامات قرار گرفت که تمام هم‌سالنی‌ها را متأثر ساخت. این تهاجم منجر به آن شد که زندانیان وکیل‌آباد دست به اعتصاب دسته‌جمعی بزنند؛ اقدامی که سابقه‌ی زیادی در این زندان ندارد. اعتصاب آن‌ها که تا نیمه‌های شب بعد ادامه یافت، موفق شد تا مسئولان بند را مجبور کند انتظامات و زندانیان ارشد از آن‌ها را ردبند کنند. هرچند در نهایت این روند منجر به برخورد امنیتی با برخی از بازداشت‌شدگان شد، اما یک دستاورد بزرگ در کسب حقوق زندانیان وکیل‌آباد محسوب می‌شود.

اهمیت چنین تجربه‌ای منجر به جلب توجه رسانه‌ای گسترده به زندانیان اعتراضات وکیل‌آباد نشد. پیش از این نیز نقض‌های گسترده‌ی حقوق تعداد زیادی از زندانیان وکیل‌آباد نتوانسته بود توجه درخوری را جلب کند. این شرایط رعب‌انگیز زندان وکیل‌آباد و توجه کم‌تر به آن، محدود به بازداشت‌شدگان اعتراضات اخیر نیست. در اسفندماه سال قبل، وقتی در بهترین بند این زندان با هم‌اتاقی‌هایم گپ می‌زدیم، تجربه‌ی آن‌ها توجه مرا جلب کرد. آن‌ها دو برادر سارق بودند. این دو برادر، سرقت را از جنوب کشور شروع کرده بودند و شهر به شهر سرقت می‌کردند و در مسیر بازگشت به مشهد بودند که در کرمان بازداشت و در نهایت به زندان وکیل‌آباد منتقل شدند و پس از مدتی توانستند به بهترین بند این زندان برسند. اما وقتی از تجربه‌ی خود می‌گفتند، مشتاق بازگشت به زندان کرمان بودند. آن‌ها با جمع‌بندی تجربه‌ی سایر زندانیان، وکیل‌آباد را به عنوان یکی از امنیتی‌ترین زندان‌های کشور معرفی می‌کردند.

شاید یکی از علت‌های این وضعیت، حضور کم‌تر زندانیان سیاسی و عقیدتی و در نتیجه، کم‌رنگ‌تر بودن مبارزه‌ی آن‌ها برای احقاق حقوق زندانیان در طی دهه‌های اخیر بوده است. محدود بودن تعداد آن‌ها منجر به آن شده است که مسئولان وکیل‌آباد بتوانند یک سیاست‌گذاری به شدت امنیتی، اما نانوشته، را به اجرا درآورند. به جز در بازه‌ی اعتراضات مهسا و دی‌ماه گذشته، آن‌ها در عمل زندانیان سیاسی و عقیدتی را طوری میان بندها توزیع می‌کنند که در هیچ کدام از بندها حلقه‌ی قابل توجهی ایجاد نشود.

زندانیان سیاسی و عقیدتی معمولاً بین بندهای سه، چهار و شش-یک توزیع می‌شوند. شرایط در بند شش-یک سخت‌تر است. آن‌ها به‌جای بندی با سالن‌های بزرگ، در سوئیت‌های کوچکی با تعداد محدودی زندانی نگهداری می‌شوند و دسترسی به تلفن و ملاقات محدود و حتی در مواردی ممنوع است. زندانیان عقیدتی و امنیتی این بند، به‌صورت ویژه در سوئیت‌های دو یا سه‌نفره نگهداری می‌شوند. در سایر بندها نیز شمار زندانیان سیاسی و عقیدتی به دو رقم نمی‌رسد و معمولاً از جریان‌هایی در کنار هم قرار می‌گیرند که احتمال تعارض و اختلاف میان آن‌ها در بالاترین سطح ممکن باشد.

چنین شرایطی نه‌تنها نقض حقوق زندانیان است و قاعده‌ی تفکیک جرایم را نقض می‌کند، بلکه اطلاع‌رسانی درباره‌ی شرایط زندانیان را دشوارتر می‌کند و هم‌چنین فرصت کنش جمعی آنان برای بهبود شرایط تحمل حبس برای همه‌ی زندانیان را نیز محدودتر می‌سازد. البته با افزایش تعداد بازداشت‌شدگان سیاسی و عقیدتی از یک سو، و افزایش شناخت بازداشت‌شدگان از حقوق خود از سوی دیگر، احتمال مبارزه‌ی بیش‌تر برای احقاق این حقوق افزایش می‌یابد.

چنان‌که در تجربه‌ی زندان‌هایی مانند اوین دیده می‌شود، تعداد بالای زندانیان سیاسی و عقیدتی و مبارزه‌ی آن‌ها برای حقوقشان توانسته است تجربه‌ی زندان را برای دیگر زندانیان نیز آسان‌تر کند. هرچند این هزینه‌ی گزافی برای دستاوردی محدود است. در نهایت، وضعیت زندانیان در بهترین زندان‌های ایران قابل قیاس با زندان‌های کشورهای توسعه‌یافته نیست. در یک پژوهش، تصاویری از زندان‌هایی در کشورهای نوردیک را در کنار تصاویری از هتل‌های پنج‌ستاره به مخاطبان نشان می‌دادند و از آن‌ها می‌خواستند زندان را از هتل تشخیص دهند. میزان بالای خطای مخاطبان نشان می‌داد که امکانات زندان می‌تواند تا چه اندازه متفاوت باشد.

روایت زندانی قاتلی که اره‌برقی ابزار قتلش بوده، اما به همان اره‌برقی برای باغبانی دسترسی دارد، در قیاس با تجربه‌ی زندانیانی که دسترسی محدودی به آینه دارند یا برای آشپزی تنها از درِ قوطی‌های

کنسرو استفاده می‌کنند، شاید نشان‌دهنده‌ی طیف گسترده‌ی تفاوت باشد. هرچند از آن مهم‌تر، شاخص تعداد زندانی به‌ازای هر هزار شهروند است. هرچند بسیاری از دولت‌های ضعیف نیز اعداد پائینی در این شاخص نشان می‌دهند که حاصل ناتوانی آن‌ها در برخورد با مجرمان است، اما کشورهای شمال توسعه‌یافته‌ای هم‌چون ژاپن و کشورهای شمال اروپا نیز در این شاخص صدرنشین هستند.

ظرفیت پائین زندان‌ها در کنار عدد بزرگ این شاخص شرایط را بحرانی‌تر نیز می‌سازد؛ این یکی از اصلی‌ترین منابع رنج را برای زندانیان فراهم می‌سازد. تراکم جمعیت منبع اصلی رنج است. به طور مثال بیش از هزار بازداشتی دی ماه در سالنی چهارصد تختی نگهداری می‌شدند. این تراکم جمعیت نه تنها منجر می‌شد که بسیاری از زندانیان به اصطلاح زندان کف‌خواب و کریدورخواب (نه تنها تخت ندارند بلکه در فضای اتاق نیز جا نمی‌شوند) باشند بلکه دسترسی به سرویس بهداشتی، تلفن، فضایی برای نگهداری لوازم و سایر موارد چنان کاهش می‌دهد که تمامی زمان طول زندانی در صف‌های طولانی می‌گذرد.

مسیر ارتقای سطح رعایت حقوق زندانیان نباید تنها از طریق مبارزه‌ی کنش‌گران سیاسی و مدنی زندانی محقق شود، بلکه باید مورد توجه تمامی شهروندان باشد. این توجه شهروندان نباید منحصر به شرایط زندانیان سیاسی و عقیدتی، آن هم در زندان‌های اصلی کشور، باشد، بلکه باید تمامی زندانیان در تمامی زندان‌ها را دربر گیرد. تجربه‌ی چنین رنج‌هایی تنها به یک قشر خاص آسیب وارد نمی‌کند، بلکه تمامی اقشار را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. از جمله آن‌که زندانی زیاد و زندان سخت به معنای هزینه‌ی بالاتر برای ریسک‌پذیری است و سرکوب ریسک‌پذیری، فرصت‌های توسعه را کاهش می‌دهد. چنین شرایطی خشونت را در جامعه افزایش می‌دهد و به بسیاری از بحران‌های اجتماعی دامن می‌زند. هرچند هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها نباید عامل اصلی توجه به حقوق زندانیان باشد، بلکه تأکید بر حقوق شهروندی باید به‌عنوان اصلی‌ترین انگیزه‌ی ما برای رعایت حقوق زندانیان مدنظر قرار گیرد و برای تحقق آن مقاومت کنیم.

## صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

شاید یکی از علت‌های این وضعیت، حضور کم‌تر زندانیان سیاسی و عقیدتی و در نتیجه، کم‌رنگ‌تر بودن مبارزه‌ی آن‌ها برای احقاق حقوق زندانیان در طی دهه‌های اخیر بوده است. محدود بودن تعداد آن‌ها منجر به آن شده است که مسئولان وکیل‌آباد بتوانند یک سیاست‌گذاری به‌شدت امنیتی، اما نانوشته، را به اجرا درآورند. به‌جز در بازه‌ی اعتراضات مهسا و دی‌ماه گذشته، آن‌ها در عمل زندانیان سیاسی و عقیدتی را طوری میان بندها توزیع می‌کنند که در هیچ‌کدام از بندها حلقه‌ی قابل‌توجهی ایجاد نشود.



عکس از ایسنا

حقوقی

## ■ ناکارآمدی زندان در کشور گفتگو با دکتر نجفی توانا، رئیس پیشین کانون وکلای مرکز

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

گفتگو از پدram تحسینی



کرد و دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان حافظیه‌ی همان شهر به پایان رساند. در سال ۱۳۵۱ به دانشکده‌ی حقوق

علی نجفی توانا، زاده‌ی سال ۱۳۳۲ در منطقه‌ی الموت قزوین است. وی تحصیلات ابتدایی را در تنکابن سپری

دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ مدرک لیسانس قضایی گردید. نجفی توانا در سال ۱۳۵۸ رهسپار فرانسه شد و در دانشکده‌ی حقوق و علوم انسانی دانشگاه تولوز، دوره‌های تکمیلی رشته‌ی جرم‌شناسی و علوم جنایی را گذراند و سرانجام با دفاع از پایان‌نامه‌ای با عنوان «جرائم اطفال و نوجوانان»، دانشنامه‌ی دکترای حقوق خود را دریافت کرد.

در این شماره از خط صلح با این استاد دانشگاه و رئیس پیشین کانون وکلای مرکز، در خصوص حداقل استانداردهایی که باید در زندان‌ها رعایت شود و نیز مقایسه‌ی این استانداردها با واقعیت‌های موجود در زندان‌های ایران گفتگو کرده‌ایم. در این گفتگو، موضوعاتی چون قواعد ماندلا، سلول انفرادی، مسئولیت دولت‌ها در قبال حقوق زندانیان، تعهدات بین‌المللی ایران و راهکارهای اصلاح نظام زندان‌ها از منظر حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل مورد بحث قرار گرفته است. متن کامل این گفتگو را در ادامه می‌خوانید.

■ اگر بخواهید مهم‌ترین اصل در حقوق بین‌الملل درباره‌ی رفتار با زندانیان را در یک جمله بیان کنید، آن اصل چیست؟

رعایت اصول انسانی برای احیا و بازپروری انسانی که دچار انحراف شده است.

■ در همین اصلی که فرمودید، قواعد ماندلا، بانکوک و پروتکل استانبول هر کدام چه خلأهایی را قرار بود در نظام حقوق بین‌الملل پر کنند؟

تشویق رفتارهای عملی و واکنش‌ها نسبت به زندانیان، بر اساس شعارهایی که در رابطه با جامعه‌پذیری زندانیان مطرح می‌شود و در اصول بین‌المللی مربوط به رعایت حقوق و حال زندانیان در واقع مصوب شده است.

■ این واقعاً خلاء را پر می‌کند؟

بله، در چارچوب اصول زندانبانی هزاره‌ی سوم، ما با چند اصل و مقررات روبه‌رو هستیم که توسط نهادهای بین‌المللی پیش‌بینی و تصویب شده‌اند؛ از جمله در قطعنامه‌های سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن. این اصول عبارت‌اند از: «ایجاد عدالت»، «جلوگیری از اعمال تبعیض»، «بازپروری روانی»، «آموزش جامعه‌پذیری»، «مراقبت پس از خروج»، «حمایت از

خانواده‌ی زندانی» و «اتخاذ تدابیر برای برقراری روابط مستمر بین زندانی و خانواده‌اش». این مقررات و اصول ایجاب می‌کنند که تدابیر مدیریتی، امکانات اقتصادی، فضای کافی و حمایت‌های معنوی و مادی فراهم شود؛ در غیر این صورت، زندان نه‌تنها محل مناسبی برای بازپروری نخواهد بود، بلکه حتی برای نگهداری صرف نیز فاقد ویژگی‌های لازم خواهد بود. به‌عنوان یک جرم‌شناس، همواره بر نظام زندانبانی کشور نقد داشته‌ام. در ارزیابی نظام‌های زندانبانی جهان بر اساس دانش مدیریت زندان‌ها، کیفرشناسی و ارائه‌ی خدمات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، کشورهایی مانند هلند، نروژ و دانمارک تا حد زیادی موفق بوده‌اند. این کشورها در کنار تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم، که خود نوعی پیشگیری کنشی و سیاست جنایی محسوب می‌شود، جمعیت زندانی اندکی دارند و در صورت وجود زندانی، او را با بالاترین استانداردهای انسانی و علمی نگهداری می‌کنند. برخی کشورها نیز کوشیده‌اند اصول بین‌المللی را رعایت کنند، اما به دلیل فقدان امکانات، زندان‌هایشان نه برای بازپروری، بلکه صرفاً برای نگهداری نامناسب زندانیان به‌کار می‌رود. نتیجه‌ی این وضعیت آن است که حدود ۶۰ درصد از زندانیان پس از آزادی مرتکب جرم مجدد می‌شوند. از سوی دیگر، از لحاظ فیزیکی نیز بسیاری از زندان‌ها ظرفیت استاندارد ندارند و با کمبود جدی مواجه‌اند.

■ باتوجه به آن‌چه گفتید، مهم‌ترین فاصله میان استانداردهای بین‌المللی و وضعیت زندان‌های ایران را در چه حوزه‌ای بیش‌تر می‌بینید؟ یعنی این فاصله کجا بیش‌تر دیده می‌شود؟

برای جلوگیری از بیماری، بهتر است کاری کنیم که افراد اصلاً بیمار نشوند. تا زمانی که حقوق اساسی مردم تأمین نشود، از جمله کار، مسکن، آزادی و نیازهای فرهنگی و آموزشی، نمی‌توان انتظار کاهش جمعیت زندانیان را داشت. به شما عرض می‌کنم که تا این نیازها برطرف نشوند، تعداد زندانیان ما قطعاً رو به افزایش خواهد بود؛ شکی در این نیست. نکته‌ی دیگری که باید اشاره کنم این است که من از سال ۱۳۶۳ در مرکز آموزش سازمان زندان‌ها، به تدریس برای مدیران، زندانیان و به‌ویژه نگهبانان مشغول بوده‌ام. از همان زمان همواره تأکید کرده‌ام که از لحاظ فیزیکی امکانات لازم را نداریم، پرسنل آموزش کافی نمی‌بینند و امکانات رفاهی بسیار محدود است. متأسفانه زندان را به گونه‌ای مدیریت می‌کنیم که نه‌تنها جنبه‌ی کیفر

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

کاستی‌ها موجب شده که همواره در معرض نقد محافل بین‌المللی باشیم. البته ممکن است کسانی بگویند که ضوابط ما بی‌عیب و قابل انتقال به دیگران است، اما در مجموع، اصول قانون اساسی این امکان را به ما می‌دهد که از استانداردهای جهانی بهره ببریم.

و ترس از مجازات از بین رفته، بلکه در برخی موارد شرایط به شکلی شده که زندان برای بعضی به محلی برای استراحت و حتی تفریح تبدیل شده است؛ زندانیان غذا می‌خورند، می‌خوابند و ورزش می‌کنند. ضمن این که ملاقات‌های شرعی نیز به راحتی برقرار شده و حتی در برخی موارد شاهد تولد فرزند برای زندانیان هستیم؛ چه مردان و چه زنان. مراقبت‌های پس از خروج نیز بسیار ضعیف است و بودجه کافی برای آن در نظر گرفته نشده است. از طرفی، شورای سلامت زندان‌ها از متخصصان لازم بهره‌مند نیست و در مجموع با کمبود امکانات اقتصادی، تخصصی و مدیریتی مواجه هستیم. این وضعیت باعث شده که بسیاری از زندانیان در داخل زندان با مشکلات متعددی روبه‌رو شوند.

## ■ آیا قوانین ایران به‌خودی‌خود با استانداردهای بین‌المللی تعارض دارند یا مشکل اصلی در نحوه‌ی اجرا و نظارت است؟

برای پیشگیری از بیماری، بهتر است کاری کنیم که افراد اساساً بیمار نشوند. تا زمانی که حقوق شهروندان تأمین نشود، نمی‌توان انتظار داشت که نظام زندانبانی کارآمد باشد. بنده در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در مطبوعات اشاره می‌کردم که آیین‌نامه‌ی زندان‌های کشور ما در آن زمان، متریقی‌تر از بسیاری از قوانین حوزه‌ی قضا بود. متأسفانه آن آیین‌نامه در دهه‌ی ۹۰ دستخوش تغییراتی شد؛ در حالی که در نسخه‌ی پیشین، زندان محلی برای بازپروری، کیفر و نگهداری توأمان تعریف شده بود، اما در اصلاحات جدید، صرفاً بر کیفر و نگهداری تأکید شد و بحث تربیت و اصلاح کم‌رنگ گردید. در نتیجه، قوانین فعلی ما با استانداردهای بین‌المللی فاصله دارند. هرچند ممکن است برخی مواد قانونی از نظر محتوا متریقی باشند، اما امکانات لازم برای اجرای درست آن‌ها فراهم نیست. ما از نظر فیزیکی، تخصصی و مدیریتی توان لازم برای اصلاح و تربیت زندانیان را نداریم.

## ■ در پرونده‌های مربوط به ادعای شکنجه یا مرگ در بازداشت، یک تحقیق مستقل از نظر حقوق بین‌الملل چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

ما به‌عنوان وکیل، هنگام برخورد با برخی زندانیان، گزارش‌هایی درباره‌ی ناهنجاری‌های رفتاری در مراحل تعقیب و تحقیق و نیز فشارهای روحی و روانی وارد بر متهمان می‌شنویم. از سوی دیگر، مسئولان کشور بارها بر لزوم رعایت کرامت انسانی تأکید کرده‌اند. ممنوعیت شکنجه هم در قانون اساسی و هم در قانون

مجازات اسلامی به صراحت پیش‌بینی شده است. با این وجود، در دهه‌های گذشته و حتی اخیراً، بسته به نوع مدیریت و رویکرد مسئولان قضایی، گاهی مطالبی در این زمینه مطرح شده که نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ی میان شعار و عمل است. نکته‌ی مهم این است که برخی از استانداردهای بین‌المللی و حتی اصول مندرج در قوانین داخلی، به‌ویژه در محیط‌های زندان، گاهی آن‌چنان که باید رعایت نمی‌شوند. آن‌چه در رسانه‌ها منعکس می‌شود، گواه این ناکامی است. با این حال، حداقل می‌توان گفت که در زمینه‌ی تأمین نیازهای معنوی و مادی زندانیان، هم‌چنان با کمبودها و چالش‌های جدی مواجهیم.

## ■ آیا استفاده از سلول انفرادی در حقوق بین‌الملل مطلقاً ممنوع است یا در شرایطی مجاز شناخته می‌شود؟

از نگاه من، سلول انفرادی در اکثر نظام‌های زندانبانی جهان، گاه به‌عنوان اقدامی برای حمایت از جان خودِ زندانی یا جلوگیری از درگیری‌های درون‌زندان مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی از زندانیان به دلیل نوع جرمی که مرتکب شده‌اند یا شرایط روحی خاص، ممکن است دست به خودآزاری یا آسیب به دیگران بزنند و در نتیجه، گاهی انزوا به‌عنوان یک تدبیر موقت در نظر گرفته می‌شود. با این حال، محدود کردن انسان‌ها و محروم کردن آن‌ها از روابط اجتماعی و کار در زندان، به‌طور کلی امری غیرقابل‌پذیرش است و به نظر من، زندان انفرادی را می‌توان نوعی شکنجه‌طلبی تلقی کرد؛ هرچند ممکن است برخی با این دیدگاه موافق نباشند. در هر صورت، زندان انفرادی اگرچه در قانون مجازات به‌عنوان یک مجازات مستقل شناخته نشده، اما متأسفانه در برخی کشورها، به‌ویژه در جوامع موسوم به جهان سوم، از این ابزار برای گرفتن اقرار یا اعمال مجازات‌های شدیدتر استفاده می‌شود. این رویه، محدود به یک کشور خاص نیست و در نظام‌های مختلف، هرچند با نظارت‌های متفاوت، کمابیش دیده می‌شود.

## ■ با توجه به اصل تفکیک قوا، از نظر حقوق بین‌الملل، دولت‌ها برای حفظ سلامت جسمی و روانی افراد در بازداشت چه مسئولیت‌هایی دارند؟

پیش از پاسخ به این پرسش، لازم می‌دانم اشاره کنم که رویکردی منطقی، مدیریت سازمان زندان‌ها را در سه بخش مجزا سامان می‌دهد: نخست، بخش آموزش و

نگهداری، شامل تغذیه، ورزش، کارورزی و کارآموزی است که باید به بخش خصوصی واگذار شود؛ دوم، بخش اجرا، یعنی مدیریت اجرایی زندان‌هاست که باید در اختیار قوه‌ی مجریه قرار گیرد؛ و سوم، بخش نظارت بر مجازات است که باید بر عهده‌ی قوه‌ی قضاییه باشد. زیرا قاضی اجرای احکام و قاضی ناظر زندان، همراه با سایر قضات متخصص، می‌توانند آثار مجازات را، به‌ویژه درباره‌ی نوجوانان و جوانان، به‌طور مستمر ارزیابی کنند و در صورت لزوم، تدابیر مناسب را تغییر دهند. این تفکیک امکان بازپروری و بازسازی واقعی زندانیان را در چارچوب اصول تشویق و تنبیه فراهم می‌آورد. بنابراین، من به‌طور کلی با این تفکیک موافقم.



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

■ با توجه به این‌که ایران عضو برخی معاهدات حقوق بشری است اما به برخی دیگر نپیوسته، در عمل چه تعهداتی در قبال حقوق زندانیان دارد و تا چه حد می‌تواند به عدم عضویت استناد کند؟

در پیوند با اسناد بین‌المللی، ما با شرطی به نام «حق تحفظ» یا «رزرو» (Reservation) مواجهیم. واقعیت این است که بسیاری از این اسناد را بدون اخذ مصوبه‌ی مجلس نپذیرفته‌ایم و به همین دلیل، عضویت ما در آن‌ها کامل نیست. البته در برخی اسناد بین‌المللی، نظیر سازمان هواپیمایی کشوری، سازمان‌های اقتصادی یا نهادهایی مانند یونیسف، عضو شده‌ایم و فعالیت داریم. هم‌چنین نسبت به بعضی از کنوانسیون‌ها، حق تحفظ‌هایی اعمال کرده‌ایم؛ به‌ویژه نسبت به اصولی که مورد قبول ما نبود یا با نگاه‌های ما هماهنگی نداشت و امکان پذیرش کامل آن متون فراهم نبود.

اما واقعیت این است که چارچوب قانون اساسی ما، اصولی مترقی را دربر دارد که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بین‌المللی نیز دیده می‌شود؛ هرچند پیش از انقلاب، رویکردی متفاوت وجود داشت، اما همواره این چارچوب‌های جهانی مورد توجه بوده است. در عین حال، محدودیت‌هایی نیز وجود دارد که ممکن است با استانداردهای جهانی هماهنگ نباشد. در اجرای قوانین عادی مصوب، گاه شاهد ناهماهنگی‌هایی هستیم که به‌عنوان کسی که نزدیک به نیم‌قرن در عرصه‌ی علم حقوق و کاربرد عملی آن فعالیت داشته‌ام، باید بگویم این ناهماهنگی‌ها مشهود است. بارها در کتاب‌ها و مقالات خود به این نکات اشاره کرده‌ام و حتی در آیین دادرسی کیفری و قوانین مصوب نیز این کاستی‌ها

دیده می‌شود.

همین کاستی‌ها موجب شده که همواره در معرض نقد محافل بین‌المللی باشیم. البته ممکن است کسانی بگویند که ضوابط ما بی‌عیب و قابل انتقال به دیگران است، اما در مجموع، اصول قانون اساسی این امکان را به ما می‌دهد که از استانداردهای جهانی بهره ببریم. به عنوان نمونه، در ماده‌ی ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، تبصره‌ای وجود داشت که در دوره‌ی ریاست من در کانون وکلا و با همراهی آقای لاریجانی، خوشبختانه ایشان پذیرفتند که آن تبصره اجرا نشود. این موضوع همواره در محافل مختلف و نشست‌های وکلا مورد اشاره قرار گرفته و نشان می‌دهد که حتی مسئولان نظام نیز متوجه هستند که برخی ضوابط و قواعد داخلی با استانداردهای بین‌المللی انطباق کامل ندارند.

■ آقای دکتر، شما در طول مصاحبه موارد اصلاحی خودتان را مطرح کردید، اما اگر قرار باشد یک اصلاح فوری برای نزدیک شدن نظام زندان‌های ایران به استانداردهای بین‌المللی پیشنهاد کنید، آن اصلاح چه خواهد بود؟

زندان‌های کشور، به‌ویژه از نظر محیط نگهداری، نیاز به اصلاح اساسی دارند؛ یعنی باید فضای کافی و جای مناسب برای زندانیان فراهم شود. در این زمینه، اندیشمند برجسته‌ای وجود دارد که پیش‌تر روحانی بوده و فیلسوفی فرانسوی به نام ژان مابیون (Jean Mabillon) است. او در حدود قرن هفدهم میلادی، عقیده داشت که زندان‌ها نباید در دخمه‌ها، زیرزمین‌ها و مکان‌های تنگ و تاریک باشند، بلکه باید در محیطی باز ساخته شوند. به باور او، هر زندانی باید اتاقی مستقل داشته باشد، به او کتاب داده شود، تغذیه‌اش مناسب باشد و زمینه برای اندیشیدن و بازاندیشی فراهم آید. او معتقد بود که اگر جامعه‌ای عادل باشد، زندانی، مجرم و قربانی معنا نخواهند یافت؛ بلکه باید فضایی ایجاد کرد که آدمیان دوباره به خود بیایند، انسانی ببندیشند، انسانی رفتار کنند و انسان‌گونه عمل نمایند. به همین دلیل، بعدها او را «پیامبر علم زندانبانی نوین» نامیدند. جالب این‌جاست که شورای اروپا در سال‌های پیش از ۲۰۰۰ میلادی، او را به همین عنوان معرفی کرد و آموزه‌هایش بیش از پیش آشکار شد.

از دیگر نکات اساسی در زندانبانی نوین، آموزش روحی و روانی زندانیان، حمایت‌های معنوی و حتی حمایت‌های زبانی است. کسی که مرتکب جرم می‌شود، در واقع روحش دچار آزرده‌گی، لغزش و آسیب شده

است؛ او مانند یک بیمار نیاز به معالجه دارد. اگر جامعه عادل باشد و مدیرانی کارآمد و لایق بر آن حکومت کنند، در هیچ جامعه‌ای در دنیا مجرم نخواهیم داشت. همان‌گونه که گفته شده: «الفقر یكون کفراً»؛ یعنی فقر، چه مادی و چه معنوی، زمینه‌ساز کفر و انحراف است. فقر مادی یعنی بیکاری، بی‌خانمانی، تورم و نبود مسکن؛ و فقر معنوی یعنی فقدان ایمان، تظاهر، دروغ، ریا و رفتارهای شیطانی در پس‌زمینه‌ی ظواهر دینی؛ مانند خوردن بیت‌المال و حقوق مردم توسط برخی از آقازاده‌ها که خود را در راه خدمت به مردم معرفی می‌کنند.

از دیگر مشکلات جدی، مسئله‌ی کارورزی زندانیان است. حدود ۹۰ درصد زندانیان ما از خانواده‌های فقیر و رنج‌دیده هستند. این افراد باید به‌طور قطع آموزش ببینند و مهارت‌های شغلی بیاموزند. بارها پس از انقلاب گفته‌ام که کاش حداقل پنج درصد از کارخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ، موظف می‌شدند که به زندانیان پس از آزادی، شغل و حرفه‌ای یاد بدهند. هم‌چنین حمایت پس از خروج از زندان و حمایت از خانواده‌های زندانیان بسیار حیاتی است؛ چراکه فرزندان زندانیان در معرض ارتکاب جرم و همسران آن‌ها در معرض انحراف جنسی

قرار دارند. خود زندانیان نیز از نظر روحی دچار فقدان اعتمادبه‌نفس و افسردگی می‌شوند. در واقع، ما فردی را که زخم‌خورده، به محیطی زخمی‌تر می‌بریم و او را به جامعه بازمی‌گردانیم؛ در نتیجه، بسیاری از زندانیان در همین محیط، جرم را آغاز کرده و پس از آزادی نیز تکرار می‌کنند. متأسفانه بیش از ۶۰ درصد زندانیان در کشور ما مرتکب جرم مجدد می‌شوند و این نشان می‌دهد که زندان نه تنها تأثیر پیشگیرانه نداشته، بلکه در شرایط خاص، خود به مدرسه‌ی جرم تبدیل شده است.

این مطالب را بارها در کتاب‌های جرم‌شناسی و سخنرانی‌ها مطرح کرده‌ایم، اما معمولاً حرف‌های افراد غیرمتخصص و خودی‌نما که مدرک‌های قلابی و تخصص‌های ساختگی دارند، پذیرفته می‌شود؛ در حالی که باید برای سلامت رفتار و پیشگیری از جرم، هم با تأمین حقوق مردم و هم با معالجه‌ی انسانی مجرمان، گام برداشت. اگر این تدابیر به‌کار گرفته شود، شاید بتوانیم امیدوار باشیم که زندان، محلی برای بازپروری شود، نه پرورش جرم.

صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

■ از این که وقت با ارزشتان را در اختیار خط صلح و خوانندگان‌ش قرار دادید سپاسگزارم.



عکس از ایسنا



حقوق بشر

## ■ مرگ در بازداشت و مسئولیت دولت

مطالعه‌ی تطبیقی پرونده‌های زهرا اکاظمی، ستار بهشتی، بکتاش آبتین و مهسا (ژینا) امینی

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

دیاکو مرادی  
روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر



شاخص‌های سنجش میزان پابندی دولت‌ها به حاکمیت قانون است. هنگامی که فردی از آزادی محروم می‌شود،

مرگ افراد در بازداشت یکی از حساس‌ترین موضوعات حقوق بین‌الملل حقوق بشر و یکی از مهم‌ترین

دولت علاوه بر محدود کردن آزادی او، مسئولیت مستقیم حفاظت از جان، سلامت و کرامت انسانی وی را نیز بر عهده می‌گیرد. از این رو، هر مرگی که در بازداشت رخ دهد، صرفاً یک واقعه‌ی پزشکی یا کیفری نیست، بلکه این پرسش بنیادین را مطرح می‌کند که آیا دولت تمامی اقدامات لازم برای پیشگیری از مرگ را انجام داده و پس از وقوع آن، تحقیق مستقلی مطابق استانداردهای بین‌المللی انجام گرفته است یا خیر.

این مقاله با اتکا به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶ کمیته‌ی حقوق بشر، پروتکل مینه‌سوتا درباره‌ی تحقیق در مورد مرگ‌های بالقوه غیرقانونی و سایر اسناد حقوق بین‌الملل، چارچوب حقوقی مسئولیت دولت در قبال مرگ در بازداشت را بررسی می‌کند. سپس این معیارها بر چهار پرونده‌ی شاخص ایران، «زهر کاظمی»، «ستار بهشتی»، «بکتاش آبتین» و «مهسا (ژینا) امینی» تطبیق داده می‌شود تا میزان انطباق سازوکارهای پیشگیری، تحقیق و پاسخ‌گویی با استانداردهای بین‌المللی ارزیابی شود.

در ادامه، مقاله با بهره‌گیری از گزارش‌های مستند درباره‌ی وضعیت زندان‌های ایران، به‌ویژه گزارش «مرگ در زندان یا اعدام در دوران جنگ»، نشان می‌دهد که مسئله‌ی مرگ در بازداشت را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از پرونده‌های منفرد دانست. گزارش‌هایی درباره‌ی محرومیت از درمان، کمبود غذا و دارو، انتقال‌های اجباری، محدودیت ارتباط با خانواده، شرایط نامناسب نگهداری و نبود سازوکارهای مؤثر حفاظت از زندانیان، این احتمال را مطرح می‌کنند که بخشی از مخاطرات موجود، ریشه در مشکلات ساختاری نظام بازداشت داشته باشند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مطابق حقوق بین‌الملل، مسئولیت دولت تنها به خودداری از سلب خودسرانه‌ی حیات محدود نیست، بلکه شامل تعهدات مثبتی برای پیشگیری از مرگ‌های قابل اجتناب، انجام تحقیقات مستقل، تضمین پاسخ‌گویی، جبران خسارت و اصلاح ساختارهایی است که زمینه‌ی تکرار چنین رخدادهایی را فراهم می‌کنند. از این منظر، مرگ در بازداشت نه صرفاً یک پرونده‌ی کیفری، بلکه معیاری برای ارزیابی میزان پایبندی دولت‌ها به کرامت انسانی، حاکمیت قانون و تعهدات بین‌المللی آنان است.

#### مقدمه

حق حیات بنیادی‌ترین حق بشری و زیربنای تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی انسان است. به همین دلیل،

اسناد اصلی حقوق بشر، از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر تا میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حمایت از آن را در مرکز نظام حقوقی خود قرار داده‌اند. با این حال، اهمیت این حق زمانی دوچندان می‌شود که فرد از آزادی محروم گردد؛ زیرا از لحظه‌ی بازداشت، دیگر امکان تصمیم‌گیری مستقل درباره‌ی ابتدایی‌ترین جنبه‌های زندگی خود را ندارد. او نمی‌تواند آزادانه به پزشک مراجعه کند، محل خطر را ترک کند یا برای حفظ جان خود تصمیم بگیرد. این مسئولیت‌ها به دولت منتقل می‌شود و دولت در جایگاهی قرار می‌گیرد که علاوه بر اعمال قدرت عمومی، مسئول حفاظت از جان انسانی است که تحت کنترل او قرار دارد.

به همین دلیل، مرگ در بازداشت در حقوق بین‌الملل جایگاهی متفاوت از سایر موارد مرگ دارد. اگر فردی در جامعه جان خود را از دست دهد، دولت موظف به تحقیق درباره‌ی علت مرگ و تعقیب عاملان است؛ اما اگر همان فرد در بازداشت جان ببازد، دولت علاوه بر این وظایف باید توضیح دهد که چگونه انسانی که کاملاً تحت اختیار او بوده، جان خود را از دست داده است. در چنین مواردی، دولت تنها مرجع تحقیق نیست، بلکه خود نیز موضوع تحقیق محسوب می‌شود.

تحول حقوق بین‌الملل طی دهه‌های اخیر این مسئولیت را گسترش داده است. امروزه حق حیات صرفاً به معنای منع کشتار خودسرانه نیست، بلکه دولت‌ها مکلف‌اند از مرگ‌های قابل پیشگیری جلوگیری کنند، خطرهای قابل پیش‌بینی را کاهش دهند، درباره‌ی هر مرگ مشکوک تحقیقی مستقل انجام دهند و با اصلاح ساختارها از تکرار آن جلوگیری کنند. این تحول، مفهوم «تعهدات مثبت دولت» را به یکی از ارکان اصلی حقوق بین‌الملل حقوق بشر تبدیل کرده است.

در ایران نیز طی دو دهه‌ی گذشته، پرونده‌هایی مانند مرگ زهر کاظمی، ستار بهشتی، بکتاش آبتین و مهسا (ژینا) امینی، همراه با گزارش‌های متعدد درباره‌ی وضعیت زندان‌ها، موضوع مرگ در بازداشت را به یکی از مهم‌ترین مباحث حقوق بشری تبدیل کرده‌اند. این پرونده‌ها، صرف‌نظر از تفاوت‌هایشان، پرسش‌های مشترکی را مطرح می‌کنند: آیا دولت اقدامات لازم برای حفاظت از جان افراد را انجام داده است؟ آیا تحقیقات از استقلال، شفافیت و اثربخشی کافی برخوردار بوده‌اند؟ و آیا سازوکارهای موجود توانسته‌اند از تکرار چنین رخدادهایی جلوگیری کنند؟

بر همین اساس، پرسش اصلی این مقاله چنین است: دولت‌ها بر اساس حقوق بین‌الملل چه تعهداتی در

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

زمینه‌ی پیشگیری از مرگ در بازداشت، انجام تحقیقات مستقل و تضمین پاسخ‌گویی دارند و بررسی پرونده‌های مرگ در بازداشت در ایران تا چه اندازه با این استانداردها انطباق دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، مقاله ابتدا چارچوب حقوقی مسئولیت دولت را بررسی می‌کند، سپس استانداردهای بین‌المللی تحقیق مستقل را تبیین می‌کند، در ادامه چهار پرونده‌ی شاخص ایران را به صورت تطبیقی تحلیل می‌نماید و در نهایت با بررسی گزارش‌های مربوط به وضعیت زندان‌ها، به ارزیابی ساختاری عملکرد دولت در پرتو تعهدات بین‌المللی می‌پردازد.

### چارچوب حقوقی مسئولیت دولت در قبال مرگ در بازداشت

مرگ در بازداشت یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مسئولیت دولت در حقوق بین‌الملل حقوق بشر است، زیرا برخلاف بسیاری از موارد دیگر، شخص متوفی در زمانی جان خود را از دست داده که آزادی او به موجب تصمیم دولت سلب شده و تمامی جنبه‌های اساسی زندگی او تحت کنترل مستقیم یا مؤثر مقامات عمومی قرار داشته است. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل میان مرگ یک فرد آزاد و مرگ شخصی که در بازداشت قرار دارد تفاوت اساسی قائل می‌شود. در حالت نخست، دولت عمدتاً وظیفه‌ی تحقیق درباره‌ی وقوع جرم و تعقیب عاملان را بر عهده دارد؛ اما در حالت دوم، افزون بر این وظیفه، باید توضیح دهد که چگونه انسانی که حفاظت از جان او بر عهده‌ی دولت بوده است، جان خود را از دست داده است.

این برداشت، محصول تحول مهمی در مفهوم حق حیات طی نیم قرن گذشته است. در نخستین سال‌های شکل‌گیری نظام بین‌المللی حقوق بشر، حق حیات بیش‌تر به عنوان یک «تعهد منفی» دولت شناخته می‌شد؛ یعنی دولت نباید به طور خودسرانه جان افراد را سلب کند. این برداشت، هرچند گامی مهم در محدود کردن قدرت حکومت‌ها بود، اما در عمل پاسخ‌گوی بسیاری از موارد نقض حقوق بشر نبود. تجربه‌ی کشورهای که در آن‌ها افراد نه با گلوله‌ی مأموران، بلکه بر اثر شکنجه، محرومیت از درمان، شرایط غیرانسانی زندان یا بی‌توجهی عامدانه جان خود را از دست می‌دادند، نشان داد که محدود کردن مسئولیت دولت به موارد قتل مستقیم، بخش بزرگی از واقعیت را نادیده می‌گیرد. به همین دلیل، حقوق بین‌الملل به تدریج مفهوم «تعهدات مثبت دولت» را توسعه داد. بر اساس این تحول، دولت

تنها موظف نیست از کشتن افراد خودداری کند، بلکه مکلف است به طور فعال از جان انسان‌ها حفاظت کند، خطرهای قابل پیش‌بینی را کاهش دهد و از وقوع مرگ‌های قابل اجتناب جلوگیری نماید. این تحول به روشنی در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶ کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل درباره‌ی ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی منعکس شده است. کمیته تصریح می‌کند که حق حیات، دولت‌ها را ملزم می‌کند تمامی اقدامات لازم برای حفاظت از زندگی افراد، به‌ویژه کسانی که تحت اختیار یا کنترل آن‌ها قرار دارند، اتخاذ کنند. این تعهد شامل پیشگیری از خشونت، جلوگیری از شکنجه، تأمین خدمات درمانی و تحقیق مؤثر درباره‌ی هرگونه مرگ مشکوک نیز می‌شود.

اهمیت این تحول زمانی آشکارتر می‌شود که فرد از آزادی محروم شده باشد. بازداشت صرفاً محدود کردن آزادی رفت‌وآمد نیست، بلکه انتقال بخش بزرگی از مسئولیت‌های فرد نسبت به زندگی خود به دولت است. شخص آزاد می‌تواند در صورت بیماری پزشک انتخاب کند، از محیط خطر دور شود یا برای حفظ جان خود تصمیم بگیرد؛ اما زندانی از همه‌ی این امکانات محروم است. او نه محل نگهداری خود را انتخاب می‌کند، نه امکان دسترسی آزادانه به خدمات درمانی دارد و نه در صورت بروز خطر می‌تواند از محیط خارج شود. در چنین شرایطی، دولت نه تنها اختیار اعمال محدودیت را در دست دارد، بلکه مسئولیت حفاظت از جان و سلامت او را نیز بر عهده می‌گیرد.

از همین اصل، مفهوم «کنترل مؤثر دولت» شکل گرفته است؛ اصلی که امروزه یکی از مبانی اساسی حقوق بین‌الملل در بررسی مرگ‌های بازداشتگاهی محسوب می‌شود. هرچه میزان کنترل دولت بر زندگی یک فرد بیش‌تر باشد، مسئولیت او نیز افزایش می‌یابد. هنگامی که فردی در زندان، بازداشتگاه پلیس، بازداشتگاه امنیتی یا هر مکان دیگری که تحت اختیار دولت است جان خود را از دست می‌دهد، پرسش نخست حقوق بین‌الملل آن نیست که خانواده‌ی قربانی چه مدرکی علیه دولت دارند، بلکه این است که دولت چگونه از انسانی که کاملاً تحت اختیار او بوده محافظت کرده است.

به همین دلیل، در بسیاری از پرونده‌های مرگ در بازداشت، بار توضیح عملاً بر دوش دولت قرار می‌گیرد. دولت باید نشان دهد که فرد هنگام ورود به بازداشتگاه در چه وضعیتی قرار داشته، چه مراقبت‌های پزشکی دریافت کرده، چه کسانی مسئول نگهداری او بوده‌اند، علت مرگ چه بوده و چه اقداماتی برای جلوگیری از آن

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

انجام شده است. اگر روایت‌های رسمی متناقض باشند، اسناد از بین بروند، امکان دسترسی خانواده یا وکیل به اطلاعات محدود شود یا تحقیق توسط همان نهادی انجام گیرد که خود موضوع اتهام است، این وضعیت می‌تواند اعتبار تحقیق را از منظر حقوق بین‌الملل با تردید جدی مواجه کند.

حق حیات در این معنا ارتباطی جدایی‌ناپذیر با ممنوعیت شکنجه و اصل کرامت انسانی پیدا می‌کند. امروزه دیگر شکنجه تنها به معنای ضرب و شتم یا اعمال خشونت فیزیکی نیست. محرومیت عامدانه از درمان، نگهداری طولانی‌مدت در شرایط غیرانسانی، انفرادی‌های طولانی، محرومیت از غذا یا آب سالم، ایجاد رنج شدید جسمی یا روانی و حتی بی‌توجهی آگاهانه به وضعیت سلامت زندانی نیز می‌توانند در شرایط معین، مصداق رفتار غیرانسانی یا شکنجه باشند. اگر چنین رفتارهایی در نهایت به مرگ زندانی منجر شوند، مسئولیت دولت نه تنها از منظر ممنوعیت شکنجه، بلکه از منظر نقض حق حیات نیز مطرح خواهد شد.

در این جا یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های حقوق بین‌الملل با برخی نظام‌های کیفری داخلی آشکار می‌شود. در بسیاری از نظام‌های داخلی، مسئولیت معمولاً بر پایه‌ی «فعل» سنجیده می‌شود؛ یعنی باید ثابت شود که مأمور یا مقام دولتی عملی انجام داده که مستقیماً موجب مرگ شده است. اما حقوق بین‌الملل «ترک فعل» را نیز منشأ مسئولیت می‌داند. اگر مقام‌های مسئول با وجود اطلاع از بیماری زندانی، او را به بیمارستان منتقل نکنند؛ اگر زندانی را در شرایطی نگهداری کنند که خطر مرگ قابل پیش‌بینی باشد؛ اگر در هنگام حمله‌ی نظامی یا آتش‌سوزی برنامه‌ای برای حفاظت از زندانیان نداشته باشند؛ یا اگر نسبت به شکایت‌های مربوط به شکنجه و بدرفتاری بی‌اعتنا بمانند، این کوتاهی‌ها نیز می‌توانند مسئولیت بین‌المللی دولت ایجاد کنند.

در نتیجه مفهوم مرگ در بازداشت در حقوق بین‌الملل به مراتب گسترده‌تر از یک واقعه‌ی کیفری یا پزشکی است. این مفهوم، مجموعه‌ای از تعهدات دولت را در بر می‌گیرد که از لحظه‌ی بازداشت آغاز می‌شود و تا آزادی فرد یا پایان تحقیق مستقل درباره‌ی مرگ او ادامه دارد. دولت موظف است از جان افراد تحت اختیار خود محافظت کند، شرایط انسانی بازداشت را تضمین نماید، خدمات درمانی مناسب فراهم سازد، خطرهای قابل پیش‌بینی را کاهش دهد و در صورت وقوع مرگ، تحقیقی مستقل، سریع، مؤثر و شفاف انجام دهد.

همین تحول نظری زمینه‌ی تدوین مهم‌ترین سند

تخصصی سازمان ملل در این حوزه، یعنی «پروتکل مینه‌سوتا درباره‌ی تحقیق در مورد مرگ‌های بالقوه‌ی غیرقانونی» را فراهم کرد؛ سندی که امروزه معیار اصلی ارزیابی کیفیت تحقیقات درباره‌ی مرگ در بازداشت محسوب می‌شود.

### تحقیق مستقل؛ مهم‌ترین تضمین اجرای حق حیات

اگر تعهد دولت به حفاظت از جان افراد نخستین رکن نظام بین‌المللی حمایت از حق حیات باشد، تحقیق مستقل و مؤثر دومین رکن آن است. در واقع، حقوق بین‌الملل تنها دولت را موظف نمی‌کند که از وقوع مرگ‌های قابل پیشگیری جلوگیری کند، بلکه در صورت وقوع مرگ نیز او را مکلف می‌سازد حقیقت را آشکار، مسئولان را پاسخ‌گو و زمینه‌های تکرار آن را از میان بردارد. از همین رو، تحقیق درباره‌ی مرگ در بازداشت صرفاً بخشی از فرایند کیفری نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین تضمین‌های اجرای حق حیات محسوب می‌شود.

تجربه‌ی دهه‌های گذشته نشان داده است که بسیاری از مرگ‌های بازداشتگاهی هرگز به دلیل نبود قانون کیفری بی‌پاسخ نمانده‌اند، بلکه به دلیل فقدان تحقیقات مستقل، از بین رفتن ادله، فشار بر شاهدان، محدودیت دسترسی خانواده‌ها به اطلاعات و وابستگی نهاد تحقیق‌کننده به همان دستگاهی که موضوع اتهام بوده، حقیقت هرگز روشن نشده است. همین تجربه‌ها جامعه‌ی بین‌المللی را به تدوین استانداردهای مشترکی برای تحقیق درباره‌ی مرگ‌های مشکوک سوق داد.

مهم‌ترین سند موجود در این زمینه، پروتکل مینه‌سوتا درباره‌ی تحقیق در مورد مرگ‌های بالقوه غیرقانونی است که در سال ۲۰۱۶ با حمایت دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل بازنگری و منتشر شد. این پروتکل قانون کیفری جدیدی ایجاد نمی‌کند، بلکه معیارهای حرفه‌ای، پزشکی و حقوقی لازم برای انجام تحقیقات مؤثر را مشخص می‌سازد و امروز معتبرترین سند بین‌المللی در این حوزه به شمار می‌رود.

نقطه‌ی آغاز پروتکل مینه‌سوتا، یک اصل بنیادین است: هرگاه انسانی در شرایطی جان خود را از دست دهد که دولت در آن نقش، کنترل یا مسئولیت داشته باشد، مرگ باید «بالقوه غیرقانونی» تلقی شود تا زمانی که یک تحقیق مستقل خلاف آن را اثبات کند. این اصل اهمیت ویژه‌ای در پرونده‌های مرگ در بازداشت دارد، زیرا فرد در زمان مرگ تحت اختیار کامل دولت قرار داشته و امکان حفاظت از خود را نداشته است.



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

بر همین اساس، نخستین ویژگی یک تحقیق معتبر، استقلال است. استقلال تنها به معنای استقلال قاضی یا دادستان نیست، بلکه مستلزم آن است که نهاد تحقیق‌کننده از نظر سازمانی، اداری و عملیاتی وابسته به نهادی نباشد که احتمال می‌رود در مرگ نقش داشته باشد. اگر مأموران یک سازمان امنیتی یا انتظامی موضوع اتهام باشند، تحقیق توسط همان سازمان یا مقامات وابسته به آن، حتی اگر با حسن نیت انجام شود، اعتماد عمومی را تضعیف خواهد کرد.

دومین اصل، بی‌طرفی است. استقلال شرط لازم است، اما کافی نیست. تحقیق باید بدون پیش‌داوری و بدون تلاش برای تأیید روایت رسمی آغاز شود. تمامی فرضیه‌ها، از جمله احتمال مسئولیت مأموران دولتی، باید به‌طور مساوی بررسی شوند و هیچ شخص یا نهادی نباید صرفاً به دلیل جایگاه اداری خود از دایره‌ی تحقیق خارج شود.

پروتکل مینه‌سوتا هم‌چنین بر سرعت تأکید ویژه‌ای دارد. در پرونده‌های مرگ در بازداشت، زمان یکی از مهم‌ترین عوامل حفظ حقیقت است. آثار ضرب و جرح، نمونه‌های زیستی، تصاویر دوربین‌های مداربسته، اظهارات شاهدان و وضعیت محل وقوع حادثه، همگی ممکن است ظرف مدت کوتاهی از بین بروند یا تغییر کنند. از این رو، هرگونه تأخیر غیرضروری در آغاز تحقیقات می‌تواند توانایی دولت برای کشف حقیقت را کاهش دهد و خود نشانه‌ای از نقض تعهدات بین‌المللی باشد.

یکی دیگر از ارکان اساسی این پروتکل، حفظ ادله است. دولت موظف است تمامی اسناد، تصاویر، گزارش‌های پزشکی، سوابق بازداشت، فیلم‌های دوربین‌های نظارتی، گزارش نگهبانان و سایر مدارک مرتبط را بدون دستکاری حفظ کند. از بین رفتن یا مخدوش شدن این مدارک، نه تنها روند کشف حقیقت را دشوار می‌کند، بلکه می‌تواند اعتبار کل تحقیق را زیر سؤال ببرد.

در پرونده‌های مرگ در بازداشت، پزشکی قانونی مستقل نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. کالبدشکافی صرفاً برای تعیین علت فیزیکی مرگ انجام نمی‌شود، بلکه باید به پرسش‌های حقوقی مهمی نیز پاسخ دهد؛ از جمله این که آیا آثار شکنجه یا بدرفتاری وجود داشته است، آیا زمان و علت مرگ با روایت رسمی مطابقت دارد و آیا محرومیت از درمان یا تأخیر در مراقبت‌های پزشکی در مرگ فرد نقش داشته است. به همین دلیل، پروتکل مینه‌سوتا تأکید می‌کند که کارشناسان پزشکی قانونی باید از استقلال حرفه‌ای کامل برخوردار باشند

و نتایج بررسی‌های آنان تحت تأثیر ملاحظات سیاسی یا امنیتی قرار نگیرد.

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های حقوق بین‌الملل در سال‌های اخیر، به رسمیت شناختن حق خانواده برای دانستن حقیقت است. خانواده‌ی قربانی تنها شاکی خصوصی نیست، بلکه صاحب حق مستقل است که بداند چه بر عزیزش گذشته، چه کسانی مسئول بوده‌اند و تحقیقات چگونه پیش می‌رود. این حق، که امروزه با عنوان «حق بر حقیقت» شناخته می‌شود، بخشی از حق دسترسی به عدالت محسوب می‌شود و دولت نمی‌تواند با محرمانه اعلام کردن اطلاعات یا محدود کردن دسترسی خانواده به پرونده، آن را نادیده بگیرد.

پروتکل مینه‌سوتا هم‌چنین نگاه خود را از مسئولیت فردی فراتر می‌برد و بر بررسی عوامل ساختاری تأکید می‌کند. هدف تحقیق تنها شناسایی مأموری نیست که ممکن است مستقیماً در مرگ نقش داشته باشد، بلکه باید روشن شود آیا ضعف‌های مدیریتی، سیاست‌های نهادهای مسئول، کمبود امکانات درمانی، نبود نظارت مؤثر یا فرهنگ مصونیت از مجازات نیز در وقوع مرگ نقش داشته‌اند یا خیر. این رویکرد نشان می‌دهد که عدالت تنها با مجازات یک فرد تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه مستلزم اصلاح ساختارهایی است که امکان تکرار نقض را فراهم کرده‌اند.

همین معیارها، مبنای ارزیابی پرونده‌های مرگ در بازداشت در ایران نیز هستند. پرسش اصلی این نیست که آیا تحقیقی انجام شده است یا خیر؛ بلکه این است که آیا آن تحقیق از استقلال، بی‌طرفی، شفافیت و اثربخشی لازم برخوردار بوده و توانسته است حقیقت را آشکار، مسئولان را پاسخ‌گو و زمینه‌ی تکرار چنین رخدادهایی را برطرف کند. پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی پرونده‌های مشخص است؛ موضوعی که در ادامه و با مطالعه‌ی تطبیقی چهار پرونده‌ی شاخص مرگ در بازداشت در ایران دنبال خواهد شد.

#### مطالعه‌ی تطبیقی پرونده‌های مرگ در بازداشت در ایران در پرتو استانداردهای حقوق بین‌الملل

ارزیابی میزان پایبندی دولت‌ها به تعهدات ناشی از حق حیات، تنها از طریق بررسی اسناد حقوقی امکان‌پذیر نیست. مهم‌ترین آزمون هر نظام حقوقی، نحوه‌ی مواجهه‌ی آن با پرونده‌های واقعی است. از همین رو، حقوق بین‌الملل همواره میان قواعد نظری و عملکرد عملی دولت‌ها پیوند برقرار می‌کند. پرونده‌های مرگ در بازداشت، به‌ویژه هنگامی که فرد در زمان وقوع

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

حادثه تحت کنترل کامل دولت قرار داشته باشد، یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش این عملکرد محسوب می‌شوند.

در ایران، طی دو دهه‌ی گذشته، پرونده‌های متعددی درباره‌ی مرگ افراد در بازداشت مطرح شده است. اگرچه هر یک از این پرونده‌ها از نظر زمان، علت ادعایی مرگ، نهاد بازداشت‌کننده و شرایط سیاسی با یکدیگر تفاوت دارند، اما از منظر حقوق بین‌الملل می‌توان آن‌ها را بر اساس معیارهای مشترکی ارزیابی کرد: پیشگیری، حفاظت از جان، استقلال تحقیقات، شفافیت، پاسخ‌گویی و اصلاح ساختاری.

چهار پرونده‌ی زهرا کاظمی، ستار بهشتی، بکتاش آبتین و مهسا (ژینا) امینی از مهم‌ترین نمونه‌هایی هستند که هم در داخل ایران و هم در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

#### ۱. پرونده‌ی زهرا کاظمی؛ نخستین آزمون بزرگ

تحقیق مستقل

مرگ زهرا کاظمی در تیرماه ۱۳۸۲ را می‌توان نخستین پرونده‌ای دانست که موضوع مرگ در بازداشت را به شکلی جدی وارد ادبیات حقوق بشر ایران و جامعه‌ی بین‌المللی کرد. او هنگام عکاسی مقابل زندان اوین بازداشت شد و چند روز بعد در حالی جان باخت که هم‌چنان تحت اختیار نهادهای امنیتی و قضایی بود.

از همان ابتدا، روایت‌های رسمی درباره‌ی علت مرگ یکسان نبود. در مقاطع مختلف از سکنه‌ی مغزی، سقوط، برخورد سر با جسم سخت و در نهایت شکستگی جمجمه سخن گفته شد. همین تغییر روایت‌ها نخستین پرسش حقوقی را ایجاد کرد: آیا دولت توانسته است روایت واحد، مستند و قابل راستی‌آزمایی از مرگ فردی که کاملاً تحت اختیار او بوده ارائه کند؟

مطابق پروتکل مینه‌سوتا، در چنین شرایطی دولت موظف است نه تنها علت پزشکی مرگ، بلکه تمامی شرایط بازداشت، بازجویی، انتقال، درمان و آخرین ساعات زندگی فرد را روشن کند. افزون بر آن، تحقیق باید توسط نهادهای مستقل از دستگاه‌هایی انجام شود که خود در روند بازداشت یا بازجویی نقش داشته‌اند.

در پرونده‌ی زهرا کاظمی، یکی از مهم‌ترین انتقادهای مطرح‌شده از سوی نهادهای حقوق بشری و دولت کانادا، نبود سازوکاری کاملاً مستقل برای تحقیق بود. از منظر حقوق بین‌الملل، حتی اگر نتیجه‌ی تحقیق صحیح باشد، هنگامی که همان ساختار اداری که موضوع اتهام است مسئول انجام تحقیق نیز باشد، اعتماد عمومی نسبت به بی‌طرفی آن آسیب می‌بیند.

از سوی دیگر، رسیدگی قضایی در نهایت به مسئولیت یک مأمور محدود شد و هیچ ارزیابی جامعی درباره‌ی مسئولیت مدیریتی، نظارتی یا ساختاری نهادهای درگیر صورت نگرفت. این در حالی است که حقوق بین‌الملل تأکید دارد تحقیق نباید صرفاً به شناسایی عامل مستقیم محدود شود، بلکه باید زنجیره‌ی کامل تصمیم‌گیری و نظارت را نیز بررسی کند.

#### ۲. پرونده‌ی ستار بهشتی؛ مسئولیت ناشی از شکنجه

و بی‌توجهی به هشدارهای پیشین

پرونده‌ی ستار بهشتی از منظر حقوق بین‌الملل ویژگی متفاوتی دارد، زیرا پیش از مرگ، خود او به‌صورت مکتوب از شکنجه و بدرفتاری شکایت کرده بود. این موضوع مسئولیت دولت را تنها به زمان مرگ محدود نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد مقام‌های مسئول پیش از وقوع مرگ نیز از وجود خطر بالقوه آگاه بوده‌اند.

در حقوق بین‌الملل، هرگاه مقام‌های دولتی از وجود خطر جدی علیه جان یا سلامت فرد اطلاع پیدا کنند، تعهد مثبت آنان برای پیشگیری فعال می‌شود. بنابراین، اگر شکایت رسمی درباره‌ی شکنجه یا خشونت ثبت شده باشد، دولت موظف است فوراً فرد را معاینه‌ی پزشکی کند، تحقیقات مستقل آغاز نماید و او را از محیط خطر خارج سازد.

در پرونده‌ی ستار بهشتی، هرچند در نهایت یکی از مأموران پلیس محکوم شد، اما از منظر حقوق بین‌الملل، این پایان مسئولیت دولت محسوب نمی‌شود. پرسش مهم‌تر آن است که چرا شکایت‌های اولیه به اقدام فوری منجر نشد و چه ضعف‌های نهادی موجب شد خطری که قابل پیش‌بینی بود، به مرگ منتهی شود.

از همین رو، این پرونده نمونه‌ای روشن از تفاوت میان مسئولیت فردی و مسئولیت نهادی است. مجازات یک مأمور ممکن است بخشی از عدالت کیفری را محقق کند، اما بدون اصلاح سازوکارهای نظارتی، خطر تکرار چنین رخدادهایی هم‌چنان باقی خواهد ماند.

#### ۳. پرونده‌ی بکتاش آبتین؛ گسترش مفهوم مرگ در

بازداشت به محرومیت از درمان

پرونده‌ی بکتاش آبتین یکی از مهم‌ترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد مرگ در بازداشت همیشه نتیجه‌ی خشونت مستقیم نیست. او پس از ابتلا به بیماری کووید-۱۹ در زندان، با تأخیر به بیمارستان منتقل شد و جان خود را از دست داد.

این پرونده از منظر حقوق بین‌الملل اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا مفهوم مسئولیت دولت را از حوزه‌ی شکنجه و خشونت فیزیکی فراتر می‌برد و به حوزه‌ی خدمات

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

درمانی و مدیریت زندان گسترش می‌دهد.

مطابق قواعد بین‌المللی، زندانی امکان مراجعه‌ی آزادانه به پزشک ندارد؛ بنابراین، دولت مسئول مستقیم دسترسی او به خدمات درمانی است. هرگونه تأخیر غیرضروری در انتقال بیمار، خودداری از درمان یا محرومیت از دارو، اگر به مرگ منجر شود، می‌تواند ناقض حق حیات تلقی شود.

به همین دلیل، ارزیابی حقوقی این پرونده تنها به این پرسش محدود نمی‌شود که علت پزشکی مرگ چه بوده است؛ بلکه باید بررسی شود آیا انتقال به بیمارستان در زمان مناسب انجام شده، آیا امکانات درمانی کافی در اختیار زندانی قرار داشته و آیا تصمیم‌های اداری یا امنیتی موجب تشدید وضعیت جسمی او شده‌اند یا خیر. پرونده‌ی بکتاش آبتین نشان می‌دهد که در حقوق بین‌الملل، «ترک فعل» نیز همانند «فعل» می‌تواند منشأ مسئولیت باشد.

#### ۴. مهسا (ژینا) امینی؛ آزمون اعتماد عمومی و

تحقیقات مستقل

پرونده‌ی مهسا (ژینا) امینی از نظر حقوق بین‌الملل، شاید مهم‌ترین پرونده‌ی مرگ در بازداشت در ایران طی سال‌های اخیر باشد. او پس از بازداشت توسط گشت ارشاد، به بیمارستان منتقل شد و چند روز بعد جان خود را از دست داد. این پرونده به سرعت از مرزهای ایران فراتر رفت و به موضوع بررسی سازوکارهای سازمان ملل تبدیل شد. دلیل این امر تنها اهمیت سیاسی حادثه نبود، بلکه اختلاف جدی میان روایت رسمی و روایت خانواده، پزشکان و نهادهای حقوق بشری درباره‌ی علت مرگ بود.

از منظر استانداردهای بین‌المللی، پرسش‌های اساسی این پرونده عبارت بودند از:

- آیا تمامی تصاویر دوربین‌های مداربسته حفظ و منتشر شدند؟
- آیا پزشکی قانونی از استقلال کافی برخوردار بود؟
- آیا خانواده به اطلاعات پرونده دسترسی کامل داشتند؟
- آیا تمامی مأموران دخیل در بازداشت مورد تحقیق قرار گرفتند؟

- آیا تحقیق توانست اعتماد عمومی را جلب کند؟

همین پرسش‌ها موجب شد شورای حقوق بشر سازمان ملل هیئت حقیقت‌یاب مستقل درباره‌ی ایران را تشکیل دهد. صرف تشکیل چنین هیئتی به معنای اثبات مسئولیت دولت نیست، اما نشان می‌دهد جامعه‌ی

بین‌المللی نسبت به کفایت تحقیقات داخلی تردید جدی داشته است.

#### تحلیل تطبیقی

اگر این چهار پرونده در کنار یکدیگر قرار گیرند، صرف‌نظر از تفاوت‌های زمانی و موضوعی، چند ویژگی مشترک قابل مشاهده است.

نخست، در همه‌ی موارد، فرد در زمان وقوع حادثه تحت کنترل مؤثر دولت قرار داشته است؛ بنابراین تعهد دولت نسبت به حفاظت از جان او فعال بوده است. دوم، در همه‌ی پرونده‌ها اختلاف‌هایی درباره‌ی کیفیت تحقیقات، شفافیت اطلاع‌رسانی یا دامن‌های پاسخ‌گویی مطرح شده است. این امر نشان می‌دهد که مسئله‌ی اصلی تنها تعیین علت مرگ نبوده، بلکه اعتماد عمومی به سازوکار تحقیق نیز به یکی از موضوعات اصلی تبدیل شده است.

سوم، هیچ‌یک از این پرونده‌ها صرفاً به رفتار یک مأمور محدود نمی‌شوند. در هر چهار مورد، پرسش‌هایی درباره‌ی عملکرد نهادهای مسئول، نظام نظارت، کیفیت خدمات درمانی، ثبت و نگهداری ادله، نقش مقام‌های مدیریتی و اصلاحات پس از حادثه مطرح شده است. در نتیجه، مطالعه‌ی تطبیقی این پرونده‌ها نشان می‌دهد که ارزیابی مسئولیت دولت نباید تنها بر نتیجه‌ی یک پرونده متمرکز باشد، بلکه باید بررسی شود آیا ساختارهای موجود توانایی پیشگیری از تکرار چنین مرگ‌هایی را دارند یا خیر. پاسخ به این پرسش، مستلزم فاصله گرفتن از پرونده‌های منفرد و بررسی الگوهای ساختاری در نظام بازداشت و زندان است.

#### از پرونده‌های فردی تا الگوهای ساختاری

چهار پرونده‌ی بررسی‌شده در بخش پیشین، اگرچه از نظر زمانی، علت مرگ و نهادهای مسئول با یکدیگر تفاوت دارند، اما به‌تنهایی برای ارزیابی عملکرد یک نظام بازداشت کافی نیستند. حقوق بین‌الملل، علاوه بر مطالعه‌ی پرونده‌های منفرد، به دنبال شناسایی «الگوهای ساختاری» است؛ یعنی وضعیتی که در آن مجموعه‌ای از سیاست‌ها، رویه‌ها یا نارسایی‌های نهادی، احتمال نقض حقوق بشر را به صورت مکرر افزایش می‌دهند.

به همین دلیل، ارزیابی مسئولیت دولت تنها با پاسخ به این پرسش که «چه کسی مسئول یک مرگ مشخص بوده است؟» پایان نمی‌یابد. در حقیقت پرسش مهم‌تر آن است که آیا ساختارهای موجود به گونه‌ای طراحی

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

شده‌اند که از تکرار چنین مرگ‌هایی جلوگیری کنند یا برعکس، زمینه‌ی وقوع آن‌ها را فراهم می‌سازند.

در این چارچوب، گزارش «مرگ در زندان یا مرگ با اعدام در دوران جنگ» که در این مقاله نیز مورد استفاده قرار گرفته است، صرفاً گزارشی از چند حادثه نیست، بلکه تصویری از وضعیت زندان‌های ایران در دوره‌ای بحرانی ارائه می‌دهد. اگرچه تمامی یافته‌های این گزارش نیازمند راستی‌آزمایی مستقل هستند، اما مجموعه اطلاعات آن امکان تحلیل حقوقی بر اساس استانداردهای بین‌المللی را فراهم می‌کند.

یکی از نخستین موضوعاتی که در این گزارش جلب توجه می‌کند، محرومیت زندانیان از نیازهای اولیه‌ی زندگی است. گزارش‌هایی از زندان تهران بزرگ (فشافویه)، اوین، شبان‌اهواز و زندان‌های مرکزی واقع در سنج، ارومیه و کرمانشاه و برخی زندان‌های دیگر، از کمبود غذا، محدود شدن دسترسی به آب آشامیدنی سالم، نرسیدن داروهای ضروری و اختلال در خدمات درمانی حکایت دارند. در برخی موارد نیز گزارش شده است که خانواده‌ها امکان رساندن دارو به زندانیان را نداشته‌اند یا انتقال بیماران به مراکز درمانی با تأخیر انجام شده است.

از منظر حقوق بین‌الملل، این موارد صرفاً مشکلات مدیریتی یا اجرایی نیستند. بر اساس قواعد بین‌المللی، فرد محروم از آزادی دیگر امکان تأمین مستقل نیازهای اساسی خود را ندارد و این مسئولیت به‌طور کامل بر عهده‌ی دولت قرار می‌گیرد. بنابراین، کمبود غذا، نبود خدمات درمانی یا محرومیت از دارو، در صورتی که سلامت یا جان زندانی را به خطر اندازد، می‌تواند در چارچوب تعهد مثبت دولت نسبت به حفاظت از حق حیات مورد ارزیابی قرار گیرد.

دومین محور مهم، نبود آمادگی برای حفاظت از زندانیان در شرایط اضطراری است. گزارش‌های مربوط به زندان تهران بزرگ، اوین و کجویی حاکی از آن است که در جریان حملات نظامی یا آتش‌سوزی‌های گسترده، برخی بندها قفل بوده‌اند، امکان تخلیه‌ی اضطراری وجود نداشته و زندانیان عملاً هیچ راهی برای خروج از محیط خطر نداشته‌اند. در برخی گزارش‌ها حتی به جوش دادن درهای بندها و استقرار زندانیان در مجاورت مراکز حساس نیز اشاره شده است.

حقوق بین‌الملل در این زمینه معیار روشنی دارد. هرگاه دولت آزادی فرد را سلب می‌کند، مسئولیت حفاظت از او نیز به همان میزان افزایش می‌یابد. اگر زندانی به دلیل بسته بودن بند یا نبود برنامه‌ی تخلیه نتواند جان

خود را نجات دهد، دولت نمی‌تواند به این استدلال بسنده کند که عامل اصلی حادثه، یک حمله‌ی خارجی یا آتش‌سوزی بوده است. آنچه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، این است که آیا مقام‌های مسئول پیشاپیش خطر را پیش‌بینی کرده و اقدامات معقولی برای کاهش آن انجام داده‌اند یا خیر.

موضوع سوم، قطع ارتباط زندانیان با جهان خارج است. در گزارش مورد بررسی، موارد متعددی از انتقال زندانیان به مکان‌های نامعلوم، محدود شدن تماس با خانواده، بی‌اطلاعی و کلاً از محل نگهداری موکلان و دشوار شدن دسترسی به اطلاعات ذکر شده است.

در حقوق بین‌الملل، ارتباط با خانواده و وکیل صرفاً یک حق رفاهی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین تضمین‌های پیشگیری از شکنجه، ناپدیدسازی قهری و مرگ در بازداشت است. هرچه نظارت بیرونی بر زندان کم‌تر شود، احتمال نقض حقوق بشر نیز افزایش می‌یابد. به همین دلیل، کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل و کمیته‌ی منع شکنجه بارها تأکید کرده‌اند که محروم کردن زندانی از تماس با خانواده و وکیل، به‌ویژه در مراحل نخست بازداشت، خطر بدرفتاری و مرگ را به‌طور جدی افزایش می‌دهد.

چهارمین محور، شرایط بهداشتی و درمانی زندان‌ها است. گزارش‌ها از شیوع بیماری، ازدحام جمعیت، آلودگی محیط، وجود حشرات، کمبود امکانات پزشکی و تأخیر در درمان در چندین زندان خبر می‌دهند. این موضوع، به‌ویژه پس از تجربه‌ی همه‌گیری کووید-۱۹، اهمیت بیش‌تری یافته است. حقوق بین‌الملل دولت‌ها را موظف می‌داند که استاندارد از خدمات درمانی را در اختیار زندانیان قرار دهند که با خدمات موجود برای جامعه قابل مقایسه باشد. زندانی نباید صرفاً به دلیل محروم بودن از آزادی، از حق برخورداری از درمان مناسب محروم شود.

پرونده‌ی بکتاش آبتین نمونه‌ای روشن از اهمیت این اصل است. آن پرونده نشان داد که مرگ در بازداشت الزاماً نتیجه‌ی خشونت مستقیم نیست، بلکه می‌تواند پیامد تأخیر در درمان یا تصمیم‌های اداری باشد. گزارش‌های مربوط به سایر زندان‌ها نیز همین نگرانی را در سطحی گسترده‌تر مطرح می‌کنند و نشان می‌دهند که کیفیت خدمات درمانی، بخشی جدایی‌ناپذیر از تعهد دولت نسبت به حق حیات است.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، تداوم اجرای احکام اعدام در شرایط بحرانی است. گزارش مورد بررسی اشاره می‌کند که حتی در دوره‌ای که زندان‌ها با مشکلات

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

ناشی از درگیری نظامی، انتقال زندانیان و اختلال در خدمات روبه‌رو بوده‌اند، اجرای احکام اعدام ادامه داشته است. اگرچه این موضوع از نظر حقوقی با مرگ در بازداشت تفاوت دارد، اما از منظر حق حیات و تعهد دولت به حفاظت از جان افراد، بخشی از فضای کلی اداره‌ی زندان‌ها را نشان می‌دهد و اهمیت بررسی مستقل تصمیم‌های اتخاذشده در چنین شرایطی را دوچندان می‌کند.

با کنار هم قرار دادن این گزارش‌ها و پرونده‌های بررسی‌شده در بخش قبل، چند ویژگی مشترک آشکار می‌شود:

نخست، در تمامی موارد، خطر نسبت به جان زندانیان قابل پیش‌بینی بوده است؛ خطر ناشی از بیماری، محرومیت از درمان، شرایط نگهداری یا وضعیت اضطراری؛

دوم، در اغلب موارد، دولت کنترل کامل را بر وضعیت افراد داشته است و زندانیان هیچ امکان مستقلی برای حفاظت از خود نداشته‌اند؛

سوم، چالش‌هایی درباره‌ی کیفیت نظارت، شفافیت اطلاعات و پاسخ‌گویی مطرح شده است؛ موضوعی که اعتماد عمومی به فرآیند تحقیق را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چهارم، بسیاری از این موارد، اگرچه در زندان‌های مختلف رخ داده‌اند، اما عناصر مشترکی دارند؛ از جمله کمبود خدمات درمانی، محدودیت ارتباط با خانواده، انتقال‌های غیرشفاف و نبود سازوکارهای مؤثر برای مدیریت بحران.

این شباهت‌ها، از منظر حقوق بین‌الملل، امکان بررسی موضوع در قالب یک الگوی ساختاری را فراهم می‌کنند.

البته از نظر روش‌شناسی حقوقی، باید میان «وجود یک الگوی نگران‌کننده» و «اثبات مسئولیت در هر پرونده» تفاوت قائل شد. گزارش‌های موجود به‌تنهایی جایگزین تحقیقات قضایی مستقل نیستند و هر ادعا باید به‌طور جداگانه بررسی شود. با این حال، هنگامی که مجموعه‌ای از گزارش‌ها، پرونده‌ها و شواهد مستقل، در دوره‌های زمانی مختلف، به مشکلات مشابه اشاره می‌کنند، حقوق بین‌الملل این وضعیت را نشانه‌ای از ضرورت اصلاح ساختاری می‌داند.

#### ارزیابی حقوقی و موخره

بررسی مبانی حقوق بین‌الملل، اسناد سازمان ملل، پروتکل مینه‌سوتا و مطالعه‌ی تطبیقی پرونده‌های

ایران نشان می‌دهد که مفهوم مرگ در بازداشت طی دهه‌های اخیر دستخوش تحول بنیادینی شده است. اگر در گذشته، مسئولیت دولت عمدتاً به مواردی محدود می‌شد که مأموران حکومتی مستقیماً جان فردی را می‌گرفتند، امروزه حقوق بین‌الملل دامنه‌ی این مسئولیت را به تمامی وضعیت‌هایی گسترش داده است که در آن، دولت با اقدام یا ترک فعل خود، زمینه‌ی مرگ قابل پیشگیری افراد تحت اختیارش را فراهم می‌کند.

در نتیجه مرگ در بازداشت دیگر صرفاً یک موضوع کیفری یا پزشکی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش میزان پایبندی دولت‌ها به حاکمیت قانون، کرامت انسانی و تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل است. هنگامی که دولت آزادی فردی را سلب می‌کند، مسئولیت حفاظت از جان او نیز به همان نسبت افزایش می‌یابد. این مسئولیت از لحظه‌ی بازداشت آغاز می‌شود و تا زمان آزادی فرد یا روشن شدن کامل حقیقت درباره‌ی مرگ او ادامه دارد.

این پژوهش نشان داد که مسئولیت دولت در قبال مرگ در بازداشت بر سه ستون اصلی استوار است: پیشگیری، تحقیق مستقل و پاسخ‌گویی.

نخست، دولت موظف است از وقوع مرگ‌های قابل پیشگیری جلوگیری کند. این تعهد تنها به خودداری از خشونت مستقیم محدود نیست، بلکه شامل تأمین خدمات درمانی، تغذیه‌ی مناسب، شرایط نگهداری انسانی، حفاظت در برابر خشونت، مدیریت وضعیت‌های اضطراری و کاهش تمامی خطرهای قابل پیش‌بینی می‌شود. هرگونه کوتاهی در انجام این وظایف، در صورتی که به مرگ یا آسیب جدی منجر شود، می‌تواند مسئولیت بین‌المللی دولت را ایجاد کند.

دوم، در صورت وقوع مرگ، دولت مکلف است تحقیقی مستقل، سریع، بی‌طرفانه و مؤثر انجام دهد. این تحقیق باید نه تنها علت مرگ، بلکه تمامی شرایط منتهی به آن را روشن کند؛ از نحوه‌ی بازداشت و وضعیت جسمی فرد تا عملکرد مأموران، مسئولان زندان، کادر درمان و زنجیره‌ی مدیریتی. استقلال نهاد تحقیق‌کننده، حفظ ادله، کالبدشکافی حرفه‌ای، مشارکت خانواده و دسترسی به اطلاعات، عناصر جدایی‌ناپذیر این تعهد هستند.

سوم، تحقیق تنها زمانی با استانداردهای بین‌المللی منطبق خواهد بود که به پاسخ‌گویی واقعی منجر شود. پاسخ‌گویی در حقوق بین‌الملل، صرفاً به معنای مجازات یک مأمور نیست، بلکه مستلزم بررسی ضعف‌های

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

نهادی، اصلاح ساختارها و ایجاد تضمین‌هایی است که احتمال تکرار چنین رخدادهایی را کاهش دهد.

مطالعه‌ی پرونده‌های زهرا کاظمی، ستار بهشتی، بکتاش آبتین و مهسا (ژینا) امینی نشان داد که اگرچه این پرونده‌ها از نظر زمینه‌ی وقوع، نهاد بازداشت‌کننده و علت ادعایی مرگ با یکدیگر تفاوت دارند، اما از منظر حقوقی با پرسش‌های مشترکی روبه‌رو هستند: آیا خطرهای موجود قابل پیش‌بینی بوده‌اند؟ آیا دولت اقدامات لازم برای حفاظت از جان افراد را انجام داده است؟ آیا تحقیقات از استقلال و شفافیت کافی برخوردار بوده‌اند؟ و آیا پس از هر پرونده، اصلاحات نهادی مؤثری برای جلوگیری از تکرار آن صورت گرفته است؟

در کنار این پرونده‌ها، گزارش‌های مربوط به وضعیت زندان‌های ایران نیز نشان می‌دهند که مسئله‌ی مرگ در بازداشت را نمی‌توان صرفاً در قالب چند پرونده‌ی منفرد تحلیل کرد. گزارش‌هایی درباره‌ی کمبود خدمات درمانی، محرومیت از غذا و دارو، شرایط نامناسب نگهداری، انتقال‌های بدون اطلاع، محدودیت ارتباط با خانواده و نبود برنامه‌های مؤثر حفاظت در وضعیت‌های اضطراری، در صورت اثبات از طریق تحقیقات مستقل، می‌توانند بیانگر چالش‌هایی باشند که فراتر از یک رویداد یا یک زندان خاص هستند. از منظر حقوق بین‌الملل، هنگامی که چنین الگوهایی به‌صورت مکرر مشاهده شوند، ارزیابی از سطح مسئولیت فردی فراتر رفته و به بررسی مسئولیت ساختاری دولت نیز تسری می‌یابد.

در عین حال، این مقاله بر یک اصل روش‌شناختی نیز تأکید می‌کند. گزارش‌های حقوق بشری، گزارش‌های سازمان‌های غیردولتی یا حتی گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، جایگزین تحقیقات قضایی مستقل نیستند. هر ادعا درباره‌ی مرگ در بازداشت باید بر پایه‌ی ادله، بررسی پزشکی قانونی، شهادت شهود و تحقیقات بی‌طرفانه ارزیابی شود. با این حال، زمانی که مجموعه‌ای از گزارش‌ها، پرونده‌ها و شواهد مستقل، در دوره‌های زمانی مختلف به مشکلات مشابه اشاره می‌کنند، دولت نمی‌تواند صرفاً با ارجاع به نبود حکم قطعی در هر پرونده، از مسئولیت خود برای اصلاح ساختارها شانه خالی کند.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های این مقاله آن است که مصونیت از پاسخ‌گویی، خود به عاملی برای تداوم نقض‌ها تبدیل می‌شود. اگر پس از هر مرگ در بازداشت، تحقیق به شناسایی کامل حقیقت، پاسخ‌گویی

مؤثر و اصلاح ساختارها منجر نشود، احتمال تکرار همان الگوها افزایش می‌یابد. از همین رو، پیشگیری مؤثر تنها با اصلاح قوانین تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه مستلزم ایجاد نهادهای مستقل نظارتی، تضمین استقلال پزشکی قانونی، ثبت کامل فرایندهای بازداشت، دسترسی فوری زندانی به وکیل و پزشک، حفظ ارتباط با خانواده و امکان نظارت نهادهای مستقل داخلی و بین‌المللی است.

بر همین اساس، می‌توان چند پیشنهاد حقوقی را برای نزدیک‌تر شدن به استانداردهای بین‌المللی مطرح کرد:

۱. ایجاد سازوکار مستقل برای تحقیق درباره‌ی تمامی مرگ‌های بازداشتگاهی، مستقل از نهادهای مسئول بازداشت یا زندان؛

۲. تضمین استقلال حرفه‌ای پزشکی قانونی و امکان انجام کالبدشکافی با رعایت استانداردهای بین‌المللی؛

۳. ثبت و حفظ تمامی اسناد، تصاویر و اطلاعات مرتبط با بازداشت و بازجویی و جلوگیری از نابودی یا دستکاری ادله؛

۴. تضمین دسترسی فوری زندانی به خدمات درمانی، وکیل و ارتباط با خانواده از نخستین ساعات بازداشت؛

۵. تدوین برنامه‌های حفاظت اضطراری برای زندان‌ها در شرایط بحران، از جمله آتش‌سوزی، بلایای طبیعی یا مخاصمات مسلحانه؛

۶. اجرای اصول و معیارهای پروتکل مینه‌سوتا در تمامی تحقیقات مربوط به مرگ‌های مشکوک؛

۷. تقویت همکاری با سازوکارهای حقوق بشری سازمان ملل و بهره‌گیری از توصیه‌های تخصصی آنان برای اصلاح نظام بازداشت و زندان‌ها.

در نهایت، پاسخ به پرسش اصلی این مقاله را می‌توان چنین خلاصه کرد: حقوق بین‌الملل مرگ در بازداشت را نه یک حادثه‌ی استثنایی، بلکه آزمونی برای سنجش میزان مسئولیت‌پذیری دولت در برابر جان انسان می‌داند. هرچه فاصله میان رویه‌های داخلی و استانداردهای بین‌المللی بیش‌تر باشد، احتمال مسئولیت بین‌المللی دولت نیز افزایش خواهد یافت. در مقابل، دولتی که بتواند با پیشگیری مؤثر، تحقیقات مستقل، پاسخ‌گویی واقعی و اصلاحات ساختاری از تکرار چنین مرگ‌هایی جلوگیری کند، نه تنها به تعهدات حقوقی خود عمل کرده، بلکه اعتماد عمومی به عدالت، حاکمیت قانون و کرامت انسانی را نیز تقویت خواهد کرد.



عکس از گیتی ایملیج

حقوق بشر

## ■ قانون و خشونت پشت دیوارهای زندان

کاربرد زور علیه زندانیان در حقوق بین الملل

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

مرتضی هامونیان  
فعال حقوق بشر



شلیک گلوله زده‌اند. ولی امروز و به‌طور مشخص، پس از آن‌چه در سال ۱۳۸۸ روی داد، دیگر عجیب نیست. هر بار هم آمار جانباخته‌ها بیشتر می‌شود. گویی مأموران سرکوب حکومت که زمانی بیشتر از باتوم بهره می‌بردند، امروز بیشتر از زبان اسلحه‌ی گرم سخن می‌گویند. در این شرایط، وقتی شلیک در کف خیابان، جایی که صدها دوربین تلفن همراه و چشم بیننده‌ی آن است، این‌گونه بی‌پروا و تکرارشونده می‌شود، باید پرسید که پشت دیوارهای زندان —جایی که دیگر نه دوربینی هست و نه شاهد مستقلی—، چه روی می‌دهد و چه ضرب‌وشتم‌ها و صدای فریادهایی است که از پس پشت دیوارهای بلند زندان شنیده نمی‌شوند.

زندان یکی از نابرابرترین موقعیت‌های ارتباط شهروند با حکومت است. وقتی مهاجمین و امنیتی‌ها در خیابان حمله می‌کنند، جایی هست که بتوان گریخت، خیابانی هست که بتوان به سمت آن رفت و فرار کرد و خلاصه شاید بتوان گریزگاهی جست. ولی در زندان از این خبرها نیست. تویی و چهاردیواری و آن‌که تو را به زندان افکند. این‌جاست که در بسته می‌شود و فرد تقریباً برای همه‌چیز به همان ساختاری وابسته می‌شود که او را بازداشت کرده است. غذا، آب، دارو، پزشک، تلفن، ملاقات، رفتن به دستشویی و حتی روشن و خاموش شدن چراغ سلول تو دست همان نیروی امنیتی است. دست زندانبان است. همین نابرابری قدرت است که استفاده از زور در زندان را به موضوعی بسیار حساس در حقوق بین‌الملل تبدیل کرده است.

قاعده‌ی پایه این است: کسی که بازداشت یا زندانی شده، آزادی‌اش محدود شود، نه انسان بودنش. حتی فردی که به سنگین‌ترین جرم محکوم شده، حق حیات، سلامت جسمی و روانی و حق برخورداری از کرامت انسانی را از دست نمی‌دهد. ماده‌ی ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌گوید با همه‌ی کسانی که از آزادی محروم شده‌اند، باید با انسانیت و با احترام به کرامت ذاتی انسان رفتار شود. مواد ۶ و ۷ همین میثاق نیز حق حیات و ممنوعیت شکنجه و رفتار ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز را به رسمیت می‌شناسند. ایران این میثاق را در سال ۱۹۷۵ تصویب کرده و از مارس سال ۱۹۷۶، یعنی فروردین ۱۳۵۵، به آن متعهد است. اما این به این معنا نیست که مأمور هیچ‌وقت حق ندارد از زور استفاده کند. فرض کنید زندانبان با هم درگیر شده‌اند، مأموری را مورد هدف قرار داده‌اند و یا قصد خودزنی دارند. می‌خواهند گروگان بگیرند و

برای فرار به خشونت متوسل شوند، در چنین شرایطی، انتظار این‌که مأموران هیچ مداخله‌ی فیزیکی نکنند، غیرواقعی است. حقوق بین‌الملل هم کاربرد زور را مطلقاً ممنوع نکرده است. مسئله این‌جاست که زور از کجا آغاز می‌شود و تا کجا می‌تواند ادامه پیدا کند و چه زمانی از مداخله برای کنترل خطر به خشونت و تنبیه تبدیل می‌شود.

پاسخ به این پرسش را در اصول اساسی سازمان ملل درباره‌ی توسل به‌زور و استفاده از اسلحه‌ی گرم توسط مأموران اجرای قانون باید جست. اصولی که در سال ۱۹۹۰ در هشتمین کنفرانس سازمان ملل درباره‌ی پیشگیری از جرم و رفتار با مجرمان تصویب شد. این سند، نه تنها درباره‌ی پلیس در خیابان، بلکه به‌طور مشخص درباره‌ی رفتار مأموران با بازداشت‌شدگان و زندانیان نیز مقرراتی دارد. (۱)

### زور تا کجا مجاز است؟

نقطه‌ی شروع این سند روشن است. مأمور پیش از آن‌که به‌زور و اسلحه متوسل شود، باید تا جایی که ممکن است از روش‌های ملایم‌تر استفاده کند. زور زمانی مجاز می‌شود که روش‌های دیگر بی‌نتیجه مانده باشند یا نتوانند هدف قانونی موردنظر را تأمین کنند. به بیان ساده، کتک زدن، بستن دست‌وپا، استفاده از باتوم یا شلیک گلوله نباید نخستین پاسخ مأمور به هر نوع نافرمانی باشد. این استفاده از زور، چهار رکن و اصل اساسی دارد: «قانون‌مندی»، «ضرورت»، «تناسب» و «پاسخ‌گویی». این چهار عنوان به‌خوبی منطق کلی استانداردهای بین‌المللی را نشان می‌دهند. مأمور باید بر اساس قانون عمل کند. استفاده از زور باید واقعاً لازم باشد. شدت آن باید با خطری که وجود دارد تناسب داشته باشد و درنهایت مأمور و نهادی که او را به کار گرفته باید در برابر نتایج اقدام خود پاسخ‌گو باشند. (۲) درواقع هرکدام از این واژه‌ها، بخشی از اختیارات مأمورین را محدود می‌کند. قانون‌مندی به معنای مطابقت با قوانین کشور و استانداردهای بین‌المللی است. ضرورت در استفاده از زور زمانی پیدا می‌شود که هیچ راه‌حل دیگری برای رسیدن به هدف قانونی مأموران نباشد. این میزان اعمال زور باید با سطح تهدید برابر و متناسب باشد و در آخر، مأمورین و حکومت باید در قبال هرگونه جراحت یا فوت پاسخ‌گو باشند. (۲)

مأمور باید برای اعمال زورش دلیل داشته باشد. این‌که

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

ضرب و شتم، سریع‌تر و ساده‌تر است، پاسخ نیست. حتی اعتراض، ناسزا گفتن یا نپذیرفتن یک دستور نیز به‌تنهایی مجوز ضربه زدن به زندانی نیست. مسئله هم تنها به آغاز اعمال زور ختم نمی‌شود. ادامه‌ی آن هم باید ضرورت داشته باشد. فرض کنید زندانی به مأمور یا زندانی دیگری حمله کند و نتواند برای مدتی کوتاه، او را مهار کند. ولی وقتی فرد روی زمین افتاده، دست‌هایش کنترل‌شده یا دست‌بند خورده و دیگر توان حمله ندارد، وضعیت عوض می‌شود. ادامه‌ی مشت و لگد در این مرحله دیگر برای دفع خطر نیست و می‌تواند به تنبیه و انتقام تبدیل شود. این تنبیه و انتقام اعمال‌شده توسط مأمور هم خودش جرم است. البته در حاکمیت‌هایی که قانون انسانی و حقوق بشر حکم فرما باشد.

نکته‌ی دیگر، مسئله‌ی تناسب است. شدت زور باید با خطری که همان لحظه وجود دارد هماهنگ باشد. این به اتهام متوجه به فرد یا این که او به لحاظ ایدئولوژیک با حکومت چه زاویه‌ای دارد، ربطی ندارد. شدت اعمال زور نباید با انتقام‌جویی یا خالی کردن عقده‌های شخصی یا مذهبی و فرهنگی مخلوط شود. اگر فردی مثلاً با چاقو حمله کرده، نمی‌توان بی‌ملاحظه در برابرش سلاح گرم کشید و با گلوله او را به قتل رساند. باید خطر فوری مرگ یا جراحت شدید باشد و راه کم‌خطرتری هم برای متوقف کردنش نباشد.

در انتها هم مسئله‌ی مقاومت است. این واژه به‌تنهایی چیزی را روشن نمی‌کند. مقاومت می‌تواند حمله با چاقو باشد یا فقط خودداری از راه رفتن. باید دید چه خطری وجود داشته، چند مأمور در محل بوده‌اند و آیا راه کم‌خطرتری ممکن بوده است. اصول سازمان ملل می‌گویند اگر استفاده از زور اجتناب‌ناپذیر شد، مأمور باید خویشتن‌داری کند، آسیب را به حداقل برساند، جان افراد را حفظ کند و برای مجروحان امداد پزشکی فوری فراهم آورد. وقوع جراحت یا مرگ نیز باید در سریع‌ترین زمان گزارش شود. موقعیت اضطراری، ناآرامی سیاسی یا دستور مقام بالاتر هم نمی‌تواند استفاده‌ی خودسرانه از زور را قانونی کند.<sup>(۱)</sup>

در خصوص سلاح گرم هم اصل ۹ سند مذکور سازمان ملل، استفاده از آن را به موقعیت‌های استثنایی محدود کرده است. مأمور تنها برای دفاع از خود یا دیگری در برابر خطر قریب‌الوقوع مرگ یا آسیب شدید، جلوگیری از جرمی که جان افراد را به‌طور جدی تهدید می‌کند، یا دستگیری و جلوگیری از فرار فردی که چنین خطری دارد، می‌تواند به سلاح متوسل شود. آن هم وقتی

روش‌های ملایم‌تر، مؤثر نباشند. استفاده‌ی عمدی از سلاح برای کشتن یک فرد نیز فقط زمانی مجاز است که حفظ جان انسان آن را کاملاً اجتناب‌ناپذیر کرده باشد.<sup>(۱)</sup>

وقتی هم کار به زندان بکشد، محدودیت‌ها سخت‌گیرانه‌تر می‌شوند. اصول ۱۵ و ۱۶ این سند سازمان ملل می‌گویند که مأموران در برخورد با زندانیان و بازداشت‌شدگان، نباید از زور استفاده کنند، مگر زمانی که حفظ امنیت محل یا جان افراد آن را کاملاً ضروری کرده باشد. استفاده از سلاح گرم نیز تنها برای دفاع در برابر خطر فوری مرگ یا جراحت شدید، یا جلوگیری از فرار زندانی‌ای مجاز است که چنین خطری ایجاد می‌کند.<sup>(۱)</sup> یعنی حتی صرف فرار هم مجوز تیراندازی نیست. زندانی فراری، ناقض قانون است. اما حق حیاتش سر جای خودش است. اگر غیرمسلح است و فرار کرده و جان کسی را هم تهدید نکرده، نمی‌توان به او شلیک کرد. حتی شلیک به پا هم که در قانون به کارگیری سلاح توسط مأموران نیروهای مسلح<sup>(۳)</sup> آمده هم تضمین نمی‌کند که فرد مجروح زنده بماند. پس آن هم بنا بر سند سازمان ملل، و برخلاف قوانین موجود در حکومت جمهوری اسلامی، درست نیست. گلوله‌ی شلیک‌شده به پا هم می‌تواند شریان اصلی را پاره کند یا خونریزی مرگ‌بار ایجاد کند. اما پرسش اصلی پیش از محل اصابت گلوله این است که آیا اصلاً استفاده از سلاح اجتناب‌ناپذیر بوده است؟

در این میان قواعد نلسون ماندلا نیز همین منطق را برای اداره‌ی زندان دنبال می‌کنند. بر اساس قاعده‌ی ۸۲، کارکنان زندان فقط در دفاع از خود، جلوگیری از فرار یا مقابله با مقاومت فیزیکی در برابر یک دستور قانونی می‌توانند از زور استفاده کنند و میزان آن نباید از حد کاملاً ضروری فراتر برود. حادثه باید بی‌درنگ گزارش شود و کارکنانی که به شکل مستقیم با زندانیان در تماس هستند نیز جز در شرایط استثنایی نباید مسلح باشند.<sup>(۴)</sup> کار به بازجویی هم بکشد، باز مسئله روشن است. وقتی متهم برای پسورد ایمیل یا تلفن همراه و یا کامپیوترش مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و به انفرادی می‌افتد و اقسام فرارها بر او وارد می‌شود، بحث تناسب بی‌معنا می‌شود. هیچ میزان متناسبی از ضرب و شتم برای گرفتن اعتراف وجود ندارد. در چنین وضعی، زور از همان ابتدا هدف قانونی ندارد و می‌تواند مصداق شکنجه یا رفتار غیرانسانی و

## مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

تحقیق‌آمیز باشد. این هیچ هم مطلق است. بهانه‌ای در این وسط پذیرفته نیست.

### ایران و واقعیت‌های پشت دیوارهای زندان

در ایران و بر روی کاغذ و در رژیم حقوقی، بخشی از این محدودیت‌ها پذیرفته شده‌اند. آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها می‌گوید که نگهبانانی که در داخل زندان مأموریت دارند، باید بدون اسلحه انجام وظیفه کنند. همین آیین‌نامه استفاده از دست‌بند و پابند را ممنوع می‌داند، مگر آن‌که احتمال خودزنی یا آسیب زدن به دیگران وجود داشته باشد. در چنین حالتی نیز رعایت ضرورت و تناسب الزامی است و استفاده از این ابزارها نباید بیش‌تر از ۲۴ ساعت ادامه پیدا کند. (۵) در ماده‌ی ۵۴ همین آیین‌نامه هم ثبت وضعیت جسمی

زندانی هنگام ورود را الزامی کرده است. اگر آثار ضرب و جرح یا آسیب جدی وجود داشته باشد، یا زندانی بگوید مورد ضرب و شتم قرار گرفته است، باید از جراحات عکس گرفته شود، فرد معاینه شود و موضوع به رئیس زندان و مرجع قضایی گزارش شود. (۵) البته این‌ها قوانینی است نوشته بر کاغذ که اجرایشان می‌تواند به روشن شدن وضعیت خشونت

و آن‌چه رخ داده کمک کند. اما آن‌چه واقعاً رخ می‌دهد، چیز دیگری است. سخن از واقعیت امر، سخن از شکنجه‌ی ساختاری و سیستماتیک و شکنجه‌های فیزیکی و روانی است، اعترافات اجباری‌ای که گاه به اعدام انجامیده و شکنجه‌گاه‌های غیررسمی که در ایران امروز وجود دارند. (۶) یعنی واقعیت با نوشته بر روی کاغذ فاصله‌ی زیادی دارد. مسئله این‌جاست که

آیا پزشکی که در قانون اشاره شده، می‌تواند آزادانه با زندانی حرف بزند؟ آیا خود پزشک بخشی از دستگاه سرکوب امنیتی نیست؟ اصولاً کسی در میان نیروهای ضابط و امنیتی و قضایی، مسئولیت ضرب و شتم کردن متهمان را می‌پذیرد؟!

آیین‌نامه نیز برای زندانیان امکان ثبت شکایت و درخواست ملاقات با قاضی اجرا یا رئیس زندان را پیش‌بینی کرده است. (۵) اما مسئله‌ی اصلی این است که پس از شکایت چه اتفاقی می‌افتد. آیا تصاویر دوربین حفظ می‌شوند؟ آیا مأمور متهم هم‌چنان به زندانی دسترسی دارد؟ آیا شاکی از تهدید یا مجازات غیررسمی در امان می‌ماند؟ یا آن‌چه به‌واقع اتفاق می‌افتد این است که ضابطین امنیتی بر زندان و دستگاه قضا حاکم‌اند و همه‌ی این تصاویر و مسائل هم به آن‌ها ختم می‌شود؟

واقعیت امر، دومی است. درواقع این ضابطین امنیتی هستند که هم ضابط‌اند، هم دادستان، هم قاضی، هم زندان‌بان. دستگاه قضایی غیرمستقل هم ابزاری در دستشان است و لاغیر.

در زمینه‌ی شلیک به زندانیان فراری هم حکومت ایران مقرراتی را پیش‌بینی کرده است. بر اساس آیین‌نامه‌ی مربوط به به‌کارگیری سلاح، مأمور باید فرمان ایست بدهد و در صورت بی‌نتیجه ماندن اقدامات اولیه، ممکن

است اجازه‌ی تیراندازی پیدا کند. مقررات از تیر هوایی و هدف قرار دادن پایین‌تنه نیز سخن گفته‌اند و در شرایطی، تیراندازی بدون طی کامل مراحل را مجاز دانسته‌اند. (۷) مسئله این‌جاست که معیار اصلی باید خطر جانی باشد. اگر زندانی در حال فرار است، ولی جان کسی را تهدید نمی‌کند، توقف او با گلوله با استانداردهای سازمان ملل همخوان نیست. فرار

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



عکس از شبکه‌های اجتماعی

می‌تواند جرم یا تخلف باشد، اما مجازات آن مرگ نیست. ترتیب اخطار و محل هدف‌گیری نمی‌تواند جای اصل ضرورت را بگیرد. اما در واقعیت، زندانیان به دلیل فرار مورد شلیک نیروهای زندان قرار می‌گیرند. به‌عنوان مثال، در شب بیستم بهمن ۱۳۹۹، چهار زندانی از زندانیان جرائم عادی در تیپ یک زندان «تهران بزرگ» (فشافویه) اقدام به فرار کرده‌اند. اما سه نفر از این زندانیان در حال عبور از دیوار زندان مورد اصابت شلیک گلوله‌ی سربازان قرار گرفته، زخمی شده و به بیمارستان انتقال یافته‌اند. سرنوشت چهارمی هم مشخص نشد. (۸)

فاصله میان مقررات و واقعیت را می‌توان در گزارش‌هایی که از بازداشتگاه‌ها و زندان‌های ایران منتشر می‌شود، دید. هیأت مستقل حقیقت‌یاب سازمان ملل درباره‌ی ایران، مواردی از ضرب‌و‌شتم، شکنجه، تهدید، خشونت جنسی، فشار برای گرفتن اعتراف و محرومیت یا تأخیر در درمان را درباره‌ی برخی بازداشت‌شدگان مستند کرده است. بخش مهمی از این موارد به افرادی مربوط بوده که پس از اعتراضات بازداشت شده و هنگام وقوع خشونت، از قبل در کنترل مأموران بوده‌اند. (۹) البته گزارش قابل‌تعمیم به همه‌ی زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌ها نیست، چون دسترسی به همه‌ی آن‌ها نبوده است. اما مشت نمونه‌ی خروار است و سابقه‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی هم در این زمینه کاملاً روشن است. این وسط کسی هم پاسخ‌گو نیست. خود مأموری که از زور استفاده کرده، گزارش را می‌نویسد و بقیه هم تأیید می‌کنند. یعنی متهم و جستجوگر و قاضی یکی هستند. دست زندانی بخت‌برگشته که مورد خشونت قرار گرفته هم به جایی بند نیست. اگر پاسخ‌گویی بود، رفتار مأموران هم تغییر می‌کرد و دفعه‌ی بعد مراقب بودند که چه می‌کنند. اما وقتی پاسخ‌گویی نیست، مأموران دستشان بر جان و زندگی زندانیان باز است و هرآن‌چه می‌خواهند می‌کنند.

پشت دیوارهای زندان، شاهد کم است و قدرت حکومت زیاد. قانون باید در آن‌جا سخت‌گیرانه‌تر اعمال شود. مأمور یا نباید اعمال زور کند و یا برای اعمال زور، باید پاسخ‌گو باشد که چرا. اصول ضرورت و تناسب که صحبتش در بالا رفت، تنها دو اصل حقوقی نیستند. دو مبنای عقلی و اخلاقی‌اند تا میان قدرت حکومت و بدن انسانی که در اختیار آن قرار گرفته، مرزی ایجاد کنند. اگر این مرز از میان برود، باتوم از وسیله‌ی کنترل به وسیله‌ی تنبیه تبدیل می‌شود، دست‌بند از ابزار امنیت

به ابزار آزار و اسلحه از آخرین راه برای حفظ جان به زبان عادی اعمال قدرت. زندانی در اختیار حکومت است و حکومت مسئول جان‌ش. به همین دلیل، هر ضربه‌ای که بدون ضرورت به او زده شود، هر شلیکی که بدون وجود خطر فوری انجام شود و هر فریادی که پشت دیوارهای زندان بی‌پاسخ بماند، فقط داستان رفتار یک مأمور با یک زندانی نیست. داستان این است که قدرت، وقتی هیچ‌کس آن را نمی‌بیند، با انسان چه می‌کند. اما وقتی پاسخ‌گویی نیست، زندان‌بان هرکاری می‌خواهد می‌کند. می‌شود یک نمونه‌اش قتل زنده‌یاد هدی صابر در زندان در خرداد ۱۳۹۰ که به گواهی ۶۴ زندانی هم‌بندش، در هنگام اعتصاب غذا و بیماری ناشی از آن، مورد ضرب‌و‌شتم مأموران در زندان قرار گرفته بود. (۱۰) در خصوص قتل او، نه کسی پاسخ‌گو شد و نه در برخورد با او، تناسبی رعایت شد. این سنت عملکرد حکومت در جمهوری اسلامی است، حکومتی که خود را صاحب مال و جان شهروندانش می‌داند و آن‌ها را بر خود حلال می‌شمارد.

#### پانوش‌ها:

- ۱- اصول اساسی در توسل به‌زور و استفاده از اسلحه‌ی گرم توسط مأموران حفظ نظم و اجرای قانون، کتابخانه‌ی بنیاد برومند، ۹ شهریورماه ۱۳۶۹.
- ۲- پروتکل استفاده‌ی پلیس از زور در قوانین سازمان ملل، خبرگزاری فارس، ۱۲ دی‌ماه ۱۴۰۴.
- ۳- شلیک مأموران به افراد: قانون دراین‌باره چه می‌گوید؟، فرارو، ۲ بهمن‌ماه ۱۴۰۴.
- ۴- دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد، قواعد حداقل استاندارد سازمان ملل برای رفتار با زندانیان (قواعد نلسون ماندلا)، سازمان ملل متحد، ۲۰۱۵.
- ۵- آیین‌نامه‌ی اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، مصوب ۲۸ خرداد ۱۴۰۰ رئیس قوه‌ی قضاییه با آخرین اصلاحات و الحاقات تا ۶ بهمن‌ماه ۱۴۰۰، اختیار.
- ۶- ابعاد شکنجه در ایران: "آن‌چه می‌دانیم، نوک کوه یخ است"، دویچه‌وله فارسی، آتفه چهارمحالیان، ۵ تیرماه ۱۴۰۵.
- ۷- آیین‌نامه‌ی اجرایی تبصره‌ی بند (۵) ماده (۳) قانون به‌کارگیری سلاح توسط مأموران نیروهای مسلح در موارد ضروری، مصوب ۳۰ تیر ۱۳۸۱ هیأت وزیران، وب سایت داوودآبادی دات آی آر.
- ۷- فرار از زندان تهران بزرگ، ایران وایر، ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۹.
- ۹- شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، گزارش هیأت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب درباره‌ی جمهوری اسلامی ایران (پنجاه‌و‌هشتمین نشست، ۲۴ فوریه تا ۴ آوریل ۲۰۲۵). سازمان ملل متحد.
- ۱۰- واکنش به گواهی ۶۴ زندانی در باره‌ی مرگ هدی صابر، بی‌بی‌سی فارسی، ۲۴ خردادماه ۱۳۹۰.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



حقوق بشر

## ■ زندان بی چشم، قانون بی اثر

چرا نظارت مستقل، بخشی از حداقل استانداردهای رفتار با زندانیان است؟

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



شبیم معینی پور  
پژوهشگر و فعال حقوق بشر

تماس با خانواده، دسترسی به وکیل، امکان شکایت و حتی ثبت آن چه بر زندانی گذشته است، در اختیار

وقتی در زندان بسته می‌شود، حکومت فقط آزادی یک انسان را محدود نمی‌کند. آب، غذا، دارو، خواب، نور،

نهادی قرار می‌گیرد که او را بازداشت کرده است. همین تمرکز قدرت، زندان را به یکی از دشوارترین آزمون‌های حاکمیت قانون تبدیل می‌کند. در محیط بسته، قربانی، شاهد، پرونده‌ی پزشکی، دوربین و مرجع رسیدگی ممکن است همگی زیر نفوذ همان ساختاری باشند که به بدرفتاری متهم است. ممنوعیت شکنجه یا تضمین حق درمان، صرفاً با نوشتن قانون و آیین‌نامه محقق نمی‌شود. باید نهادی بیرون از زنجیره‌ی زندان، پلیس، دادستانی و دستگاه امنیتی بتواند بررسی کند که در سلول، درمانگاه و اتاق بازجویی واقعاً چه می‌گذرد. حقوق زندانی از لحظه‌ای واقعی می‌شود که کسی جز زندانبان بتواند اجرای آن را ببیند.

### وقتی زندان خودش را بازرسی می‌کند

نظارت مستقل با بازدید اداری تفاوت دارد. حضور یک قاضی، دادستان یا هیأت دولتی در زندانی که زیرمجموعه‌ی همان دستگاه قضایی است، ممکن است اطلاعاتی تولید کند، اما به‌خودی‌خود استقلال ایجاد نمی‌کند. بازدیدی که از قبل اعلام شده، مسیر آن را مدیریت زندان تعیین کرده و گفتگوهایش در حضور مأموران انجام می‌شود، بیش از آن که وضعیت واقعی زندان را آشکار کند، تصویری آماده‌شده از آن ارائه می‌دهد.

واقعی باید از نظر ساختار، بودجه، انتصاب اعضا و تصمیم‌گیری از نهادهای مسئول بازداشت مستقل باشد. ناظران باید بتوانند بدون اعلام قبلی وارد همه‌ی محل‌های محرومیت از آزادی شوند، از زندان عمومی تا بازداشتگاه پلیس، مراکز اطلاعاتی، بیمارستان‌های روان‌پزشکی بسته و هر مکان رسمی یا غیررسمی دیگری که فرد نتواند آزادانه آن را ترک کند.

انتخاب محل بازدید، پرونده‌های مورد بررسی و زندانیانی که با آنان گفتگو می‌شود باید در اختیار خود ناظران باشد. مصاحبه‌ها باید خصوصی و محرمانه انجام شوند. دسترسی به دفاتر ورود و خروج، پرونده‌های پزشکی، سوابق سلول انفرادی، گزارش‌های استفاده از زور، تصاویر دوربین‌ها، شکایت‌ها و آمار مرگ و جراحت نیز ضروری است. زندانی، پزشک، وکیل، عضو خانواده یا کارمندی که با نهاد ناظر همکاری می‌کند باید در برابر تهدید و اقدام تلافی‌جویانه محافظت شود.

قواعد نلسون ماندلا دقیقاً چنین الگویی را پیش‌بینی می‌کنند. قواعد ۸۳ تا ۸۵ میان بازرسی داخلی و

نظارت خارجی تفکیک می‌گذارند و مقرر می‌کنند بازرسی خارجی را نهادی مستقل از مدیریت زندان انجام دهد. این نهاد باید به اطلاعات و سوابق دسترسی داشته باشد، زندان‌ها و زندانیان مورد مصاحبه را آزادانه انتخاب کند، بازدید بدون اعلام قبلی انجام دهد و با زندانیان و کارکنان به‌طور خصوصی گفتگو کند. نتیجه‌ی هر بازدید نیز باید در گزارشی مکتوب ثبت شود و مقام‌های مسئول درباره‌ی اجرای توصیه‌ها پاسخ دهند. قواعد ماندلا معاهده نیستند و مجمع عمومی سازمان ملل نیز ماهیت غیرالزام‌آور آن‌ها را تصریح کرده است. با این حال، این قواعد مهم‌ترین معیار جهانی برای سنجش اداره‌ی زندان‌ها و رفتار با زندانیان محسوب می‌شوند. ارزش آن‌ها در این است که مفاهیمی کلی مانند «رفتار انسانی» را به معیارهای قابل مشاهده تبدیل می‌کنند: آیا زندانی به پزشک دسترسی دارد؟ آیا انفرادی طولانی اعمال می‌شود؟ آیا مرگ در بازداشت مستقل بررسی می‌شود؟ آیا شکایت محرومانه ممکن است؟ آیا نهادی بیرونی می‌تواند بدون اجازه‌ی قبلی وارد زندان شود؟ نظارت مستقل تنها برای کشف تخلف پس از وقوع آن نیست. کارکرد اصلی آن پیشگیری است. بازدیدهای منظم و غیرمنتظره احتمال پنهان کردن زندانی، تغییر پرونده‌ی پزشکی، پاک کردن آثار جراحت یا آماده‌سازی نمایشی بندها را کاهش می‌دهد. مصاحبه‌ی محرومانه به زندانی امکان می‌دهد بدون ترس از حضور مأمور سخن بگوید. انتشار گزارش نیز از تبدیل یافته‌های ناظران به مکاتبات محرومانه و بی‌اثر جلوگیری می‌کند.

این نظارت از کارکنان زندان نیز حمایت می‌کند. بسیاری از نقض‌ها فقط حاصل رفتار فردی مأموران نیستند. ازدحام، کمبود دارو، دستورهای امنیتی، نبود نیروی متخصص، فشار برای اخذ اعتراف و ضعف نظام ثبت می‌توانند یک ساختار معیوب بسازند. نهاد مستقل می‌تواند نشان دهد کدام مشکلات ناشی از تصمیم مدیریتی، بودجه، قانون، دستور امنیتی یا رفتار شخصی است. در غیاب چنین نهادی، مسئولیت‌ها پنهان می‌مانند و تخلفات معمولاً به چند مأمور رده‌پایین نسبت داده می‌شوند.

حقوق بین‌الملل چه می‌گوید و ایران چه پذیرفته است؟

اسناد بین‌المللی مرتبط با نظارت بر زندان‌ها جایگاه حقوقی یکسانی ندارند. برخی معاهده‌اند و برای



ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

یک نظام نظارتی واقعی باید از نظر ساختار، بودجه، انتصاب اعضا و تصمیم‌گیری از نهادهای مسئول بازداشت مستقل باشد. ناظران باید بتوانند بدون اعلام قبلی وارد همه‌ی محل‌های محرومیت از آزادی شوند، از زندان عمومی تا بازداشتگاه پلیس، مراکز اطلاعاتی، بیمارستان‌های روان‌پزشکی بسته و هر مکان رسمی یا غیررسمی دیگری که فرد نتواند آزادانه آن را ترک کند.

دولت‌های عضو الزام‌آورند. برخی استانداردهای مصوب سازمان ملل‌اند که خود معاهده نیستند، اما برای تفسیر تعهدات دولت‌ها و ارزیابی شرایط زندان به کار می‌روند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یکی از مهم‌ترین معاهدات الزام‌آور در این زمینه است. ماده‌ی ۷ شکنجه و رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز را ممنوع می‌کند. ماده‌ی ۱۰ مقرر می‌دارد که با همه‌ی اشخاص محروم از آزادی باید انسانی و با احترام به کرامت ذاتی آنان رفتار شود. ماده‌ی ۲ نیز دولت‌ها را ملزم می‌کند این حقوق را به‌طور مؤثر تضمین کنند و برای نقض آن‌ها راه جبران فراهم آورند. میثاق نام یک مدل مشخص نظارتی را تعیین نمی‌کند، اما اجرای مؤثر مواد ۷ و ۱۰ بدون امکان کشف مستقل شکنجه، محرومیت درمانی و شرایط غیرانسانی دشوار است.

کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه تعهدات دقیق‌تری دارد. ماده‌ی ۱۱ دولت‌های عضو را موظف می‌کند قواعد بازجویی، ترتیبات نگهداری و رفتار با اشخاص بازداشت‌شده را به‌طور منظم بازبینی کنند. مواد ۱۲ و ۱۳ بر تحقیق سریع و بی‌طرفانه درباره‌ی ادعای شکنجه، حق شکایت و حفاظت شاکیان و شاهدان در برابر تهدید تأکید دارند.

صریح‌ترین معاهده درباره‌ی نظارت پیشگیرانه، پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه، یا اوپکت (OPCAT) است. این پروتکل نظامی از بازدیدهای منظم توسط نهادهای مستقل ملی و بین‌المللی ایجاد می‌کند. دولت عضو باید یک یا چند «سازوکار ملی پیشگیری» تشکیل دهد که به محل‌های محرومیت از آزادی دسترسی داشته باشند، با زندانیان مصاحبه کنند و برای جلوگیری از شکنجه توصیه ارائه دهند. فلسفه‌ی پروتکل روشن است: پیشگیری از شکنجه نباید به شکایت قربانی یا آغاز پرونده‌ی قضایی وابسته بماند.

کنوانسیون حقوق کودک نیز در ماده‌ی ۳۷ بر استفاده از بازداشت کودکان تنها به‌عنوان آخرین راه، برای کوتاه‌ترین مدت، رفتار انسانی، جدایی از بزرگسالان و دسترسی به کمک حقوقی تأکید می‌کند. کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت حتی صریح‌تر است. ماده‌ی ۱۶ آن دولت‌ها را ملزم می‌کند مراکز و برنامه‌های ارائه‌دهنده‌ی خدمات به افراد دارای معلولیت را تحت نظارت مؤثر مراجع

مستقل قرار دهند. این حکم می‌تواند شامل زندان‌ها و بازداشتگاه‌هایی باشد که افراد دارای معلولیت در آن‌ها نگهداری می‌شوند.

در کنار این معاهدات، مجموعه اصول حمایت از همه‌ی اشخاص تحت هر شکل بازداشت یا زندان، قواعد بانکوک درباره‌ی زنان زندانی و قواعد سازمان ملل درباره‌ی نوجوانان محروم از آزادی نیز بر بازرسی، امکان شکایت، مراقبت‌های ویژه و حفاظت از گروه‌های آسیب‌پذیر تأکید دارند. این مجموعه نشان می‌دهد نظارت مستقل موضوعی حاشیه‌ای نیست، بلکه بخشی از معماری حداقل استانداردهای زندان است. جمهوری اسلامی ایران به برخی از این معاهدات پیوسته و برخی دیگر را نپذیرفته است، اما وضعیت تعهدات و حق شرط‌های ایران در همه‌ی آن‌ها یکسان نیست.

دولت ایران هر دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۵، پیش از استقرار جمهوری اسلامی، بدون هیچ حق شرطی تصویب کرد. تغییر حکومت در سال ۱۳۵۷ نیز این تعهدات بین‌المللی را از میان نبرد. در نتیجه، جمهوری اسلامی نمی‌تواند برای محدود کردن ممنوعیت شکنجه در ماده‌ی ۷، الزام به رفتار انسانی با اشخاص محروم از آزادی در ماده‌ی ۱۰ میثاق حقوق مدنی و سیاسی یا حق برخورداری از سلامت در ماده‌ی ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حق شرطی استناد کند.

وضعیت کنوانسیون حقوق کودک متفاوت است. ایران این کنوانسیون را در ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۴ با حق شرطی بسیار گسترده تصویب کرد و اعلام داشت که حق دارد مقررات ناسازگار با «قوانین اسلامی و قوانین داخلی لازم‌الاجرا» را اجرا نکند. این حق طلب به ماده‌ی معینی محدود نشده و مشخص نمی‌کند کدام قواعد داخلی ممکن است بر کدام حقوق مندرج در کنوانسیون مقدم شمرده شوند. در نتیجه، حکومت می‌کوشد دامنه‌ی تعهدات خود را پس از پذیرش معاهده و با ارجاع کلی به حقوق داخلی تعیین کند. کمیته‌ی حقوق کودک این حق طلب را کلی و مبهم دانسته و اعلام کرده است که چنین ارجاع گسترده‌ای می‌تواند اجرای بسیاری از مواد کنوانسیون را مختل کند. ماده‌ی ۵۱ کنوانسیون نیز حق طلب ناسازگار با موضوع و هدف معاهده را مجاز نمی‌داند. کمیته از ایران خواسته است حق طلب را پس بگیرد و قوانین داخلی خود را با کنوانسیون هماهنگ کند.

ایران در ۲۳ اکتبر ۲۰۰۹ به کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت ملحق شد، اما اعلام کرد خود را به مقرراتی که ممکن است با «قواعد قابل اعمال» در ایران ناسازگار باشند، متعهد نمی‌داند. اگرچه دبیرخانه‌ی سازمان ملل این عبارت را با عنوان «اعلامیه» ثبت کرده است، اثر مورد نظر آن کنار گذاشتن تعهد نسبت به مجموعه‌ای نامشخص از مقررات کنوانسیون است. کمیته‌ی حقوق افراد دارای معلولیت نیز آن را یک حق طلب عمومی تلقی کرده و از ایران خواسته است آن را پس بگیرد. ماده ۴۶ کنوانسیون حق شرط‌های ناسازگار با موضوع و هدف معاهده را ممنوع می‌کند. در مقابل، ایران عضو کنوانسیون منع شکنجه و پروتکل اختیاری آن، اوپکت، نیست. پروتکل اختیاری نخست میثاق حقوق مدنی و سیاسی را نیز نپذیرفته است بنابراین افراد نمی‌توانند بر اساس آن پروتکل شکایت فردی خود را مستقیماً نزد کمیته‌ی حقوق بشر مطرح کنند. این تمایز حقوقی اهمیت دارد. از آن‌جا که ایران به اوپکت نپیوسته است، نمی‌توان آن را به نقض تعهدی که مشخصاً از این پروتکل ناشی می‌شود متهم کرد. قواعد نلسون ماندلا نیز معاهده نیستند که ایران عضو یا غیرعضو آن باشد. با این حال، نپیوستن به اوپکت و حق شرط‌های کلی وارد شده بر دو کنوانسیون دیگر، ایران را از تعهدات بدون حق طلب آن ذیل میثاق حقوق مدنی و سیاسی معاف نمی‌کند. جمهوری اسلامی هم‌چنان موظف است از شکنجه و بدرفتاری جلوگیری کند، با همه‌ی زندانیان انسانی رفتار کند، راه شکایت مؤثر و امن فراهم آورد و مرگ‌ها، جراحت‌های شدید و ادعاهای شکنجه را به‌طور مستقل و بی‌طرفانه بررسی کند. حق شرط‌های ایران نسبت به کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت نیز عضویت آن در این معاهدات را از بین نمی‌برند و نمی‌توان آن‌ها را مجوزی نامحدود برای نادیده گرفتن حقوق کودکان بازداشت‌شده یا زندانیان دارای معلولیت دانست. اعتبار و دامنه‌ی این حق شرط‌های عمومی محل مناقشه‌ی جدی حقوقی است، به‌ویژه از آن جهت که قوانین داخلی یک دولت، در حقوق معاهدات، اصولاً نمی‌توانند توجیهی برای اجرا نکردن تعهدات بین‌المللی آن باشند. کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل دادگاه نیست، اما نهاد تخصصی ناظر بر اجرای میثاق حقوق مدنی و سیاسی است. این کمیته در بررسی وضعیت ایران،

## مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

معیار ساده است: آیا نهادی بیرون از زنجیره‌ی زندان و دستگاه امنیتی می‌تواند بدون اجازه‌ی قبلی وارد هر بازداشتگاه شود، پرونده‌ها را ببیند، زندانی را دور از گوش مأموران ملاقات کند، یافته‌هایش را منتشر سازد و از شاکي در برابر انتقام محافظت کند؟ تا زمانی که پاسخ منفی است، حداقل استانداردهای رفتار با زندانیان تضمین نشده‌اند. زندانی که تنها زندانبانش می‌تواند درباره‌ی وضعیت او شهادت دهد، تحت نظارت نیست. پشت دیوار پنهان شده است.

تعهدات مندرج در میثاق را مستقیماً به ضرورت نظارت مستقل بر محل‌های بازداشت پیوند داده و خواستار دسترسی منظم، بدون مانع، بدون اعلام قبلی و بدون حضور مأموران به همه‌ی محل‌های محرومیت از آزادی شده است.

## فاصله میان تعهد و عمل

مسئله‌ی ایران نبود مطلق بازرسی نیست. خود مقام‌های جمهوری اسلامی از بازدید قضات و دادستان‌ها، هیأت‌های نظارتی، دوربین‌ها و سامانه‌های دریافت شکایت سخن گفته‌اند. کمیته‌ی حقوق بشر نیز در ارزیابی سال ۲۰۲۳ خود اذعان کرد که مقام‌های ایران از زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها بازرسی‌های زیادی انجام می‌دهند. اما در همان گزارش، از وخامت وضعیت اشخاص محروم از آزادی در مراکز رسمی و غیررسمی سخن گفت؛ شرایط غیربهداشتی، ازدحام، کیفیت نامناسب آب و غذا، محرومیت از درمان، شکنجه و بدرفتاری، انفرادی طولانی و تنبیه بدنی.

این هم‌زمانی، نکته‌ی اصلی را آشکار می‌کند. ممکن است تعداد بازرسی‌ها زیاد باشد، اما اگر بازرس از همان ساختار مسئول اداری زندان یا تعقیب زندانی باشد، اگر ورودش نیازمند هماهنگی قبلی باشد، اگر مأمور در زمان مصاحبه حضور داشته باشد و اگر گزارش او منتشر نشود، بازرسی به نظارت مستقل تبدیل نمی‌شود.

کمیته‌ی حقوق بشر از جمهوری اسلامی خواسته است سازوکارهای مستقل نظارت، دسترسی منظم، بدون مانع، بدون اعلام قبلی و بدون حضور مأموران به همه‌ی محل‌های محرومیت از آزادی داشته باشند. کمیته به‌طور خاص مراکز تحت کنترل سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات را نیز نام برده است. این توصیه نشان می‌دهد نظام موجود دسترسی مستقل و فراگیر به تمام بازداشتگاه‌های امنیتی را تضمین نمی‌کند. شکاف دیگر به شکنجه و تحقیق درباره‌ی آن مربوط است. کمیته در سال ۲۰۲۳ از گزارش‌های معتبر درباره‌ی اعمال گسترده و نظام‌مند شکنجه و بدرفتاری در مراکز رسمی و غیررسمی، به‌ویژه توسط مأموران انتظامی و اعضای سپاه پاسداران، ابراز نگرانی کرد. گزارش به استفاده از شکنجه برای گرفتن اعتراف، ارائه‌ی همان اعتراف‌ها در دادگاه، محرومیت برخی قربانیان از درمان و فقدان اطلاعات کافی درباره‌ی تحقیقات مستقل پزشکی قانونی در

مورد مرگ‌های ناشی از شکنجه یا بدرفتاری اشاره داشت. تعهد ایران فقط منع شکنجه در متن قانون نیست. هر ادعای معتبر شکنجه یا هر مرگ مشکوک در بازداشت باید فوراً از اختیار نهادی که احتمالاً در آن نقش داشته خارج شود. تحقیق باید مستقل، بی‌طرفانه و مؤثر باشد، مدارک پزشکی حفظ شوند، شاهدان و خانواده‌ها امنیت داشته باشند و نتیجه به پاسخ‌گویی عاملان منتهی شود. کمیته‌ی حقوق بشر از ایران خواسته است این تحقیقات با معیارهای پروتکل استانبول برای مستندسازی شکنجه و پروتکل مینه‌سوتا برای بررسی مرگ‌های بالقوه‌ی غیرقانونی انجام شوند. هم‌چنین باید یک سازوکار شکایت مستقل و مؤثر در دسترس زندانیان باشد. در عمل، شکایت زندانی زمانی معنا دارد که محرمانه باشد و هزینه‌ی مجازات نداشته باشد. زندانی‌ای که می‌ترسد پس از شکایت به انفرادی منتقل شود، ملاقاتش قطع شود، درمانش به تعویق بیفتد یا علیه او پرونده‌ی تازه‌ای ساخته شود، صاحب یک راه جبران مؤثر نیست. وجود صندوق شکایت یا سامانه‌ی اینترنتی، بدون تضمین محرمانگی، تحقیق مستقل و منع اقدامات تلافی‌جویانه، مشکل را حل نمی‌کند.

تعهدات جمهوری اسلامی از نخستین لحظه‌ی بازداشت آغاز می‌شوند. کمیته‌ی حقوق بشر تصریح کرده است که فرد بازداشت‌شده باید بتواند با خانواده تماس بگیرد، به وکیل منتخب دسترسی داشته باشد، توسط پزشک مستقل معاینه شود و حداکثر ظرف ۴۸ ساعت نزد مرجعی قضایی، مستقل و بی‌طرف حاضر شود. بازداشت باید فقط در مراکز رسمی انجام شود و بازداشت موقت نیز استثنایی، محدود و تحت بازبینی قضایی باشد. کمیته در مقابل، از بازداشت‌های طولانی، نگهداری بدون ارتباط در مراکز اعلام‌نشده و محرومیت از وکیل و تماس خانوادگی ابراز نگرانی کرده است. این تضمین‌ها امور تشریفاتی نیستند. بیش‌ترین خطر شکنجه، ناپدیدسازی و گرفتن اعتراف اجباری معمولاً در روزهای نخست و پیش از آن ایجاد می‌شود که محل نگهداری فرد تثبیت و امکان تماس او با جهان بیرون فراهم شود. ثبت دقیق زمان و محل بازداشت، دسترسی فوری به وکیل و معاینه‌ی پزشک مستقل، دیوارهای اولیه در برابر این خطرند.

درمان نیز بخشی از تعهد دولت است، نه امتیازی که به رفتار زندانی وابسته باشد. هنگامی که زندانی کاملاً به حکومت وابسته است، تأخیر عمدی در اعزام

به بیمارستان، ندادن دارو یا بی‌اعتنایی به توصیه‌ی پزشک می‌تواند به رفتار غیرانسانی یا حتی نقض حق حیات منتهی شود. کمیته‌ی حقوق بشر از ایران خواسته است مراقبت پزشکی لازم را فراهم کند و شرایط زندان‌ها را با میثاق، قواعد ماندلا و قواعد بانکوک هماهنگ سازد. ازدحام نیز صرفاً مسئله‌ی آسایش نیست. تراکم جمعیت بر آب، غذا، بهداشت، خواب، تهویه، شیوع بیماری، خشونت و دسترسی به پزشک اثر می‌گذارد. کمیته از ایران خواسته است با استفاده‌ی گسترده‌تر از مجازات‌ها و تدابیر غیرسالب آزادی، جمعیت زندان‌ها را کاهش دهد. همه‌ی این موارد یک ریشه‌ی مشترک دارند: خودنظارتی.

در ساختاری که اداره‌ی زندان، مقام تعقیب، بازرس، پزشک وابسته، مرجع دریافت شکایت و مقام تحقیق همگی در یک زنجیره‌ی نهادی قرار می‌گیرند، امکان کشف حقیقت کاهش می‌یابد. حتی بازرسان خوش‌نیت نیز ممکن است اختیار ورود به بازداشتگاه‌های امنیتی، دسترسی به پرونده‌ها یا انتشار یافته‌های خود را نداشته باشند. اصلاح واقعی به ایجاد نهادهای نیاز دارد که بودجه و اعضای مستقل داشته باشد، پزشک و متخصص پزشکی قانونی در آن حضور داشته باشند و به تمام مراکز بازداشت، از جمله مراکز سپاه، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی، دسترسی بدون اعلام قبلی پیدا کند. این نهاد باید بتواند خصوصی با زندانیان گفتگو کند، گزارش‌های خود را منتشر سازد و مقام‌ها را ملزم کند در مهلتی مشخص درباره‌ی اجرای توصیه‌ها پاسخ دهند.

پیوستن ایران به کنوانسیون منع شکنجه و اوپکت گام مهمی خواهد بود، اما امضای معاهده به‌تنهایی کافی نیست. سازوکاری که روی کاغذ «مستقل» نامیده شود اما اعضا، بودجه، برنامه‌ی بازدید یا گزارش‌هایش تحت کنترل قوه‌ی قضائیه و دستگاه‌های امنیتی باشد، همان نظام خودنظارتی را با نامی تازه ادامه می‌دهد. معیار ساده است: آیا نهادهای بیرون از زنجیره‌ی زندان و دستگاه امنیتی می‌تواند بدون اجازه‌ی قبلی وارد هر بازداشتگاه شود، پرونده‌ها را ببیند، زندانی را دور از گوش مأموران ملاقات کند، یافته‌هایش را منتشر سازد و از شاکی در برابر انتقام محافظت کند؟ تا زمانی که پاسخ منفی است، حداقل استانداردهای رفتار با زندانیان تضمین نشده‌اند. زندانی که تنها زندانبانش می‌تواند درباره‌ی وضعیت او شهادت دهد، تحت نظارت نیست. پشت دیوار پنهان شده است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



عکس از خط صلح

حقوقی

# ■ چرا هیچ دادگاهی نباید به اعتراف اجباری استناد کند

منع شکنجه و اعتراف اجباری در حقوق بین‌الملل

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



هرمینه هورداد  
کارشناس ارشد حقوق بشر

در چنین نظام‌هایی، اعتراف نه صرفاً به‌عنوان دلیلی برای اثبات جرم، بلکه به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی

اعتراف اجباری یکی از شناخته‌شده‌ترین ابزارهای نقض حقوق بشر در نظام‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه است.

به اقدامات حکومت، ایجاد هراس عمومی، تخریب اعتبار مخالفان و شکل‌دهی به روایت رسمی از رویدادها به کار گرفته می‌شود. تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که استفاده از اعترافات اجباری محدود به یک کشور یا دوره‌ی خاص نیست، بلکه در نظام‌های مختلف سیاسی و در دوره‌های گوناگون تاریخ مشاهده شده است.

از مشهورترین نمونه‌های تاریخی اعترافات اجباری می‌توان به دادگاه‌های نمایی اتحاد جماهیر شوروی در دوران ژوزف استالین (۱۹۳۶-۱۹۳۸) اشاره کرد که طی آن بسیاری از رهبران حزب کمونیست پس از تحمل شکنجه، فشار روانی و تهدید، به جرایمی اعتراف کردند که بعدها ساختگی بودن بخش قابل توجهی از آن‌ها آشکار شد. نمونه‌های مشابهی نیز در دادگاه‌های نمایی کشورهای اروپای شرقی در دهه‌ی ۱۹۵۰ و در جریان انقلاب فرهنگی چین مشاهده شد که در آن‌ها اعتراف به ابزاری برای حذف مخالفان سیاسی و تثبیت قدرت حکومت تبدیل گردید. در دهه‌های اخیر نیز گزارش‌های متعددی از سوی سازمان‌های حقوق بشری درباره‌ی پخش اعترافات تلویزیونی تحت فشار در کشورهایی مانند کره شمالی، چین و روسیه منتشر شده است.

در ایران نیز اخذ اعتراف تحت فشار سابقه‌ای طولانی دارد. در دوران حکومت پهلوی، به‌ویژه در دهه‌ی ۱۳۵۰، بسیاری از زندانیان سیاسی و اعضای گروه‌های مخالف از اعمال شکنجه در بازداشتگاه‌های ساواک برای اخذ اطلاعات یا اعتراف سخن گفته‌اند و این موارد در گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری و خاطرات زندانیان سیاسی ثبت شده است. با این حال، پخش سازمان‌یافته‌ی اعترافات تلویزیونی به‌عنوان بخشی از سیاست رسانه‌ای حکومت، عمدتاً پس از انقلاب ۱۳۵۷ و با استفاده از رسانه‌ی دولتی جمهوری اسلامی (صداوسیما) گسترش یافت و به یکی از ابزارهای تثبیت روایت رسمی در پرونده‌های امنیتی و سیاسی تبدیل شد.

در چهار-پنج دهه‌ی گذشته، فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران، پژوهشگران، فعالان مدنی، شهروندان دوتابعیتی و معترضان بارها در برنامه‌های تلویزیونی ظاهر شده‌اند و سازمان‌های حقوق بشری این اعترافات را در بسیاری از موارد حاصل شکنجه، تهدید، نگهداری طولانی‌مدت در سلول انفرادی، محرومیت از دسترسی به وکیل و سایر اشکال اجبار دانسته‌اند. از نمونه‌های شناخته شده می‌توان به پرونده‌ی هاله اسفندیاری و کیان تاجبخش، مازیار ابراهیمی و دیگر متهمان پرونده‌ی ترور دانشمندان هسته‌ای، مجید جمالی فشی، اسماعیل بخشی، سپیده قلیان، روح‌الله زم، نوید افکاری و شماری از بازداشت‌شدگان اعتراضات سال‌های

۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴ اشاره کرد. در بسیاری از این پرونده‌ها، خود افراد پس از آزادی یا خانواده‌ها و وکلای آنان اعلام کرده‌اند که اعترافات تحت فشار یا شکنجه اخذ شده است و سازمان‌های حقوق بشری نیز نسبت به اعتبار این اعترافات و تأثیر آن‌ها بر روند دادرسی ابراز نگرانی کرده‌اند.

در یک سال اخیر نیز شواهد نشان می‌دهد که این رویه همچنان ادامه داشته است. در بهمن ۱۴۰۴، صداوسیما جمهوری اسلامی برنامه‌ای از هشت نوجوان بازداشت‌شده مرتبط با اعتراضات دی‌ماه پخش کرد که در آن این افراد در برابر دوربین درباره‌ی حضور خود در اعتراضات سخن می‌گفتند. این برنامه پیش از هرگونه رسیدگی قضایی مستقل و در شرایطی منتشر شد که اطلاعات هویتی و خانوادگی آنان نیز در رسانه‌ی ملی افشا شده بود؛ اقدامی که با انتقاد گسترده‌ی نهادهای مدافع حقوق کودک و سازمان‌های حقوق بشری مواجه شد.

هم‌چنین در پرونده‌ی برخی از بزرگسالان بازداشت‌شده‌ی اعتراضات سال ۱۴۰۴ که بعداً با احکام سنگین، از جمله اعدام، روبه‌رو شدند، رسانه‌های حکومتی ویدئوهایی از اعترافات آنان را پیش از پایان رسیدگی قضایی منتشر کردند. نهادهای حقوق بشری در گزارش‌های مختلف درباره‌ی موارد متعددی از پخش «اعترافات اجباری» افراد بازداشت‌شده پیش از برگزاری دادگاه یا در جریان دادرسی در ماه‌های اخیر هشدار داده‌اند. این نهادها ضمن ابراز نگرانی نسبت به استفاده از شکنجه، ناپدیدسازی قهری، فشار روانی، محرومیت از دسترسی به وکیل و نقض اصول دادرسی عادلانه، تأکید کرده‌اند که اعترافات اخذشده تحت اجبار فاقد اعتبار حقوقی بوده و استفاده از آن‌ها با تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در زمینه‌ی منع شکنجه و تضمین دادرسی عادلانه مغایرت دارد.

این مقاله با تمرکز بر پدیده‌ی اعترافات اجباری، به بررسی مبانی حقوقی و حقوق بشری بی‌اعتباری این‌گونه اعترافات در نظام حقوق بین‌الملل می‌پردازد. هدف اصلی این متن، تبیین این موضوع است که چرا اعترافاتی که در نتیجه‌ی شکنجه، تهدید، اجبار، فشار روانی یا سایر اشکال سلب اراده اخذ می‌شوند، از منظر حقوق بین‌الملل فاقد ارزش و اعتبار حقوقی بوده و استفاده از آن‌ها مصداقی آشکار از نقض حقوق بشر محسوب می‌شود.

بدین منظور، مقاله ابتدا به مفهوم «جرم» و «بزه» در حقوق کیفری پرداخته و میان ارتکاب واقعی یک رفتار مجرمانه و شیوه‌ی قانونی اثبات آن تفکیک قائل می‌شود. در این بخش نشان داده خواهد شد که حتی در مواردی که شخص واقعاً مرتکب جرم شده باشد، دولت‌ها و مراجع قضایی

موظفان در چارچوب اصول دادرسی عادلانه، اصل برائت، حق سکوت، حق برخورداری از وکیل و ممنوعیت مطلق شکنجه اقدام به تحقیق، جمع‌آوری ادله و تعقیب کیفری کنند. از این رو، مشروعیت تعقیب کیفری هرگز مجوز استفاده از شکنجه یا اجبار برای اخذ اعتراف نیست و حقوق بین‌الملل، بدون توجه به نوع جرم یا شخصیت متهم، این ممنوعیت را مطلق می‌داند.

در ادامه، پژوهش به بررسی اسناد بنیادین حقوق بین‌الملل از جمله اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون منع شکنجه و رویه‌ی نهادهای بین‌المللی خواهد پرداخت تا مبانی حقوقی بی‌اعتباری اعترافات اجباری تبیین شود. هم‌چنین آرای دادگاه‌های بین‌المللی و استانداردهای پذیرفته‌شده در نظام‌های حقوقی مختلف در خصوص ممنوعیت استفاده از ادله‌ی حاصل از شکنجه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در بخش بعدی، با بهره‌گیری از نمونه‌های تاریخی و معاصر، به‌ویژه موارد گزارش‌شده در ایران، نحوه‌ی استفاده از اعترافات اجباری در پرونده‌های سیاسی و امنیتی تحلیل خواهد شد و نشان داده می‌شود که این اعترافات نه تنها با اصول دادرسی عادلانه تعارض دارند، بلکه به ابزاری برای اعمال فشار، ایجاد هراس عمومی، مشروعیت‌بخشی به سرکوب و محروم کردن افراد از حقوق بنیادین خود تبدیل شده‌اند.

این مقاله بر این واقعیت نیز تأکید دارد که از منظر حقوق بشر، موضوع تنها به اعتراف اجباری محدود نمی‌شود. بازداشت خودسرانه، تعقیب کیفری افراد به دلیل عقاید سیاسی، محدود کردن آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی اجتماعات و سایر حقوق بنیادین نیز از مهم‌ترین مصادیق نقض حقوق بشر به شمار می‌روند. با این حال، دامنه‌ی این پژوهش به‌طور مشخص بر پدیده‌ی اعترافات اجباری متمرکز است؛ زیرا این پدیده نقطه‌ی تلاقی مجموعه‌ای از نقض‌های هم‌زمان حقوق بشر، از جمله شکنجه، سلب کرامت انسانی، نقض حق سکوت، نقض حق برخورداری از دادرسی عادلانه و بی‌اعتبار کردن اراده‌ی آزاد انسان در فرایند کیفری محسوب می‌شود. از این رو، مقاله‌ی حاضر می‌کوشد با تکیه بر منابع حقوق بین‌الملل و رویه‌ی نهادهای بین‌المللی، نشان دهد که اعتراف اجباری نه صرفاً یک تخلف آیین دادرسی، بلکه یکی از بارزترین جلوه‌های نقض حقوق بشر در نظام عدالت کیفری است.

### مفهوم شکنجه در حقوق بین‌الملل حقوق بشر

در حقوق بین‌الملل معاصر، شکنجه صرفاً نوعی رفتار خشن یا روش نامناسب بازجویی نیست، بلکه تعرضی بنیادی به

کرامت، آزادی اراده و تمامیت جسمانی و روانی انسان محسوب می‌شود. ماده‌ی ۱ کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه، شکنجه را وارد ساختن عمدی درد یا رنج شدید جسمی یا روانی به شخص، برای اهدافی مانند کسب اطلاعات یا اعتراف، مجازات، ارباب، اجبار یا تبعیض تعریف می‌کند؛ مشروط بر آن‌که این رفتار به‌دست مأمور حکومتی یا با تحریک، رضایت یا سکوت آگاهانه او صورت گرفته باشد. بنابراین، اخذ اطلاعات و اعتراف از مهم‌ترین اهدافی است که صریحاً در تعریف حقوقی شکنجه جای گرفته است. البته لازم به ذکر است که جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون منع شکنجه نپیوسته است؛ با این حال، ممنوعیت شکنجه به‌عنوان یک قاعده‌ی آمرده‌ی حقوق بین‌الملل و بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی، برای ایران الزام‌آور است. افزون بر این، ایران عضو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است و بر اساس ماده‌ی ۷ این میثاق نیز به منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز متعهد است.

تعریف مزبور نشان می‌دهد که شکنجه ممکن است جسمانی یا روانی باشد. ضرب‌و‌شتم، وارد کردن شوک الکتریکی، محرومیت از خواب، نگهداری در وضعیت‌های دردناک، تهدید به مرگ، تهدید اعضای خانواده، تحقیر شدید، بازداشت طولانی‌مدت در سلول انفرادی و ایجاد عمدی ترس و درماندگی روانی، بسته به شدت، هدف و شرایط اعمال، می‌توانند در قلمرو شکنجه یا رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار گیرند. از این منظر، نبود جراحت ظاهری لزوماً به معنای نبود شکنجه نیست؛ زیرا حقوق بین‌الملل، رنج شدید روانی را نیز در کنار درد جسمانی به رسمیت می‌شناسد.

### چرا شکنجه مطلقاً ممنوع است؟

ممنوعیت شکنجه بر چند مبنای اخلاقی و حقوقی استوار است. نخست آن‌که شکنجه کرامت ذاتی انسان را انکار می‌کند. شخص شکنجه‌شده دیگر به‌عنوان یک انسان دارای اراده و حقوق مستقل در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به وسیله‌ای برای دستیابی حکومت به اطلاعات، اعتراف یا هدف سیاسی تبدیل می‌شود. دیوید لوبان در تحلیل رابطه‌ی میان شکنجه، تحقیر و کرامت انسانی توضیح می‌دهد که شکنجه در پی آن است که قربانی را به تسلیم کامل وادارد و سلطه‌ی مطلق شکنجه‌گر بر بدن و اراده‌ی او را به نمایش بگذارد. در این معنا، ماهیت غیرانسانی شکنجه تنها ناشی از درد نیست، بلکه از تبدیل انسان به موضوع سلطه و تحقیر ناشی می‌شود.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

متفکرانی مانند چزاره بکاریا استدلال کردند که شکنجه هم ظالمانه و هم غیرعقلانی است؛ زیرا فرد نیرومند اما مجرم ممکن است درد را تحمل کند، در حالی که فرد ضعیف اما بی‌گناه ممکن است برای پایان دادن به درد اعتراف کند. در نتیجه، شکنجه نه آزمون حقیقت، بلکه آزمون مقاومت جسمانی و روانی افراد است.

دوم آن که شکنجه اصول بنیادین حاکمیت قانون را از میان می‌برد. در یک نظام مبتنی بر قانون، قدرت مأموران دولتی باید محدود، قابل نظارت و پاسخ‌گو باشد. شکنجه در مقابل، به مأمور حکومت اجازه می‌دهد خارج از فرایند قضایی درباره‌ی بدن، روان و سرنوشت یک فرد تصمیم بگیرد. جرمی والدرون از ممنوعیت شکنجه به عنوان یکی از «قوس‌های» اصلی بنای حقوقی یاد می‌کند؛ قاعده‌ای که حفظ آن برای تمایز میان حاکمیت قانون و قدرت عریان دولتی ضروری است. از دید او، ایجاد استثنائاتی مانند وضعیت اضطراری یا فرض موسوم به «بمب ساعتی» می‌تواند تمام ساختار منع شکنجه را فرسوده کند، زیرا استثنای محدود در عمل به رویه‌ای گسترده و نهادی تبدیل می‌شود.

سوم آن که شکنجه از نظر شناختی و قضایی نیز روشی غیرقابل اعتماد است. شخصی که با درد شدید، تهدید یا فشار روانی مواجه است، ممکن است برای متوقف کردن رنج خود هر مطلبی را که بازجو انتظار دارد تأیید کند؛ خواه آن مطلب درست باشد یا نادرست. شکنجه به جای کشف حقیقت، انگیزه‌ای نیرومند برای تولید پاسخ مطلوب بازجو ایجاد می‌کند. در نتیجه، حتی هنگامی که فرد واقعاً اطلاعاتی در اختیار دارد، نمی‌توان بدون شواهد مستقل تشخیص داد که کدام بخش از گفته‌های او واقعی و کدام بخش محصول ترس، تلقین یا تلاش برای پایان دادن به رنج است.

چهارم آن که پذیرش شکنجه اثر نهادی و اجتماعی دارد. استفاده از آن معمولاً به یک مورد استثنایی محدود نمی‌ماند، بلکه به ایجاد ساختارهایی شامل بازداشتگاه‌های غیرشفاف، بازجویان مصون از پاسخ‌گویی، پزشکان یا کارشناسان همکار، دادستان‌های بی‌اعتنا و دادگاه‌های پذیرنده‌ی اعترافات منجر می‌شود. به همین دلیل، منع شکنجه تنها ناظر بر رفتار یک بازجو نیست، بلکه مستلزم پیشگیری، تحقیق مستقل، مجازات عاملان، جبران خسارت قربانی و کنارگذاشتن ادله‌ی حاصل از شکنجه است.

#### مطلق و غیرقابل تعلیق بودن ممنوعیت شکنجه

ماده‌ی ۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مقرر می‌کند که هیچ‌کس نباید تحت شکنجه یا مجازات و رفتار ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد. این قاعده بعداً در ماده‌ی ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده‌ی ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز تثبیت شد.

ویژگی مهم این ممنوعیت، مطلق بودن آن است. مطابق ماده‌ی ۲ بند ۲ کنوانسیون علیه شکنجه، هیچ وضعیت استثنایی، از جمله جنگ، تهدید به جنگ، بی‌ثباتی سیاسی

داخلی، وضعیت اضطراری عمومی، مبارزه با تروریسم یا ضرورت حفظ امنیت ملی، نمی‌تواند شکنجه را توجیه کند. همچنین دستور مقام مافوق یا مقام عمومی، دفاع قابل قبولی برای عامل شکنجه نیست. کمیته‌ی منع شکنجه نیز در تفسیر عمومی شماره‌ی ۲ تأکید کرده است که این ممنوعیت مطلق و غیرقابل تعلیق است.

مطلق بودن ممنوعیت به این معناست که میان قربانیان تفاوتی وجود ندارد. این حمایت شامل فرد بی‌گناه، متهم عادی، قاتل، عضو یک گروه مسلح، مظنون به تروریسم و حتی شخصی می‌شود که ممکن است اطلاعاتی حیاتی در اختیار داشته باشد. ارتکاب یک جرم سنگین، حقوق بنیادین متهم را از میان نمی‌برد و دولت را مجاز نمی‌کند برای کشف حقیقت یا مجازات او از شکنجه استفاده کند. دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده‌ی «گفگن علیه آلمان» همین اصل را در وضعیتی بسیار دشوار تأیید کرد. پلیس آلمان با تصور این که جان یک کودک ربوده‌شده در خطر است، متهم را به اعمال درد شدید تهدید کرد تا محل کودک را افشا کند. دادگاه اعلام کرد حتی هنگامی که هدف مأموران نجات جان یک انسان باشد، تهدید به شکنجه یا بدرفتاری مغایر ماده‌ی ۳ کنوانسیون اروپایی است. این رأی نشان داد که مصلحت عمومی، خطر فوری یا سنگینی جرم نمی‌تواند ممنوعیت شکنجه را کنار بزند. در حقوق بین‌الملل، ممنوعیت شکنجه افزون بر آن که تعهدی قراردادی است، به عنوان یک قاعده‌ی آمره (jus cogens) نیز شناخته می‌شود. قاعده‌ی آمره، قاعده‌ای بنیادین است که جامعه‌ی بین‌المللی در مجموع آن را پذیرفته و توافق برخلاف آن را مجاز نمی‌داند. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده‌ی «دادستان علیه فوروندزیا» و دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی «بلژیک علیه سنگال» نیز بر جایگاه آمره‌ی ممنوعیت شکنجه تأکید کرده‌اند.

#### رابطه‌ی منع شکنجه با حق سکوت و منع اجبار به خوداتهامی

بی‌اعتباری اعتراف اجباری تنها نتیجه‌ی ممنوعیت شکنجه نیست، بلکه با حق سکوت، اصل برائت و منع اجبار به خوداتهامی نیز ارتباط مستقیم دارد. ماده‌ی ۱۴ بند ۳ قسمت «ز» میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر می‌کند که هیچ متهمی نباید مجبور شود علیه خود شهادت دهد یا به مجرمیت اعتراف کند. این حق، دادستان و مأموران تحقیق را موظف می‌کند جرم را با استفاده از ادله‌ی قانونی و مستقل اثبات کنند، نه آن که متهم را به تولید دلیل علیه خودش وادارند.

مجله  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۲ تصریح کرده است که برای رعایت این حق، مقام‌های تحقیق باید از هرگونه فشار مستقیم یا غیرمستقیم جسمی و روانی بر متهم برای اخذ اعتراف خودداری کنند. در مواردی که متهم ادعا کند اظهاراتش تحت اجبار گرفته شده است، دولت باید نشان دهد که اظهارات آزادانه و بدون فشار بیان شده‌اند. این قاعده با اصل برائت نیز مرتبط است؛ زیرا بار اثبات جرم بر عهده‌ی حکومت است و متهم وظیفه ندارد بی‌گناهی خود را ثابت کند یا در محکومیت خود مشارکت داشته باشد.

حق سکوت به این معنا نیست که نظام عدالت کیفری از تحقیق درباره‌ی جرم یا جمع‌آوری دلیل محروم است. پلیس می‌تواند صحنه‌ی جرم را بررسی کند، شهادت شهود را بشنود، اسناد و ادله‌ی مادی را بر اساس قانون گردآوری کند و از روش‌های علمی تحقیقات کیفری و علوم قانونی استفاده کند. آن‌چه ممنوع است، تبدیل بدن و روان متهم به ابزاری برای تولید دلیل و واداشتن او به تأیید روایت مورد نظر حکومت است.

### چرا اعتراف ناشی از شکنجه فاقد اعتبار است؟

ماده‌ی ۱۵ کنوانسیون علیه شکنجه روشن‌ترین قاعده‌ی بین‌المللی درباره‌ی بی‌اعتباری چنین اعترافات‌ی را بیان می‌کند. طبق این ماده، هر دولت عضو باید تضمین کند که هیچ اظهاری که ثابت شود در نتیجه‌ی شکنجه به دست آمده، در هیچ دادرسی به‌عنوان دلیل مورد استناد قرار نگیرد. تنها استثنا آن است که همان اظهارات در رسیدگی علیه شخص متهم به شکنجه، برای اثبات این که چنین اظهاری اخذ شده است، استفاده شود.

البته این قاعده چند مبنای اساسی دارد. نخست، اعتراف ناشی از شکنجه از قابلیت اعتماد کافی برخوردار نیست. رنج شدید، ترس یا تهدید می‌تواند فرد را به بیان مطالب نادرست یا پذیرش اتهاماتی وادارد که مرتکب نشده است. در چنین شرایطی، اعتراف بیش‌تر نشان‌دهنده‌ی شدت فشار است تا صحت محتوای گفته‌ها. دوم، دادگاه نباید از نقض حقوق بشر بهره‌برداری کند. پذیرش دلیل حاصل از شکنجه به این معناست که دستگاه قضایی نتیجه‌ی رفتار غیرقانونی بازجو را معتبر می‌شناسد و به آن اثر حقوقی می‌دهد. در این صورت، دادگاه از ناظر قانون به تکمیل‌کننده‌ی فرایند شکنجه تبدیل می‌شود. سوم، کنارگذاشتن این ادله دارای نقش بازدارنده است. اگر مأموران بدانند که اعتراف اخذشده با شکنجه در دادگاه قابل استفاده نیست، انگیزه‌ی نهادی برای توسل به چنین روش‌هایی کاهش می‌یابد. کمیته‌ی منع شکنجه نیز

ماده‌ی ۱۵ را یکی از ضمانت‌های مهم برای جلوگیری از بدرفتاری مأموران معرفی کرده است.

چهارم، پذیرش اعتراف اجباری حق برخورداری از دادرسی عادلانه را نقض می‌کند. محاکمه‌ای که بر گفته‌های اخذشده تحت شکنجه، تهدید یا فشار استوار باشد، حتی در صورت وجود برخی شواهد دیگر، از نظر مشروعیت قضایی با تردید جدی مواجه است. هدف دادرسی عادلانه فقط رسیدن به محکومیت فرد واقعاً مجرم نیست؛ بلکه رسیدن به نتیجه از طریق روشی قانونی، قابل نظارت و محترم به کرامت انسانی است.

کمیته‌ی منع شکنجه در رویه‌ی خود تصریح کرده است که هدف ماده‌ی ۱۵، محروم ساختن شکنجه از هرگونه ارزش قضایی است. به عبارت دیگر، حکومت نباید بتواند با ارتکاب یک نقض بنیادین حقوق بشر، دلیلی تولید کند و سپس همان دلیل را برای سلب آزادی یا جان قربانی به کار گیرد. اظهارات حاصل از شکنجه باید از نظر قضایی باطل تلقی شوند.

### بی‌اعتباری اظهارات اشخاص ثالث و ادله‌ی مشتق‌شده

ماده‌ی ۱۵ کنوانسیون علیه شکنجه فقط به اعترافی که مستقیماً علیه خود قربانی استفاده می‌شود محدود نیست. عبارت «هرگونه اظهار» و «هر دادرسی» نشان می‌دهد که اظهارات اخذشده‌ی تحت شکنجه نباید علیه اشخاص ثالث نیز مورد استناد قرار گیرد. برای مثال، اگر فردی تحت شکنجه شخص دیگری را متهم کند، گفته‌ی او صرفاً به دلیل آن که علیه شخص ثالث استفاده می‌شود معتبر نخواهد شد. کمیته‌ی منع شکنجه این اصل را در رسیدگی‌های کیفری، استرداد و سایر فرایندهای قضایی قابل اعمال دانسته است.

موضوع پیچیده‌تر، «ادله‌ی مشتق‌شده» است؛ یعنی اشیاء، اطلاعات یا شواهدی که مقام‌ها با راهنمایی حاصل از شکنجه پیدا کرده‌اند. درباره‌ی دامنه‌ی دقیق کنارگذاشتن این نوع ادله در همه‌ی نظام‌های حقوقی اتفاق نظر کامل وجود ندارد. دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده‌ی گفگن میان اعتراف مستقیم و برخی شواهد مادی مشتق‌شده تمایز گذاشت و تأثیر آن‌ها را بر عدالت کلی محاکمه بررسی کرد. با این حال، درباره‌ی اظهاراتی که مستقیماً بر اثر شکنجه اخذ شده‌اند، اصل منع استفاده بسیار قاطع‌تر است. از دیدگاه حقوق بشری، تفسیر محدود ماده‌ی ۱۵ می‌تواند اثر بازدارندگی آن را کاهش دهد. اگر حکومت اجازه داشته باشد با شکنجه سرنخ به‌دست آورد و سپس نتیجه‌ی آن را با عنوان «دلیل مستقل» استفاده کند، ممکن است هم‌چنان انگیزه‌ی عملی برای توسل به شکنجه باقی بماند. به همین

دلیل، بخشی از ادبیات حقوقی از تفسیر گسترده‌تر قاعده‌ی  
طرد ادله دفاع می‌کند.

### روند تاریخی شکل‌گیری منع شکنجه

منع امروزی شکنجه نتیجه‌ی یک تحول تاریخی طولانی  
است. در بخش‌هایی از اروپای قرون وسطی و اوایل دوران  
جدید، شکنجه‌ی قضایی نه عملی مخفی و غیرقانونی، بلکه  
بخشی از نظام رسمی اثبات جرم بود. در نظام حقوقی  
موسوم به رومی-کلیسایی، برای محکومیت در جرایم  
سنگین معمولاً «دلیل کامل» لازم بود و اعتراف متهم  
یکی از مهم‌ترین اشکال آن به شمار می‌رفت. هنگامی که  
قرائن علیه متهم وجود داشت اما برای محکومیت کافی  
نبود، شکنجه می‌توانست با مجوز قضایی برای دستیابی به  
اعتراف به کار رود.

جان لنگین در مطالعات تاریخی خود نشان می‌دهد که  
شکنجه‌ی قضایی با ساختار آن نظام اثبات ارتباط داشت.  
هنگامی که قواعد سخت‌گیرانه‌ی اثبات، محکومیت را  
بدون دو شاهد یا اعتراف دشوار می‌ساخت، شکنجه به  
ابزاری برای تکمیل دلیل تبدیل شد. به تدریج، تغییر  
در قواعد اثبات، گسترش آزادی ارزیابی ادله و توسعه  
مجازات‌هایی غیر از اعدام، نیاز ساختاری به اعتراف  
اجباری را کاهش داد.

در قرن هجدهم، اندیشه‌های عصر روشنگری نقش مهمی  
در یا سلب مشروعیت از شکنجه داشتند. متفکرانی مانند  
چزاره بکاریا استدلال کردند که شکنجه هم ظالمانه و هم  
غیرعقلانی است؛ زیرا فرد نیرومند اما مجرم ممکن است  
درد را تحمل کند، در حالی که فرد ضعیف اما بی‌گناه  
ممکن است برای پایان دادن به درد اعتراف کند. در نتیجه،  
شکنجه نه آزمون حقیقت، بلکه آزمون مقاومت جسمانی و  
روانی افراد است.

با این حال، روایت پیشرفت خطی از «توحش» به «تمدن»  
باید با احتیاط بررسی شود. حذف رسمی شکنجه قضایی از  
قوانین اروپایی به معنای پایان کامل خشونت در بازداشت،  
استعمار، جنگ یا فعالیت‌های پلیسی نبود. بسیاری از  
دولت‌هایی که در قوانین داخلی شکنجه را ممنوع کرده  
بودند، در مستعمرات، جنگ‌ها یا عملیات امنیتی همچنان  
از روش‌های خشن بازجویی استفاده می‌کردند. بنابراین،  
فاصله میان ممنوعیت رسمی و عمل دولتی از مسائل مهم  
در ادبیات علمی شکنجه باقی مانده است.

### تأثیر جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام بین‌المللی

#### حقوق بشر

پس از جنگ جهانی دوم، شکنجه، آزمایش‌های انسانی،

بازداشت‌های خودسرانه و کشتار سازمان‌یافته‌ی دولت‌های  
فاشیستی نشان داد که حمایت از انسان را نمی‌توان صرفاً  
به قوانین داخلی دولت‌ها واگذار کرد. تصویب اعلامیه‌ی  
جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، ممنوعیت شکنجه را به  
یکی از اصول بنیادین نظم بین‌المللی پس از جنگ تبدیل  
کرد. ماده‌ی ۵ اعلامیه، بدون پیش‌بینی هیچ استثنایی،  
شکنجه و رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز  
را منع کرد.

این ممنوعیت در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مصوب  
۱۹۵۰ و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب  
۱۹۶۶ به تعهد حقوقی الزام‌آور تبدیل شد. میثاق علاوه بر  
منع شکنجه در ماده‌ی ۷، در ماده‌ی ۱۴ حق دادرسی عادلانه  
و منع اجبار به اعتراف علیه خود را به رسمیت شناخت.

در سال ۱۹۸۴، مجمع عمومی سازمان ملل کنوانسیون  
علیه شکنجه را تصویب کرد. این کنوانسیون دولت‌ها را  
فقط به خودداری از شکنجه ملزم نمی‌کند، بلکه وظایف  
ایجابی متعددی بر عهده‌ی آنان می‌گذارد: جرم‌انگاری  
شکنجه، تحقیق سریع و بی‌طرفانه درباره‌ی ادعاها، تعقیب  
یا استرداد متهمان، آموزش مأموران، جبران خسارت  
قربانیان، جلوگیری از بازگرداندن افراد به کشورهایی که  
در آن‌ها با خطر شکنجه مواجه‌اند و کنارگذاشتن اظهارات  
حاصل از شکنجه.

این تحول تاریخی نشان می‌دهد که منع شکنجه از یک  
اعتراض اخلاقی علیه خشونت به مجموعه‌ای از تعهدات  
دقیق حقوقی تبدیل شده است. در نظام کنونی، دولت  
نه تنها نباید مستقیماً شکنجه کند، بلکه باید ساختارهایی  
ایجاد کند که وقوع آن را دشوار سازند، ادعاها را به‌طور  
مستقل بررسی کنند و مانع بهره‌برداری قضایی یا سیاسی  
از نتایج آن شوند.

### جایگزینی اعتراف محوری با تحقیقات دلیل‌محور

در بررسی چگونگی برخورد نظام‌های قضایی معاصر  
با افرادی که مرتکب قتل، خشونت، سرقت، جرایم  
سازمان‌یافته یا دیگر اعمال غیرقانونی شده‌اند، ابتدا باید  
میان «مظنون»، «متهم» و «مجرم» تفاوت گذاشت. صرف  
بازداشت یا طرح اتهام، هیچ شخصی را از نظر حقوقی مجرم  
نمی‌کند. تا پیش از صدور حکم قطعی از سوی دادگاهی  
مستقل و بی‌طرف، فرد باید بی‌گناه فرض شود. بنابراین،  
حتی هنگامی که شواهد اولیه علیه شخص بسیار قوی است  
یا مأموران تحقیق به ارتکاب جرم از سوی او اطمینان  
دارند، اثبات قانونی جرم همچنان بر عهده‌ی دادستان است.  
ویژگی اصلی تحقیقات کیفری مدرن، حرکت از نظام  
«اعتراف‌محور» به سوی نظام «دلیل‌محور» است. در نظام

مجله  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

اعتراف‌محور، پرونده حول گرفتن اقرار از متهم شکل می‌گیرد و بازجو ممکن است اعتراف را مهم‌ترین یا حتی تنها راه اثبات جرم بداند. این نگرش احتمال اعمال فشار، تهدید و شکنجه را افزایش می‌دهد. در مقابل، در نظام دلیل‌محور، هدف تحقیقات پاسخ دادن به این پرسش است که مجموعه شواهد مستقل و قابل ارزیابی چه چیزی را نشان می‌دهد، نه این‌که چگونه می‌توان متهم را به تأیید فرضیه پلیس وادار کرد.

دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد در راهنمای سال ۲۰۲۴ خود، مصاحبه‌ی تحقیقاتی را روشی مبتنی بر ایجاد ارتباط، طرح پرسش‌های غیرقهری، تسهیل بازبایی دقیق حافظه و ارزیابی اطلاعات معرفی می‌کند. در این رویکرد، هدف بازجو گرفتن اعتراف نیست، بلکه گردآوری شرحی دقیق، کامل و قابل بررسی از رویدادهاست.

**چرا در پرونده‌های سیاسی در حکومت‌هایی مانند جمهوری اسلامی، رسیدگی دلیل‌محور جای خود را به اعتراف‌محوری می‌دهد؟**

در نظام‌های حقوقی مبتنی بر حاکمیت قانون، میان جرایم عادی و جرایم سیاسی از حیث اصول اثبات جرم تفاوتی وجود ندارد. در هر دو دسته، بار اثبات اتهام بر عهده‌ی دادستان است و محکومیت باید بر پایه‌ی ادله‌ی قانونی، قابل راستی‌آزمایی و قابل اعتراض استوار باشد. با این حال، مطالعات حقوق بشری و جرم‌شناسی سیاسی نشان می‌دهد که در برخی نظام‌های اقتدارگرا، پرونده‌های سیاسی در عمل از این الگوی دلیل‌محور فاصله می‌گیرند و به سمت اعتراف‌محوری حرکت می‌کنند.

یکی از توضیحاتی که در ادبیات علمی برای این پدیده ارائه شده، تفاوت در ماهیت منافع مورد حمایت حکومت است. در بسیاری از جرایم عادی مانند قتل، سرقت یا قاچاق، دولت در پی اثبات وقوع یک رفتار مجرمانه مشخص و انتساب آن به یک شخص معین است. بنابراین، شواهد مادی، پزشکی قانونی، آثار دیجیتال، شهادت شهود و سایر ادله علمی می‌توانند برای اثبات یا رد اتهام کفایت کنند.

اما در برخی پرونده‌های سیاسی، موضوع صرفاً اثبات یک رفتار مجرمانه نیست، بلکه تثبیت یک روایت سیاسی نیز اهمیت پیدا می‌کند. در این وضعیت، اعتراف متهم می‌تواند فراتر از ارزش اثباتی خود، نقش تبلیغاتی و سیاسی پیدا کند. اعترافی که در آن شخص نه تنها ارتکاب عمل، بلکه انگیزه، وابستگی، اهداف یا مشروعیت اقدامات خود را نیز انکار کند، ممکن است برای شکل‌دهی به افکار عمومی یا مشروعیت‌بخشی به روایت رسمی حکومت مورد

استفاده قرار گیرد. به همین دلیل، پژوهشگران حقوق بشر اعترافات تلویزیونی را در بسیاری از موارد نه یک ابزار کشف حقیقت، بلکه ابزاری برای تولید و تثبیت روایت رسمی توصیف کرده‌اند.

در بسیاری از پرونده‌های مرتبط با اعتراضات، فعالیت‌های مدنی، روزنامه‌نگاری، فعالیت‌های صنفی یا مخالفت سیاسی، متهم ممکن است اصل رفتار خود را انکار نکند. برای مثال، ممکن است آشکارا بپذیرد که در یک تجمع شرکت کرده، مقاله‌ای نوشته، سخنرانی کرده یا از یک سیاست حکومتی انتقاد کرده است. اختلاف اصلی در این موارد معمولاً بر سر وقوع رفتار نیست، بلکه بر سر تفسیر حقوقی و سیاسی آن رفتار است. از منظر متهم، این اقدامات ممکن است در چارچوب آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تشکل یا مشارکت سیاسی قرار گیرند، در حالی که حکومت آن‌ها را مصداق اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام یا عناوین مشابه تلقی می‌کند.

در چنین شرایطی، اعتراف اجباری می‌تواند کارکردی فراتر از اثبات جرم پیدا کند؛ زیرا هدف آن صرفاً پذیرش انجام یک عمل نیست، بلکه واداشتن شخص به پذیرش روایت حقوقی و سیاسی حکومت درباره‌ی همان عمل است. به بیان دیگر، فرد تنها به انجام یک رفتار اعتراف نمی‌کند، بلکه تحت فشار به این نتیجه نیز اقرار می‌کند که رفتار او مجرمانه، غیرمشروع یا ناشی از انگیزه‌هایی بوده است که حکومت ادعا می‌کند.

البته این الگو را نمی‌توان به همه‌ی پرونده‌های سیاسی یا همه‌ی کشورها تعمیم داد. در نظام‌های مبتنی بر استقلال قوه‌ی قضاییه، حتی در پرونده‌های مربوط به امنیت ملی یا تروریسم نیز اصل بر آن است که اتهام با استفاده از ادله‌ی مستقل، قابل آزمون و در چارچوب دادرسی عادلانه اثبات شود. با این حال، ادبیات حقوق بشر نشان می‌دهد که هرچه استقلال دستگاه قضایی و امکان نظارت عمومی کاهش یابد، احتمال جایگزین شدن اعتراف‌محوری به جای دلیل‌محوری در پرونده‌های سیاسی نیز افزایش پیدا می‌کند.

از همین رو، نهادهای بین‌المللی حقوق بشر همواره تأکید کرده‌اند که اعتبار یک دادرسی نه به نوع اتهام، بلکه به رعایت اصول بنیادینی مانند استقلال دادگاه، حق دسترسی به وکیل، حق سکوت، ممنوعیت شکنجه و اتکای حکم به ادله مستقل بستگی دارد. هرگاه اعتراف اخذ شده تحت فشار، به مهم‌ترین یا تنها دلیل اثبات اتهام تبدیل شود، خطر نقض دادرسی عادلانه و سوءاستفاده از فرایند کیفری به نحو چشمگیری افزایش می‌یابد.

منع شکنجه در حقوق بین‌الملل حاصل پیوند چند تحول تاریخی و هنجاری است: نقد روشنگری بر خشونت

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

از منظر علوم سیاسی و حقوق بشر، شکل‌گیری مخالفت سیاسی پدیده‌ای استثنایی یا غیرطبیعی نیست، بلکه یکی از پیامدهای طبیعی زندگی اجتماعی و حکمرانی است. در هر جامعه‌ای، اختلاف نظر درباره‌ی نحوه‌ی اداره‌ی کشور، سیاست‌های اقتصادی، توزیع منابع، مبارزه با فساد، پاسخ‌گویی حکومت، عدالت اجتماعی و رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی وجود دارد. وجود این اختلاف‌ها به‌خودی‌خود نه تنها تهدیدی برای نظم عمومی محسوب نمی‌شود، بلکه یکی از عوامل اصلاح و پویایی نظام‌های سیاسی است.

قضایی، اصلاح قواعد اثبات جرم، گسترش مفهوم کرامت انسانی، تجربه‌ی جنایت‌های دولتی در جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام بین‌المللی حقوق بشر. نتیجه‌ی این تحولات، ایجاد قاعده‌ای مطلق، غیرقابل تعلیق و آمره است که دولت‌ها حتی در شرایط جنگ، تروریسم یا وضعیت اضطراری نیز نمی‌توانند از آن عدول کنند.

بی‌اعتباری اعترافات ناشی از شکنجه، نتیجه‌ی منطقی همین ممنوعیت است. چنین اعترافاتی از یک سو به دلیل شرایط اخذ، از قابلیت اعتماد برخوردار نیستند و از سوی دیگر، محصول نقض کرامت انسانی، حق سکوت، اصل برائت و حق برخورداری از دادرسی عادلانه‌اند. استفاده از آن‌ها هم‌چنین به مأموران دولتی پیام می‌دهد که دستگاه قضایی آماده‌ی بهره‌برداری از نتیجه‌ی خشونت غیرقانونی است.

از این رو، اعتراف اجباری را نمی‌توان صرفاً یک نقص شکلی در تحقیقات کیفری دانست. اخذ و استفاده از چنین اعترافی مجموعه‌ای از نقض‌های به هم پیوسته را در بر می‌گیرد: شکنجه یا بدرفتاری، سلب آزادی اراده، اجبار به خوداتهامی، نقض اصل برائت، محرومیت از دادرسی عادلانه و، در موارد انتشار عمومی، تعرض به حیثیت و حریم خصوصی فرد. به همین دلیل، منع استفاده از اعترافات اجباری یکی از شاخص‌های اساسی سنجش استقلال دستگاه قضایی و میزان پایبندی یک حکومت به حقوق بشر و حاکمیت قانون محسوب می‌شود.

### از محدود شدن آزادی‌های سیاسی تا امنیتی‌شدن مخالفت سیاسی

از منظر علوم سیاسی و حقوق بشر، شکل‌گیری مخالفت سیاسی پدیده‌ای استثنایی یا غیرطبیعی نیست، بلکه یکی از پیامدهای طبیعی زندگی اجتماعی و حکمرانی است. در هر جامعه‌ای، اختلاف نظر درباره‌ی نحوه‌ی اداره‌ی کشور، سیاست‌های اقتصادی، توزیع منابع، مبارزه با فساد، پاسخ‌گویی حکومت، عدالت اجتماعی و رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی وجود دارد. وجود این اختلاف‌ها به‌خودی‌خود نه تنها تهدیدی برای نظم عمومی محسوب نمی‌شود، بلکه یکی از عوامل اصلاح و پویایی نظام‌های سیاسی است.

در نظام‌های دموکراتیک، قانون این اختلاف‌ها را به رسمیت می‌شناسد و برای بیان و پیگیری آن‌ها سازوکارهای قانونی پیش‌بینی می‌کند. آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تأسیس احزاب، انتخابات آزاد، رسانه‌های مستقل، سازمان‌های مردم‌نهاد و قوه‌ی قضاییه‌ی مستقل، مهم‌ترین ابزارهایی هستند که امکان انتقال اعتراض از خیابان به

نهادهای سیاسی را فراهم می‌کنند. در چنین نظام‌هایی، مخالفان سیاسی اصولاً دشمن حکومت یا ملت تلقی نمی‌شوند، بلکه بخشی از فرایند رقابت سیاسی به شمار می‌آیند. احزاب مخالف می‌توانند در انتخابات شرکت کنند، عملکرد دولت را نقد کنند، برنامه‌ی جایگزین ارائه دهند و در صورت جلب حمایت عمومی، قدرت سیاسی را از طریق سازوکارهای قانونی به‌دست گیرند.

تجربه‌ی بسیاری از دموکراسی‌های تثبیت‌شده، از جمله کشورهای اروپای غربی، کانادا، استرالیا و ژاپن، نشان می‌دهد که وجود اپوزیسیون قانونی نه تنها موجب تضعیف حکومت نشده، بلکه یکی از عوامل افزایش پاسخ‌گویی، کاهش فساد، اصلاح سیاست‌های عمومی و جلوگیری از تمرکز بیش از حد قدرت بوده است. حتی در ایالات متحده، بریتانیا، آلمان و فرانسه نیز اعتراضات گسترده‌ی اجتماعی، اعتصاب‌ها، جنبش‌های مدنی و فعالیت احزاب مخالف بخش عادی حیات سیاسی محسوب می‌شوند و اصل بر این است که این فعالیت‌ها تا زمانی که در چارچوب قانون انجام شوند، تحت حمایت آزادی بیان و آزادی اجتماعات قرار دارند.

در مقابل، بخش مهمی از ادبیات مربوط به رژیم‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه نشان می‌دهد که محدود شدن آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و مدنی، به تدریج امکان بیان قانونی نارضایتی را کاهش می‌دهد. هنگامی که رسانه‌های مستقل محدود می‌شوند، احزاب مخالف اجازه‌ی فعالیت مؤثر ندارند، انتخابات رقابتی تضعیف می‌شود، نهادهای مدنی تحت فشار قرار می‌گیرند و امکان نقد آزادانه‌ی حکومت از میان می‌رود، اعتراضات سیاسی به جای آن‌که در نهادهای رسمی مدیریت شوند، به عرصه‌های غیررسمی یا خیابانی منتقل می‌شوند.

در چنین شرایطی، حکومت‌ها ممکن است به جای تفکیک میان «مخالفت سیاسی» و «تهدید امنیتی»، هرگونه مخالفت سازمان‌یافته یا حتی انتقاد عمومی را در قالب مفاهیمی مانند دشمن، عامل بیگانه، اخلال‌گر، برانداز، جاسوس یا تهدید علیه امنیت ملی بازتعریف کنند. پژوهشگران علوم سیاسی این فرایند را نوعی «امنیتی‌سازی» (securitization) مخالفت سیاسی می‌دانند؛ یعنی موضوعی که ذاتاً سیاسی است، در قالب یک تهدید امنیتی بازنمایی می‌شود و در نتیجه، برخورد با آن از حوزه‌ی رقابت سیاسی به حوزه‌ی اقدامات امنیتی و کیفری منتقل می‌شود.

یکی از پیامدهای این امنیتی‌سازی، تغییر کارکرد نظام عدالت کیفری است. در چنین وضعیتی، هدف صرفاً رسیدگی به یک رفتار مجرمانه‌ی مشخص نیست، بلکه ایجاد روایت رسمی درباره‌ی مخالفان نیز اهمیت پیدا

مجله  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

می‌کند. از این رو، اعترافات اجباری، دادگاه‌های نمایشی، تبلیغات رسانه‌ای، برچسب‌زنی سیاسی و مجازات‌های شدید می‌توانند به ابزارهایی برای تثبیت این روایت تبدیل شوند. مخالف سیاسی دیگر صرفاً فردی با دیدگاهی متفاوت معرفی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان دشمن ملت، عامل آشوب، وابسته به قدرت‌های خارجی یا تهدیدی علیه موجودیت کشور بازنمایی می‌شود؛ روایتی که می‌تواند زمینه‌ی اجتماعی لازم را برای توجیه سرکوب فراهم کند.

در چنین فضایی، آثار این سیاست تنها متوجه مخالفان سیاسی نیست، بلکه کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگامی که شهروندان مشاهده می‌کنند بیان آزادانه‌ی عقاید، انتقاد از عملکرد حکومت، فعالیت مدنی یا مشارکت در اعتراضات ممکن است با هزینه‌های سنگین امنیتی و کیفری همراه شود، بسیاری از آنان ترجیح می‌دهند از مشارکت سیاسی کناره‌گیری کنند. در ادبیات علوم سیاسی، این وضعیت با مفاهیمی مانند «اثر بازدارنده» و «خودسانسوری» توصیف می‌شود؛ یعنی افراد نه به دلیل تغییر عقیده، بلکه از ترس پیامدهای احتمالی، از بیان دیدگاه‌های خود یا مشارکت در عرصه‌ی عمومی خودداری می‌کنند.

در نتیجه، بخش قابل توجهی از جامعه به وضعیتی منفعل یا آن‌چه در ادبیات سیاسی ایران گاه «قشر خاکستری» نامیده می‌شود، سوق پیدا می‌کند. این وضعیت لزوماً به معنای رضایت شهروندان از عملکرد حکومت نیست، بلکه می‌تواند بیانگر کاهش احساس امنیت برای مشارکت سیاسی، کاهش اعتماد عمومی به نهادهای رسمی و افزایش هزینه‌های کنش مدنی باشد. از منظر حقوق بشر، چنین فرایندی تنها آزادی بیان و آزادی مشارکت سیاسی را محدود نمی‌کند، بلکه امکان اصلاح مسالمت‌آمیز ساختارهای سیاسی و پاسخ‌گو کردن صاحبان قدرت را نیز تضعیف می‌کند.

به همین دلیل، اسناد بین‌المللی حقوق بشر بر این اصل تأکید دارند که دولت‌ها باید حتی در مواجهه با شدیدترین انتقادات، تا حد امکان از سازوکارهای مدنی، سیاسی و حقوقی برای مدیریت اختلافات استفاده کنند. تضمین آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تشکل، استقلال رسانه‌ها و استقلال دستگاه قضایی، نه صرفاً حقوق فردی شهروندان، بلکه ابزارهایی برای پیشگیری از تبدیل اختلافات سیاسی به بحران‌های امنیتی و چرخه‌های مداوم سرکوب و خشونت محسوب می‌شوند.

ادبیات علوم سیاسی و حقوق بشر نشان می‌دهد که بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا و غیردمکراتیک، صرف‌نظر از ایدئولوژی یا ساختار سیاسی خود، برای حفظ انحصار قدرت به مجموعه‌ای از ابزارهای محدودکننده‌ی حقوق بشر متوسل می‌شوند. محدود کردن آزادی بیان، آزادی

رسانه‌ها، آزادی تشکل و تجمع، بازداشت‌های خودسرانه، محاکمات غیرمنصفانه، سانسور، ارعاب، نظارت گسترده، شکنجه، اعترافات اجباری و در برخی موارد ناپدیدسازی قهری یا اعدام مخالفان، از جمله روش‌هایی هستند که در گزارش‌های حقوق بشری درباره‌ی حکومت‌های اقتدارگرا در مناطق مختلف جهان مستند شده‌اند. هدف مشترک این اقدامات، افزایش هزینه‌ی مخالفت سیاسی و ایجاد فضایی است که در آن بخش بزرگی از جامعه از ترس پیامدهای احتمالی، از مشارکت فعال در عرصه‌ی عمومی خودداری کند. با این حال، تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که سرکوب، هرچند ممکن است در مقاطع زمانی مشخص به سکوت ظاهری یا کاهش کنشگری اجتماعی بینجامد، لزوماً به از میان رفتن مطالبات سیاسی و اجتماعی منجر نمی‌شود. جنبش‌های اجتماعی و سیاسی معمولاً در قالب‌های جدید، از طریق نسل‌های بعدی، سازماندهی‌های تازه یا اشکال متفاوت کنش جمعی، مسیر خود را ادامه می‌دهند؛ هرچند این فرایند غالباً با هزینه‌های سنگین انسانی، اجتماعی، اقتصادی و زمانی برای شهروندان و جامعه همراه است. از همین رو، بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که تضمین آزادی‌های بنیادین، امکان فعالیت قانونی مخالفان و وجود نهادهای مستقل برای بیان و حل مسالمت‌آمیز اختلافات، نه‌تنها از منظر حقوق بشر، بلکه از منظر ثبات سیاسی و توسعه پایدار نیز اهمیت اساسی دارد.

پانوشته‌ها:

- 1- European Court of Human Rights. (2010). *Gäfgen v. Germany*, Application No. 22978/05, Grand Chamber Judgment.
- 2- International Court of Justice. (2012). *Questions relating to the obligation to prosecute or extradite (Belgium v. Senegal)*, Judgment. *I.C.J. Reports* 2012.
- 3- Langbein, J. H. (1977). *Torture and the law of proof: Europe and England in the Ancien Régime*. University of Chicago Press.
- 4- Langbein, J. H. (1978). Torture and plea bargaining. *University of Chicago Law Review*, 46(1), 3–22.
- 5- Luban, D. (2009). Human dignity, humiliation, and torture. *Kennedy Institute of Ethics Journal*, 19(3), 211–230.
- 6- Prosecutor v. Furundžija, Case No. IT-95-17/1-T, Judgment (International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia, December 10, 1998).
- 7- Waldron, J. (2005). Torture and positive law: Jurisprudence for the White House. *Columbia Law Review*, 105(6), 1681–1750.



عکس از رادیو فردا

حقوقی

## ■ بررسی وضعیت زنان زندانی در گفتگو با محمد حسین آقاسی، وکیل دادگستری

صیقل  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳



گفتگو از علی کلانی

تداوم انتشار این گزارش‌ها، فاصله‌ی میان مقررات و عملکرد زندان‌ها را برجسته کرده و این پرسش را پیش

گزارش‌ها در تمام این سال‌ها از محرومیت برخی زنان زندانی از درمان و دیگر حقوق قانونی‌شان خبر داده‌اند.

می‌کشد که موازین حقوق بشری، از جمله «قواعد بانکوک»، تا چه اندازه در ایران رعایت می‌شوند و آیا نیازهای ویژه‌ی زنان و اصل استفاده از زندان به‌عنوان آخرین راهکار مورد توجه قرار می‌گیرد؟ ماهنامه‌ی «خط صلح» در این شماره برای بررسی این موضوع به سراغ «محمدحسین آقاسی»، وکیل دادگستری، رفته است. او معتقد است سیاست کیفری ایران در عمل با رویکرد قواعد بانکوک فاصله دارد.

این حقوق‌دان در گفتگو با خط صلح از مسئولیت حقوقی مقام‌های زندان در موارد قصور درمانی، امکان مطالبه‌ی دیه و آرش، وضعیت مادران زندانی و دشواری اثبات شکایت‌های مربوط به خشونت سخن می‌گوید. او اجرا نشدن مقررات و نبود رسیدگی موثر را از مشکلات اصلی می‌داند و بر تفاوت برخورد با زندانیان عادی و محکومان سیاسی و امنیتی تأکید می‌کند.

مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با محمدحسین آقاسی را در ادامه می‌خوانید:

■ در سال‌های اخیر گزارش‌های متعددی درباره‌ی محرومیت برخی زنان زندانی از خدمات درمانی منتشر شده است. از نظر حقوقی، مرز میان «قصور اداری» و «نقض حقوق بنیادین زندانی» کجاست؟

اصولاً همیشه در زندان‌ها، روسای زندان‌ها، علی‌رغم این‌که دارای آئین‌نامه و مقررات هستند، خود را مقید به رعایت کامل مقررات مربوط به زندانیان نمی‌کنند و به آن‌ها مقید نیستند. آن‌ها گاهی تصمیماتی به عنوان تنبیه زندانیان اتخاذ می‌کنند که منجر به محرومیت زندانیان از برخی امتیازات و حقوق قانونی‌شان است. نمی‌شود گفت که این کار آن‌ها قانونی است. آن‌چه که شما پرسیدید و مقایسه‌ای که در پرسش شما بود، در این عمل و در ارتباط با زندانیان، نمی‌تواند بحثی حقوقی و قانونی باشد. بلکه بعضاً به خودمحوری مسئولین زندان بر می‌گردد.

■ منظور شما این است که مسئله بیش‌تر، بحث قصور اداری است؟

بله قصور اداری هست. اما کسی نیست که به آن‌ها رسیدگی بکند. ما در مواردی می‌توانیم بر آن‌ها تکیه بکنیم که کاری که شخص انجام داده، برخلاف موازین قانونی و آئین‌نامه‌ها باشد و آثارش هم مشخص باشد. به عنوان نمونه، من موکلی زندانی داشتم (آقای محمد نوری‌زاد) که سه روز او را به زندان انفرادی بردند و دچار ناراحتی‌های زیادی شد. درحالی که رئیس زندان اوین، به هیچ وجه، حق چنین کاری را در خصوص او نداشت. اما کسی رسیدگی نکرد و درخواست‌ها هم به نتیجه نرسید.

■ با این اوصاف، این بیش از قصور اداری و به نقض حقوق بنیادین زندانی نزدیک‌تر نیست؟

این‌ها حقوق بنیادین نیستند. بلکه مقررات و حقوقی هستند که توسط قانون‌گذار و یا مسئولین ارشدی چون رئیس قوه‌ی قضاییه برای رعایت حال زندانی وضع شده و یا چیزهایی است که به صورت کلی در قوانین گفته شده است. این‌ها را در موارد عادی در مورد زندانیان اعمال می‌کنند. در برخی موارد هم به عنوان تنبیه زندانی به عنوان سرپیچی از مقررات، از در اختیار زندانی قرار دادن آن‌ها، استنکاف می‌کنند. حقوق بنیادین چیزهایی است که مثلاً در قانون اساسی آمده و یا در قوانین موضوعه ذکر شده است. این مواردی که برشمردید از جمله حقوق بنیادین نیست.

■ اگر یک زن زندانی به دلیل نبود امکانات مناسب یا تأخیر در درمان دچار آسیب جسمی یا روانی شود، مسئولیت حقوقی متوجه چه نهادی است؟

نهادی که به تکلیفش در این زمینه عمل نکرده است. در زندان اشخاص و مقامات متعدد و مختلفی هستند که وظایف متفاوتی دارند. این مقام گاهی افسر نگهبان زندان است، گاهی وکیل بند و در بعضی موارد هم بهداری زندان است که تصمیم درست و قانونی را نگرفته و مثلاً با اعزام زندانی به خارج از زندان برای انجام معالجات مخالفت کرده. باید دید که سلسله مراتبی که از ناراحتی این زندانی زن مطلع شده و گزارش نکرده‌اند و یا

مقام بالاتری که به آن ترتیب اثر نداده، کدام یک هستند. من در حال حاضر پرونده‌ای را دارم که در زندان بزرگ تهران، قصور در رساندن یک زندانی به بهداری در موعد مقرر، موجب فوت او شده است. من از طرف خانواده‌ی او علیه مسئولان زندان شکایت کرده‌ام و دو سال است که پرونده در حال رسیدگی است. مشخص هم نیست که این پرونده چقدر طول بکشد. جواب سوال شما این است که باید دید چه کسی با اعزام زندانی به بهداری مخالف کرده و مسئول کیست.

## ■ در چنین شرایطی آیا امکان مطالبه‌ی خسارت وجود دارد؟

این مسئله، جرم کیفری است. من در موردی که گفتم، شکایت کرده‌ام و پرونده در حال رسیدگی است. اگر چنین قصوری منجر به فوت بشود، این دادسرای ناحیه‌ی ۲۷ در تهران، یعنی دادسرای جنایی است که در آن‌جا باید شکایت کرد تا رسیدگی بشود. پزشکی قانونی هم بررسی می‌کند. اگر تشخیص داده شد که قصوری انجام شده و عمدی در کار نبوده، به پرداخت دیه و مجازات‌های مشخص آن محکوم می‌شود. اگر عمدی هم باشد که ارتکاب به قتل است. البته معمولاً اثبات این‌که عمداً مسئول زندان از اعزام یک بیمار — که بیماری خطرناکی داشته — به مراکز درمانی خودداری کرده‌اند، کاری سخت است.

## ■ اگر منجر به فوت نباشد، بلکه منجر به آسیب روانی یا جسمی باشد، وضعیت به چه صورت است؟

اگر ثابت شود که این عارضه ناشی از تقصیر و یا قصور مسئولین زندان است، کارشناسی تعیین می‌کند که تفاوت دیه یک آدم سالم با آدمی که به علت قصور یا تقصیر مسئولین زندان به این بیماری مبتلا شده چقدر است. به این تفاوت دیه، «آرش» گفته می‌شود. در این حالت آن مبلغ آرش باید توسط آن اشخاص، به آن زندانی پرداخت شود.

البته اثبات این امر بسیار سخت و مشکل است. اگر اثبات شد — که معمولاً به ندرت این کار امکان‌پذیر است —، مسئول کسی که است که به تکلیفش عمل نکرده است.

## ■ آیا می‌توان گفت که نظام زندان‌های ایران اساساً بر مبنای نیازهای مردان طراحی شده و به همین دلیل، پاسخگوی نیازهای زنان نیست؟

به اعتقاد من برای هرکدامشان پیش‌بینی‌هایی شده است. ولی مشکل اساسی، عدم پابندی مسئولین زندان‌ها به رعایت مقررات است. یعنی مقررات هست و کافی هم هست. ولی مسئله اعمال و اجرا و تبعیت از این مقررات است که ایجاد مشکلات و ناراحتی‌ها را می‌کند.

## ■ قواعد بانکوک تأکید می‌کنند که زندان باید آخرین راهکار برای بسیاری از زنان باشد. آیا سیاست کیفری ایران در عمل با این رویکرد فاصله دارد؟

قطعاً فاصله دارد. البته من بین پرونده‌های عادی و پرونده‌های حقوق‌بشری و امنیتی تفکیک قائل می‌شوم. ولی معمولاً به طور کلی، از آن کنوانسیون‌ها و مقررات تبعیت نمی‌شود. مقررات ما کاملاً متفاوت و منفک از بعضی کنوانسیون‌ها و موازینی است که در جهت رعایت حقوق بشر و حقوق زندانیان تدوین شده. من مقرراتی که هست را کافی نمی‌دانم.

## ■ در مورد مادران زندانی، به نظر شما حقوق کودک تا چه اندازه در تصمیم‌گیری‌های قضایی و اجرای مجازات مورد توجه قرار می‌گیرد؟

در دادگاه‌های عمومی واقعاً رعایت می‌کنند. ولی در محاکم رسیدگی‌کننده به پرونده‌هایی که با حاکمیت و نظام درگیر شده، خیلی به این موضوع توجهی نمی‌شود.

## ■ یعنی ما در این‌جا یک دوگانگی میان دادگاه‌های عمومی و دادگاه‌های انقلاب داریم؟ بله و این مسئله بسیار واضح است.

## ■ دلیلش چیست؟ می‌شود بیش‌تر توضیح بدهید؟

متأسفانه در این‌جا معذوریت دارم و بیان بعضی مسائل می‌تواند برایم مشکل‌ساز بشود.

■ قابل درک است... سوال این جاست که حبس مادر چه پیامدهایی برای منافع و حقوق کودک به همراه دارد؟

وقتی مادر کودکی در زندان به سر می برد، نمی تواند نیازهای ضروری فرزندش را برای رشد و تربیت او، فراهم کند. وقتی که مادر در زندان باشد، این کودک از بسیاری از مهربانی ها و محبت ها و زندگی با خانواده محروم است و در این تردیدی نیست.

■ اگر یک زن زندانی مدعی آزار جنسی، خشونت یا رفتار تحقیرآمیز از سوی مأموران باشد، آیا سازوکار فعلی رسیدگی به شکایت ها را، مستقل و قابل اعتماد می دانید؟

در زندان های عادی اگر بتواند اثبات کند، بله رسیدگی می شود. من پرونده هایی در خصوص این مسئله داشته ام. اما در برخی از زندان ها که بسته است و امکان ها محیا نیست، کم تر این امر قابل اثبات است و به ندرت اتفاق می افتد که کسی مجازات بشود.

■ تفاوت زندان عادی و زندان بسته چیست؟

زندان های محکومیت های امنیتی و حقوق بشری، قدری بسته تر هستند.

■ در بسیاری از پرونده های زنان زندانی، فقر، خشونت خانگی یا وابستگی اقتصادی در پیشینه ی پرونده دیده می شود. آیا نظام عدالت کیفری ایران به این عوامل به عنوان زمینه های وقوع جرم توجه کافی دارد یا صرفاً بر مجازات تمرکز کرده است؟

در زندان، برای هر زندانی و متهمین و محکومینی که مجازات های سنگین زندان دارند، یک پرونده ی شخصیت تشکیل می شود. این در قانون تعبیه شده تا در زمانی که رئیس دادگاه حکم صادر می کند، از نظر شخصیت روانی و روحی و پیشینه ی اقتصادی و اجتماعی آن زندانی، به این امر پی ببرد که این زندانی تا چه اندازه با اراده و اختیار خود مرتکب جرم شده. این که ارتکاب به جرمش نتیجه ی زیاده خواهی بوده یا کیش شخصیت یا مسئله ی دیگری. این مسئله معمولاً در خصوص زندانی های عادی رعایت می شود. البته این به این معنی نیست که همه ی قضات به این موضوع ترتیب اثر می دهند.

■ آیا در این جا هم در خصوص محکومین سیاسی و

امنیتی و زندان هایی که شما آن ها را بسته خواندید، وضعیت متفاوت است؟  
بله وضعیت در آن جا متفاوت است.

■ اگر امروز مأمور تدوین یک اصلاحیه برای بهبود وضعیت زنان زندانی بودید، کدام حق را در اولویت قرار می دادید؟ مثلاً دسترسی به درمان، محدود کردن سلول انفرادی، توسعه مجازات های جایگزین، یا ایجاد نهاد نظارتی مستقل؟ چرا؟

قطعاً رسیدگی های پیشا محکومیت و پیشا ارتکاب به جرم؛ به خصوص رسیدگی به برخی از خانواده هایی که زنان در آن ها سرپرست خانوار هستند. این مسئله باید به صورت موثر انجام شود. در این وضعیت امروزی جامعه ی ما، علی رغم آن چه که در مقدمه ی قانون اساسی آمده، این امر عمل نمی شود. حتی قبل از این که این بحران های مالی ناشی از جنگ و برخی مسائل دیگر عارض جامعه بشود. آن موقع و پیش از جنگ هم این مسائل رعایت نمی شد. اگر بخواهیم به طور واقع جامعه اصلاح شود، باید قبل از کشش و سوق فرد به طرف جرم، رسیدگی های لازم انجام شود. این مسئله در مقدمه ی قانون اساسی آمده، ولی هرگز به آن پرداخته نشده است.

■ در دهه های گذشته در ایران در خصوص مقام زن، بارها صحبت شده. ما در ایران روز زن داریم و مرتب در تریبون های رسمی مقام زن تکریم می شود. آیا آن چه که در زندان های زنان در ایران می گذرد، با این تکریم های مقام زن، تناسبی دارد؟ چه می شود کرد که وضعیت بهتر شود؟

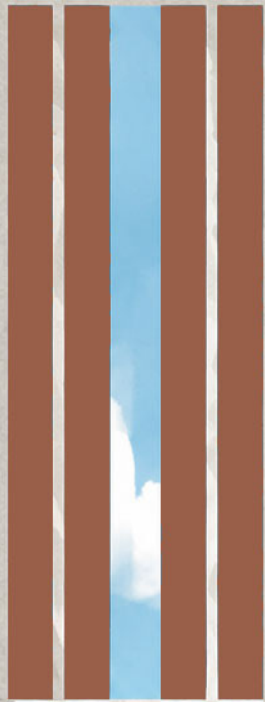
به طور خلاصه بگویم که وقتی مقامات و یا حاکمیت، در خصوص موضوعی زیاد سخنرانی می کنند و در مورد آن تبلیغ می کنند، بدانید که در آن حوزه نقصان هایی هست. در برخی موارد در مقررات و قانون اساسی ما، به حقوق زن نامهربانی شده. در مقررات موضوعی بعد از قانون اساسی هم اجحاف بسیاری در خصوص حقوق زنان داریم؛ به طوری که استضعاف مضاعفی گریبان زنان را گرفته است. من همیشه در مصاحبه های خود این را گفته به آن پرداخته ام که واقعاً ظلم زیادی در این زمینه به زنان می شود.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه ی خط صلح قرار دادید.

خط صلح  
ماهنامه حقوقی اجتماعی  
سال هفدهم، مرداد ۱۴۰۵  
شماره ۱۸۳

# خط صلح

مآخذنامہ حقوق اجتماعی خط صلح  
شمارہ ۱۸۳ - مرداد ۱۴۰۵ - سال ہفتم



ISBN 978-1-7332858-1-0  
90000>

